فصلنامه علمی تخصصی

خاورمیانه

The Middle East

سال دوم. شماره دوم. بهار و تابستان ۱۳۹۹

بررسی اصلاحات در عربستان سعودی
در گفتگو با دکتر حسین آجورلو

وفاق؛ مفهوم گمشده‌ی این روزهای لیبی

سیاست خارجی عمان پس از سلطان قابوس

ایران بازیگر بلامنازع منطقه؟

بررسی جایگاه ایران در خاورمیانه
در مصاحبه با دکتر علاءالدین بروجردی

طرح روی جلد دیوار نویسی حک شده در بن قاضی، پایتخت لیبی

فصلنامه علمی تخصصی
خاورمیانه
The Middle East

سال دوم. شماره دوم. بهار و تابستان ۱۳۹۹

فصلنامه علمی خاورمیانه
در زمینه مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
علیرضا خسروزاده

سردبیر:
مبین عبدی

نویسندگان این شماره:
مسلم زالی‌پور، سعیده اسدی،
امیر پرورش، علیرضا اظهری،
علیرضا رضایی، سجاد شیرمحمدی،
هدی یوسفی، زیبا زمانی،
اکبر سیوندی‌پور، فاطمه سیاحی،
هادی حق‌پرست، زهرا خدابین،
محمدعلی رحیمی‌نژاد و
علی سلطانی‌فر

طراح جلد و صفحه آرا:
مجتبی محمدنژاد

۰۹۱۲۵۱۴۲۷۴۰
۰۹۱۵۰۴۷۱۵۳۴

atu.meast@gmail.com

@middle_east_atu

نشانی خانه نشریات: تهران، دهکده المپیک، بزرگراه شهید همت (غرب)، میدان ورزش، دانشگاه علامه طباطبائی، مسجد امام علی (ع)، طبقه دوم، اتاق ۱۷

فهرست

سخن سردبیر ۱

پرونده ویژه اصلاحات عربستان ۲
نگاهی به اصلاحات در عربستان ۳
آینده اصلاحات در عربستان؛ امیدهای بن سلمان قوی‌تر اند یا چالش‌های آن؟ ۶
چرایی اصلاحات در عربستان و آینده آن ۹
بررسی اصلاحات عربستان در گفت‌وگو با دکتر حسین آجورلو ۱۲

تحولات منطقه ۱۹
دیپلماسی آبی، موقعیت ژئوپلیتیک ترکیه و تاثیر آن بر امنیت پیرامونی ۲۰
وفاق؛ مفهوم گمشده‌ی این روزهای لیبی ۲۴
بررسی حضور نظامی ترکیه در لیبی ۲۶
سیاست خارجی عمان پس از سلطان قابوس ۲۹
نگاهی به بحران کشمیر ۳۱
امکان فدرالیسم در غرب آسیا ۳۴

جایگاه ایران در خاورمیانه ۳۶
ایران با زیگر بلامنازع منطقه؟ ۳۷
در پاسخ به تقابل ایران و آمریکا در خاورمیانه: آمریکا یا ایران؛ مقصر کیست؟ ۴۰
نقدی بر دکترین امنیت منطقه ای دولت دوازدهم ۴۴
بررسی جایگاه ایران در خاورمیانه در مصاحبه با دکتر علاءالدین بروجردی ۴۶

کتابخانه خاورمیانه ۵۰

سخن سردبیر

◆ مبین عبدی: دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه علامه طباطبایی

« وَ یَرَی الَّذینَ اُوتُوا العلمَ الَّذی اُنزِلَ الَیکَ من رَبّکَ هُوَ الحَقَّ وَ یَهدِی اِلَی صِراطِ العَزیزِ اَلحَمید»
(سوره سبا، ایه ۶)

جایگاه رشته روابط بین‌الملل و خاصه مطالعات منطقه‌ای در ساختار نظام بین‌الملل، بسیار تاثیرگذار و موثر است. یکی از ویژگی های روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، رشد و توسعه همکاری و همگرایی منطقه‌ای در چارچوب منطقه‌ای شدن می‌باشد؛ منطقه‌ای شدن به عنوان فرآیندِ تعامل منطقه یا رشد همگرایی اجتماعی در یک منطقه می‌تواند به شکل‌گیری یک هویت منطقه‌ای بیانجامد.
به همین جهت بسیاری از اندیشمندان و نظریه پردازان روابط بین‌الملل تلاش کرده‌اند تا پدیده‌ی منطقه گرایی که بین ملی گرایی و جهان گرایی قرار دارد را تبیین نظری کنند؛ از این رو نشریه خاورمیانه سعی می‌کند که بصورت متمرکز به مسائل منطقه‌ی خاورمیانه بپردازد و در این شماره نیز تلاش شده است علاوه بر توجه به مباحث نظریِ حوزه منطقه‌ای، نگاهی به تحولات سوریه، یمن، عمان، خلیج‌فارس و تنگه هرمز، بحران کشمیر، مسائل عراق، حضور ترکیه در لیبی و همچنین نگاهی به آینده اصلاحات در عربستان سعودی داشته باشد. علاوه بر این، مصاحبه با دکتر علاءالدین بروجردی رییس اسبق کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی در مورد تحولات منطقه و دکتر حسین آجورلو در باب مسائل عربستان سعودی و گزارشی از کتاب های جدیدالانتشار در حوزه خاورمیانه و شمال آفریقا نیز از دیگر موضوعاتی است که در این شماره نشریه خاورمیانه مورد توجه قرار گرفته است.
خداوند متعال را شاکرم که بار دیگر بر ما توفیق نهاد تا بتوانیم با کمک اساتید، دانشجویان و اعضای محترم هیئت تحریریه نشریه خاورمیانه، شماره جدید را منتشر کنیم. در پایان لازم است ضمن تشکر از همه اساتید و همکاران، تشکر ویژه‌ای از جناب آقای دکتر علاءالدین بروجردی، اعضای محترم دفتر ایشان و مسئولین محترم خانه نشریات دانشگاه علامه طباطبائی داشته باشم

پرونده ویژه

اصلاحات عربستان

نگاهی به اصلاحات در عربستان

◆ امیر پرورش: دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه علامه طباطبایی

درصورت روی کار آمدن محمد بن سلمان به عنوان یک پادشاه جدید که عقاید اصلاح‌طلبانه ای در ذهن خود دارد، سعی خواهد کرد عربستان سعودی را با کنار گذاشتن رویکرد محافظه کارانه خود به کشوری مدرن و پیشرفته به لحاظ سیاسی و اجتماعی نزدیک نماید. در این راستا به اصلاحاتی در حوزه زنان و جوانان دست زده است که میتوان به نمونه هایی از جمله مجوز ورود بانوان به ورزشگاه ها، اجازه رانندگی به زنان، آزادی شرب خمر و همچنین مجوز برپایی کنسرت به خوانندگان غربی در عربستان اشاره نمود.

در واقع اصلاحاتی که سعودی ها تاکنون اعمال کرده‌اند و در آینده نیز دامنه آن گسترده تر خواهد شد، در راستای عملیاتی ساختن سند چشم انداز ۲۰۳۰ است. این سند طرحی بلندمدت با محور اقتصادی و اجتماعی میباشد که هدف از آن، کاهش وابستگی این کشور به درآمدهای نفتی و انجام اصلاحات اقتصادی است که توسط محمد بن سلمان تهیه و تنظیم شده است.

حال باید دید جامعه وهابیت که با آموزه‌های بسیار متعصبانه و متحجرانه عجین شده است، چگونه می تواند خود را مطابق اصلاحاتی که در جامعه سنتی عربستان سعودی در حال شکل گیری میباشد وفق دهد؟ و چگونه خاندان سعودی قادر خواهند بود با مرجعیت مذهبی کنار بیایند؟

مشکل مهمی که امروز جامعه عربستان با آن مواجه است میدان‌داری مفتی های وهابی در این کشور میباشد در واقع اصلاحاتی که اخیراً توسط محمد بن سلمان در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی اعمال شده، بدون فرهنگ سازی و آماده کردن ذهن مفتی ها و شیوخ وهابی به انجام رسیده است. این بدان معناست که تحقق اصلاحات اساسی در عربستان در سایه عدم آماده‌سازی قبلی شیوخ وهابی، در هاله ای از ابهام است. مقامات ریاض بدون مقابله با ریشه‌های فرهنگ وهابیت بدون تردید قادر به پاسخگویی در برابر نیازهای فرهنگی نسل کنونی جامعه خود نخواهند بود.

از طرفی حمایت علمای وهابی و شیوخ قبایل از ساختار قدرت در این کشور مهمترین عامل مشروعیت حکومت تا به امروز در این کشور بوده است که منطق اصلاحات محمد بن سلمان در عربستان سعودی شکل دولت را از توافق سنتی به این طبقه حاکم در این کشور خارج کرده و آن را به تدریج به سمت شکاف دوگانه دولت و مذهب هدایت می کند.

رابطه دین و حکومت در سیاست داخلی عربستان با

پیوند آل سعود و آل شیخ از سال ۱۱۵۸ ه.ق تا به امروز شکل گرفته و این کشور به مرور زمان در سایه رابطه دو سویه آل سعود و آل شیخ زیر نفوذ کامل این دو خانواده قرار گرفته است. آل شیخ از قدرت سیاسی آل سعود برای اعمال نفوذ مذهبی بهره برد و آل سعود نیز مشروعیت بسیاری از اعمال خود را از فتاوای آل شیخ یافت. وصلت‌های فراوان آل شیخ با آل سعود نیز به قدرت بیشتر و یکپارچگی خانوادگی‌شان یاری رسانده است.

چالش های اصلاحات عربستان

زنان، جوانان و نفت مهمترین چالشهای پیش روی محمد بن سلمان در برابر وهابیت هستند. پیش از این نیز پادشاهان گذشته عربستان با این چالشها درگیر بوده‌اند و هر کدام سعی کرده‌اند خود را مخصوصا در زمینه زنان و جوانان مصلح نشان دهند. ورود بن سلمان به این چالشها می‌تواند سطح نزاع و گسست با آل شیخ را مضاعف کرده و اتحاد و همبستگی بیش از ۳۰۰ ساله این دو خاندان را تحت الشعاع قرار داده و به تبع آن ثبات شکننده کشور عربستان را با مشکل مواجه سازد.

جوانان

یکی از موضوعات مهم و حیاتی کشور عربستان در برهه‌ی کنونی که محمد بن سلمان به موجب آن مجبور به مواجهه‌ی سخت با آل شیخ شده، دوگانه‌ی مطالبات جوانان و تندروی آل شیخ و یا به عبارتی نزاع میان «سنت» و «مدرنیته» است. با توجه به تغییر و تحولات دنیای مدرن و فراگیر شدن ارزش‌های غربی به ویژه در عرصه ارتباطات، جوانان عربستان سعودی نیز به سمت جهانی شدن منطبق بر ارزش‌ها و آموزه های غربی یا مدرنیته گرایش پیدا کرده‌اند.

جای هیچ شکی نیست که تداوم حاکمیت ایدئولوژی مفتی‌های وهابی، موجب ظهور و بروز اختلافات گسترده میان پرچمداران وهابیت و نسلهای جدید عربستان بخصوص صدها فارغ التحصیل دانشگاه های خارجی را که در نهایت به کشورشان باز می گردند فراهم خواهد آورد و در سالهای گذشته نیز نیروهای جدیدی در عربستان با گرایش های مدرن رشد کرده اند. بنابراین اگر این اصلاحات به همین شکل ادامه پیدا کند، شاهد تقابل دو جریان اصلاح‌طلب و سنت گرا در جامعه عربستان خواهیم بود.

زنان

در میان اختلافات و معضلات اجتماعی که در جامعه‌ی عربستان سعودی وجود دارد؛ هیچ یک به اندازه‌ی وضعیت، نقش و آینده زنان مورد مناقشه و جدال نیست. این جدال میان محافظه کاران و مدرن گرایان در مورد نقش و جایگاه اجتماعی زنان صورت گرفته است. مطالبات زنان برای برعهده گرفتن نقش در جامعه روز به روز در حال افزایش میباشد و سیاست های اخیر این موضوع را اثبات کرد که محمد بن سلمان در این راستا در مقابل وهابیت کهن ایستاده است. این در حالی است که تلاش زنان برای حضور آزادانه در مشاغل و مراکز مختلف در طول سال‌های متمادی همواره با مخالفت نهادهای وابسته به وهابیت مواجه شده است

افزون بر این، حجم عظیم برنامه‌های توسعه‌ای که بن سلمان به صورت شتابزده دنبال می کند می‌تواند باعث بحرانهای اقتصادی در این کشور شود که همین مسئله خود به تنهایی میتواند بحرانهای سیاسی و اجتماعی مختلفی را در این کشور رقم بزند. از این رو، کاهش تولیدات نفتی باعث خواهد شد تا بزرگ‌ترین اقتصاد خاورمیانه در یک قدمی رکود قرار بگیرد.

مرکز تحقیقات انرژی دانشگاه آکسفورد نیز در بررسی پیامدهای این سند اقتصادی عنوان کرد با وجود اینکه سخن از رفع وابستگی عربستان به نفت به میان آمده اما واقعیت این است که تحرک اقتصادی این کشور به شدت متکی به درآمدهای نفتی باقی خواهد ماند و به همین دلیل پایین بودن قیمت نفت برای سعودی‌ها دردناک خواهد بود. دولت عربستان با کم شدن درآمدهای نفتی و کاهش سرمایه های خارجی مجبور است بر نرخ خدمات دولتی اضافه نماید.

عربستان سعودی نیاز دارد تا وارد چرخه تجارت و سرمایه‌گذاری باز و حضور آزاد گردشگر و اجرای راحت قوانین بین المللی همچون شفافیت و رویه‌های سکولار اقتصادی شود اما بیشتر این موارد از سوی علمای وهابی ناپسند تلقی میشوند. از طرف دیگر توسعه امری خنثی و یا موضوعی کاملاً اقتصادی نیست. چگونه ممکن است جامعه ای که در آن فعالیت های فرهنگی توسط علمای وهابی فسق و فجور و دروازه‌ای به سمت جهنم خوانده می‌شود به سمت گشایش اقتصادی حرکت کند؟

مفهوم توسعه علاوه بر وضعیت اقتصادی جوامع، میزان نابرابری، وضعیت نیروی انسانی، وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه را هم مد نظر قرار می‌دهد. از این رو، در صورتی کشوری توسعه یافته تلقی میشود که همه ابعاد گوناگون جامعه در هماهنگی لازم با یکدیگر ارتقا پیدا کنند و در عین حال عدالت در عرصه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه تحقق یابد.

جان نش اقتصاددان آمریکایی در خصوص توسعه گفته است: «در حالیکه فرهنگ در عصر مدرنیته به مثابه هنر عالی، حوزه ویژه‌ای از جامعه را اشغال نموده بود؛ در عصر پسامدرنیته به دیگر عرصه های جامعه نیز راه یافته است. ما در سطح اقتصادی شاهد کالایی شدن فرهنگ بوده‌ایم و در سطح سیاسی سیاستمداران از طریق رسانه‌ها با مخاطب هایشان ارتباط برقرار می کنند و در حوزه اجتماعی تمایزات بیشتر از گذشته به صلاحیت های فرهنگی وابسته هستند تا به قدرت اقتصادی یا سیاسی. پس فرهنگ در وسیع ترین معنی کلمه به دو شیوه تفسیر می‌شود: یکی به عنوان کردارها و آدابی که تشکیل دهنده خودِ واقعیتِ اجتماعی هستند و دیگری به عنوان چیزی که در گذشته حوزه مجزایی از جامعه بوده و اکنون وارد همه جنبه‌های زندگی اجتماعی گردیده است.»

توسعه نیازمند برهم خوردن الگوی برخورداری گروه‌های مختلف از منافع است. توسعه نه تنها به تضادهای ارزشی در جوامع سنتی دامن میزند، بلکه در دل خود حامل تضادهای منافع جدی نیز هست. بن سلمان در ادامه مسیر توسعه باید درگیر کشمکش با منافع گروه‌هایی شود که هنوز سهم مهمی در ساختار قدرت سیاسی عربستان سعودی دارند و ادامه سیاست های گذشته را به نفع خود می‌دانند.

با ملاحظه چشم انداز ۲۰۳۰ و بررسی مفاد آن می‌توان به این نتیجه رسید که محمد بن سلمان توسعه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی عربستان را به عنوان هدف نشانه گرفته است. توسعهای که اگر نامتوازن اجرا شود، بنابر نظریه ساموئل هانتیگتون در مبحث ملزومات توسعه میتواند به بحران اجتماعی، هویتی، سیاسی و اقتصادی منجر شده و در نهایت ورشکستگی رژیم آل سعود را رقم بزند.

با این وجود، انجام این اصلاحات اجتماعی، موجب دوگانگی و نزاع سنت و مدرنیته در جامعه سعودی خواهد شد و ناگزیر درگیری، اختلاف و تعارض بین آل شیخ و آل سعود و ساختار قدرت را در پی خواهد داشت

آینده اصلاحات در عربستان

امیدهای بن سلمان قوی‌ترند یا چالش‌های آن؟

◆ فاطمه سیاحی: علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز

برنامه اصلاحات محمد بن سلمان تحت عنوان چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی (رؤیة السعودیة ۲۰۳۰) مطرح است؛ که جزئیات اجرای آن با محتوای ۸۰ پروژه مختلف در ۲۵ آوریل ۲۰۱۶ توسط این ولیعهد سعودی اعلام شد. این برنامه برای کاهش وابستگی عربستان به نفت، تنوع بخشیدن به اقتصاد آن و توسعه بخش‌های خدماتی مانند بهداشت، آموزش، زیرساخت‌های عمرانی، تفریحی و گردشگری تدوین شده که شامل اهداف بلند و آرمانی محمد بن‌سلمان در جهت تثبیت قدرت است. اهدافی که از جمله آن‌ها باید به تقویت فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه گذاری، افزایش تجارت غیرنفتی بین کشورها از طریق کالاها و محصولات مصرفی، افزایش هزینه‌های دولت برای تجهیزات نظامی و تولید مهمات اشاره کرد.

اکنون در حالی که ۱۰ سال به اتمام موعد مقرر برای اجرای کامل این برنامه باقی مانده، پروسه اجرایی شدن آن چه در بخش‌های اقتصادی و چه در حوزه‌های نظامی با بحران‌هایی مواجه شده است. بحران‌هایی که نه تنها روند پیشرفت طرح‌ها و پروژه‌ها را متوقف کرده‌اند، بلکه هر کدام به معنای یک شوک به وضعیت عادی این کشور بوده‌اند.

ابتدا درگیرشدن عربستان در جنگ یمن، هزینه‌های سرسام‌آور نظامی و خرید تسلیحات را برای آل‌سعود به همراه داشت؛ و اخیراً هم حمله انصارالله یمن به تاسیسات آرامکو یک بحران اقتصادیِ تمام‌عیار را برایشان رقم زد. باتوجه به شرایط ملتهب کنونیِ خاورمیانه چنانچه شاهزاده سعودی نسبت به خروج سریع‌تر از جنگ یمن و جبران بحران اقتصادی اهتمام نورزد، بعید نیست که باز متحمل خسارات جبران‌ناپذیرتر دیگری شود.

۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹ طی تهاجم پهپادی نیروهای یمنی به آرامکو در میادین نفتی بقیق و خُریص، چنان آسیبی به تأسیسات نفتی این شرکت وارد شد که مختل شدن صادرات نفت آرامکو با ۵٫۷ میلیون بشکه در روز را در پی داشت و سبب سقوط بازار سهام سعودی شد. تعطیلی آرامکو پس از این حملات تولید نفت عربستان را که حدودا ۵ درصد از نفت جهانی را تأمین می‌کند، تقریباً به نصف رساند و بی‌ثباتی در بازارهای مالی جهانی را ایجاد کرد. صادرات نفت این کشور پس از حملات، با استفاده از ذخایر نفتی بود که به سطح عادی خود بازگشت. شاهزاده کم‌تجربه سعودی یک نکته مهم را در حین آغاز جنگ علیه یمن در ۲۰۱۵ از یاد برده بود و آن این بود که اصلاحات در

سایه امنیت و صلح است که به نتیجه مطلوب می‌رسند. نمی‌توان در جایی از منطقه غرب آسیا آتش‌افروزی کرد، بزرگترین واردکننده سلاح بود و همزمان انتظار پیشبرد مسالمت‌آمیز منافع در خارج و پیشرفت برنامه‌های توسعه‌محور را در داخل به انتظار نشست.

علاوه بر این دو بحران که بر روند اصلاحات عارض شده، خودِ این چشم‌انداز فی‌نفسه با چالش‌های جدی روبه است؛ مهم‌ترین آن در وهله اول در بُعد سیاسی خود را نشان می‌دهد. جایی که مجری و حامی اصلی اصلاحات شاهزاده‌ای است که نه تنها هیچ قصدی برای به رسمیت شناختن حقوق سیاسی شهروندان کشورش و تحول ساختار سیاسی از پادشاهی به مردم‌سالاری را ندارد، بلکه از تشدید فشار و افزایش تبعیض نسبت به اقلیت‌ها در عربستان حمایت می‌کند و به‌دنبال تثبیت بیشتر قدرت موروثی خود است. از زمان به قدرت رسیدن محمد بن‌سلمان تاکنون تهدید و آزار شیعیان افزایش یافته و بسیاری از فعالین مدنی به زندان افتاده‌اند. در چنین وضعیتی سوال این است که چطور می‌شود با چنین خفقان و تبعیضی آن هم در جامعه سنتی عربستان، دست به اصلاحات فرهنگی زد و انتظار تغییر بنیادین در عرض چند سال را داشت؟

نکته قابل توجه این است که چنانچه محمدبن‌سلمان به پادشاهی برسد، اولین نوه ابن‌سعود خواهد بود که حائز این مقام شده و همین امر هم دلیل تکاپوهای شاهزاده برای تثبیت قدرت در خارج و داخل است. بر خلاف سنت خاندان سعودی که در آن قدرت از برادر به برادر منتقل می‌شود، وی از سوی پدرش ملک سلمان با حفظ سِمت وزارت دفاع به عنوان ولیعهد سعودی منصوب شد. حفظ جایگاه، تقویت آن و پیشی گرفتن بر رقبا همانطور که دلیل تحرکات خارجی و اصلاحات داخلی محمدبن‌سلمان بوده، موجبات انتقاد شدید مخالفان وی از عملکردش را نیز فراهم آورده است. افزایش سطح روابط با محمدبن‌زاید ولیعهد امارات و آغاز جنگ این دو کشور علیه یمن، نزدیکی‌اش به ژنرال سیسی در مصر، حمایت از به قدرت رسیدن خلیفه حفتر در لیبی و ارتباط با دولت دونالدترامپ در ایالات متحده همگی تلاش‌های شاهزاده سعودی برای کسب وجهه بین‌المللی است.

از آنجایی که تصمیمات ولیعهد عربستان همواره با یک خطای محاسباتی همراه بوده است، به نتایج مطلوبی نرسیده‌اند و بر روند اصلاحات و حتی قدرت شخص بن‌سلمان تاثیر منفی گذاشته‌اند. حکام شیخ‌نشین اماراتی چندی پیش و در جریان ازسرگیری مذاکرات امنیتی مربوط به مرزهایشان با جمهوری اسلامی ایران بعد از چندین سال ثابت کردند که بنابر اقتضای منافع‌شان می‌توانند نسبت به دوست و دشمن چرخش داشته باشند. جنگ پرهزینهی ولیعهد عربستان علیه یمن نیز بی هیچ دستاوردی مزید بر مشکلات شده و اماراتی‌ها را هم دلسرد کرده است. حمایت از ژنرال سیسی و خلیفه حفتر نیز تاکنون نتیجه موفقی نداشته؛ همانطور که حمایت دونالد ترامپ از شاهزاده بن‌سلمان در بحران‌ها از دایرهی کلام خارج نشده است. مهم‌تر اینکه بعد از ماجرای قتل روزنامه‌نگار جمال خاشقجی در محافل عمومی به اعتبار ولیعهد ضربهی شدیدی وارد شد؛ بطوریکه بعد از آن کشورهای غربی مجددا با شعارهای حقوق بشری مقابل اقدامات ولیعهد سعودی موضع مخالف گرفتند.

تمام این واکنش‌ها و رویدادهای بین‌المللی در حالی است که بعد از حمله انصارالله به آرامکو، بن‌سلمان حتی در حفظ منافع داخلی کشورش نیز چهره‌ای ناموفق از خود نشان داده است. چرا که براساس برنامه اصلاحات و حتی با وجود تخصیص بودجه دفاعیِ ۶۷٫۶ میلیارد دلاری عربستان در سال گذشته (مربوط بَه هواپیماهای بسیار گران قیمت و سیستم‌های پدافند هوایی) این تجهیزات و امکانات قادر به پیش‌بینی و خنثی‌سازی عملیات‌های پهپادی و هوایی انصارالله یمن نشدند. اکنون بنابر اهداف برنامهی اصلاحات و در شرایطی که حتی از تجهیزات خریداری شده نمی‌توان استفاده بهینه داشت، چگونه می‌توان صحبت از تولید سلاح‌های پیشرفته به میان آورد؟ این یک انتقاد مطرح به اصلاحات در حوزه نظامی است. در کل چهره سرکوبگرِ شاهزاده سعودی در سیاست داخلی از یک‌سو و شکست سیاست خارجی او از سوی دیگر باعث شده تا امیدها به تحقق چشم‌انداز ۲۰۳۰ بسیار کم شود. جالب توجه آنکه حتی در حوزه‌های حقوقی و فرهنگی

نیز نمی‌توان افق‌های روشنی برای آن تصور کرد؛ چرا که نتایج عملی و واکنش جامعه به اصلاحاتِ این حوزه بسی قابل تأمل است.

اصلاحات فرهنگی مربوط به حقوق زنان در جامعه عربستان که نماد عمل‌گرایی ولیعهد نیز شناخته می‌شوند ابتدا با حق رانندگی زنان آغاز و با اجازه ورودشان به ورزشگاه‌ها نیز پیگیری شد. در روند اصلاحات حقوقی مربوط به زنان، محمد بن سلمان بخش‌هایی حساس از قانون «قیمومیت مردان بر زنان» را لغو کرد؛ بر اساس این قانون زنان در این کشور یک قَیم مرد داشتند (عموما همسر، پدر، برادر یا حتی پسرشان بود) و اقدامات مهمی در زندگی مانند ازدواج، گرفتن پاسپورت یا خروج از کشور به اجازه این قَیم نیاز داشت. با آنکه برخی‌ها این مسئله را یک نقطه عطف تاریخی می‌دانند، باید خاطرنشان کرد هنوز بسیاری از فعالین اجتماعی و سیاسی زنان بخاطر مخالفت با این قبیل امور در زندان به سر می‌برند! مهم‌تر اینکه این تغییرات، تغییراتی فلسفی و بنیادین‌اند؛ باید روی فکر اثرگذار باشند و شرط پذیرفته‌شدن آنها حمایت مردمی است. ولی در واقع جامعه سنتی و پدرسالار عربستان برای این دست امور توجیه و آماده نشده است؛ در نتیجه تغییر قانون قبل از اقناع افکار عمومی می‌تواند منجر به نتیجه عکس شود.

در پایان بد نیست به اصلاحات در حوزه اجتماعی نیز اشاره‌ای داشت. خبرهای اصلاحات اجتماعی بن‌سلمان که در نگاه اول خیلی‌ها را به وجد می‌آورد، تاکنون در جاهایی هزینه بر جای گذاشته است. این قبیل اصلاحات که شامل بازگشایی سینماها، برپایی کنسرت‌های موسیقی و... می‌شود، گرچه حامیانِ جوانِ ولیعهد را در داخل خوشحال کرده، اما سبب ایجاد شَکافَ و برخورد دو نسل (جوانان با پدران) شده است. برای مثال چندی پیش «عربی پرس» گزارش کرده بود که یک پسر ۲۵ساله عربستانی پس از مشاجره با پدر ۶۷ساله خود، سر اصرار بر حضور در کنسرت

شیرین عبدالوهاب، پدرش را با یک تبر آهنی کشته است. شیرین عبدالوهاب یک خواننده زن مصری است که به مناسبت جشن‌های روز ملی پادشاهی در جده و به دعوت دولت عربستان برنامه اجرا کرده بود. گفته می‌شود این پدر به قتل رسیده، قبل از مشاجره با پسرش در تماس تلفنی با یکی از شبکه‌های سعودی از سیاست‌های بن‌سلمان انتقاد کرده بود. این رویدادها و مخالفت‌های جدی باعث شده تا خیلی از صاحب‌نظران و تحلیل‌گران به این باور برسند که اصلاحات بن‌سلمان با این زیرساخت‌های ضعیف و ناهماهنگی‌های اعتقادی، چیزی بیش از نمایش‌های تبلیغاتی نباشند؛ نمایش‌هایی که فاقد اثر و مقبولیت هستند. مجموع این دلایل و شواهد گویای این حقیقت‌اند که چالش‌های اساسی ولیعهد سعودی و نتایج ناموفق وی تاکنون باعث شده تا اصلاحات در مسیر موفق و اطمینان بخشی قرار نگیرد؛ چنانچه چالش‌های داخلی و خارجی محمدبن‌سلمان ادامه پیدا کنند، این کشور نخواهد توانست اهداف و برنامه‌های خود در چشم‌انداز ۲۰۳۰ را محقق کند.

چرایی اصلاحات در عربستان و آینده آن

علیرضا اظهری: دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران

آینده‌ی تغییرات و اصلاحات در عربستان با چالشی جدی مواجه شده است. با توجه به این رویکرد و آثار این دگرگونی، این سوال پیش می‌آید که آینده اصلاحات در عربستان به کجا می‌انجامد؟ اصلاحات محمد بن سلمان یک تابو شکنی محسوب می‌گردد و اراده ولیعهد جوان برای تغییر وجهه عربستان در مجامع بین المللی را یک ریسک در سطح جامعه بسته عربستان می‌توان عنوان نمود. این نوشتار از روش تحلیلی و توصیفی استفاده گردیده و شیوه گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی می‌باشد.

روند اصلاحات

بحث اصلاحات در عربستان به تقابل سنت و مدرنیته مربوط می‌شود. بعد از اینکه خیزش‌های مردمی در جهان عرب به وقوع پیوست و بسیاری از رژیم‌های عربی مثل تونس، مصر و لیبی از گردونه سیاست خارج گردیدند، موج اصلاحات به کشورهای حاشیه خلیج فارس رسید. در چنین برهه‌ای، مقامات عربستان و در راس آن‌ها شاهزادگان سعودی و محمد بن سلمان با احساس خطر و تحت تاثیر نگرش جدیدی که از سوی نخبگان به فرنگ رفته ایجاد شده بود، به این نتیجه رسیدند که انجام اصلاحات امری اجتناب ناپذیر است و نقشه راه فعلی نمی‌تواند مطالبات نسل جدید و جوان عربستان که تشنه تکنولوژی و تمدن غرب هستند را پاسخگو باشد. یکی دیگر از دلایل اساسی اصلاحات در درون عربستان که در سیاست خارجی این کشور نمایان گردید، بحث بحران سازی در کشورهای مختلف بود که پروژه «تسلیح تکفیری» در ذیل این مبحث بوجود آمد و خروجی آن موجب گردید تا اعتراضاتی در عربستان بوقوع بپیوندد. از این رو، اصلاحاتی که در داخل عربستان صورت گرفته است، تنها مرتبط با حوزه داخلی نیست و دولت سعودی برای گسترش حوزه نفوذ خارجی خود نیز مجبور به تغییرات در داخل و آرام کردن اوضاع می‌باشد.

از طرفی، تکیه بر درآمدهای نفتی که عربستان بخش اصلی بودجه خود را طی سالیان متمادی با آن تامین می‌کرد، دیگر قابل اطمینان نبوده و انرژی‌های فسیلی شاید درآینده عربستان به‌عنوان منبعی برای درآمد قابل اتکا نباشند. به همین دلیل عربستان سعودی با درک این اوضاع شروع به ایجاد تغییرات برای ایجاد درآمدهای پایدارتر و جایگزین نفت خواهد کرد.

عربستان به دلیل وجود جامعه بسته و نمادی از یک حکومت سنتی؛ بارها مورد اعتراض مجامع بین المللی و

حقوق بشر قرار گرفته است، لذا انجام این اصلاحات می تواند به تلطیف چهره عربستان در سطح جهانی منجر شود. به زعم بسیاری از تحلیل گران، دولت عربستان در تلاش است تا در راه رسیدن به چشم انداز ۲۰۳۰ و با ایجاد آزادی های مدنی و اصلاحات مورد نظر خود بالاخص در مورد زنان بر سر کوب مردم سرپوش بگذارد و رسوایی های پیش آمده در کشتار مردم یمن و حمایت از گروه‌های تروریستی رادر سطح بین‌الملل بهبود بخشد.

چرا عربستان دست به اصلاحات زد؟

عربستان در دوره ولیعهدی محمد بن سلمان تلاش دارد تا به عرصه جهانی ورود کند و راه اقتصاد خود را به تجارت جهانی باز نماید و جامعه‌اش را به اجرای مواردی که بیشتر اعمال غیر اسلامی یاد می‌شود سوق دهد. در عین حال فضای محدودی که برای انتقاد و بحث در این سلطنت مطلقه وجود داشت در حال بسته شدن است. ریشه اتفاقات و اصلاحات در عربستان بر خلاف هنجارهای خشک و حاکم بر سعودی‌ها را تنها می توان در تلاش ریاض برای نجات اقتصاد نفتی ورشکسته خود جستجو نمود.

عربستان در چنین فضایی برای اولین بار در تاریخ خود رهایی از اقتصاد نفتی را در دستور کار قرار داد و مقامات سعودی با مشورت کارشناسان طرحی موسوم به چشم انداز ۲۰۳۰ را برای انجام اصلاحات اقتصادی و زیر بنایی در کشور ارائه دادند تا عربستان به نقطه‌ای برسد که بدون نفت بتواند ادامه دهد.

طبق آمارهای رسمی، شهروندان عربستان سعودی سالیانه بالغ بر ۲۰میلیارد دلار در کشورهای همسایه خوش گذرانی می کنند. از این رو، مقامات عربستان با ایجاد مکان‌ها و مناطق آزاد گردشگری که نیاز به رعایت قوانین شرعی ندارد، هم به تقویت گردشگری خود کمک کرده و هم از خروج ارز از کشور جلوگیری می کنند.

آینده اقتصاد در عربستان

در گزارش‌های بین المللی اشاره گردیده که اقتصاد عربستان به دلیل تصمیمات جسورانه محمد بن سلمان با مجموعه‌ای از شکست‌ها روبرو شده است. بر اساس گزارش بلومبرگ این شکست محمد بن سلمان را به سوی پروپاگاندای رسانه‌ای سوق داده تا داخل و خارج را از پیامدهای منفی، نتایج خطرناک و تصمیمات اقتصادی اش به شک زود هنگام برنامه ۲۰۳۰مشغول نماید. برنامه‌ای که محمد بن سلمان گمان می کرد برای او یک پشتوانه داخلی و بین المللی و توجیه شایستگی وی در حکومت خواهد بود.

درهر حال عربستان که تکیه کامل بردر آمدهای نفتی داشته ومشروعیت سیاسی خود را از طریق تقسیم این درآمد بین مردم بدست می آورد، اکنون در سایه حرکت عربستان به سمت اقتصاد بازار و خصوصی سازی در حالت ایستا و توقف قرار گرفته و در نتیجه نظام پادشاهی عربستان بخشی از مشروعیت خود را در بین مردم از دست خواهد داد.

از سویی دیگر، عربستان با متهم نمودن ایران به مداخله در امور منطقه و کاربرد مفاهیم مقابله جویانه برای متهم سازی، بخشی از پروژه ایران هراسی را به راه انداخته است. به نظر می‌رسد که تقابل ژئوپلتیکی در رویکرد عربستان در مقابله با ایران تابعی از تضادهای هویتی و تلاش‌های منطقه‌ای برای مقابله با قدرت ایران به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای است و موضع شاهزاده جدید به رغم اصلاحات در داخل و بازی در کشورهای منطقه تاکنون در قبال ایران

از نقطه نظر ضعف بررسی می‌شود و این رویکرد در داخل و با در نظر نگرفتن قدرت ایران، احتمال فروپاشی کامل رژیم سعودی در سال-های آینده را محتمل می نماید.

در عین حال عربستان در تلاش است که با استفاده از روسیه، محور مقاومت و ایران را در بی تحرکی نگه دارد و عملا با دادن امتیازات اقتصادی وسیاسی به مسکو، موقعیت ایران در منطقه را تضعیف نماید. قطعا با پررنگ شدن حضور ایران در غرب آسیا، عربستان شاهد احیای جنبش بیداری اسلامی و اصلاح ساختار ذهنی غرب آسیا نسبت به سرمایه داری غرب و کارگزاران آن در منطقه خواهد بود.

نتیجه

در پایان این نوشتار می توان گفت که عربستان با تحولات درونی خود و نگرش حاکمان جدید نگاه جدیدی به کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس دارد که خود را پدر خوانده آن‌ها می‌داند. گردش اقتصادی این کشورها وابسته به نفت و عضو قدرتمند اوپک یعنی عربستان می‌باشد. از سویی دیگر، عربستان با درک وضعیت کنونی روسیه و تحریم‌های غرب علیه مسکو در صدد تعامل بیشتر با روسیه می‌باشد تا از این طریق امتیازات بیشتر و مطلوب خود را در آینده از مسکو بگیرد. عربستان در این برهه زمانی با توجه به رای های روسیه در سازمان ملل و شورای امنیت برای دستیابی به اهداف خود با موانع کمتری مواجه می گردد. به طور حتم در ماه‌های آینده غرب آسیا شاهد تعریف روابط جدید بین نیروها خواهد بود. بویژه که مسئله برجام موضوع مورد اختلاف اروپا و آمریکا و حتی روسیه است. در این بین عربستان که خواهان سهم بیشتری از قدرت منطقه‌ای است با حاکمان جدیدش در راستای تضعیف ایران و اثر گذاری روسیه بر مقاومت اسلامی از هر فرصتی برای چانه زنی با طرفین غربی و شرقی استفاده می کند تا با این اثر گذاری در نقش آینده ایران در منطقه و ایجاد نگرانی در مرزهای جنوبی روسیه ضمن ایجاد این تنش دور تازه‌ای از باز تعریف جایگاه منطقه‌ای بین ایران و روسیه پیدا کند. دیگر اینکه عربستان در کنار تحول اقتصادی با اهدافی چون توسعه زیرساخت‌ها و کاهش چشمگیر وابستگی به در آمدهای نفتی قصد دارد چهره جهانی خود را ترمیم نماید. تحولات روی داده در عربستان برای تغییر پرستیژ این کشور در سطح بین المللی صورت می گیرد و تحولی می‌باشد که عربستان به ناگزیر پا در این مسیر گذاشته تا از فشارهای سیاسی آمریکا و اروپاییان بکاهد. اگر به دنبال آن سایر تحولات فکری و اجتماعی صورت نگیرد، نمایشی شبه فمینیستی بیشتر نخواهد بود

منابع برای مطالعه:

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸)، عربستان و رویای تسلط بر یمن. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، شماره ۱۷

عنایت، علیرضا (۱۳۹۱)، بنیان های منطق سیاسی در عربستان، تهران؛ ابرار معاصر

عزتی، عزت الله (۱۳۹۰) ژئو استراتژی، چاپ نهم ،تهران، انتشارات سمت

دهشیار، حسین (۱۳۹۲)، عربستان؛ کنشگر منطقه ای در بستر روابط ویژه، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم شماره سوم

اسدی، علی اکبر (۱۳۹۶) عربستان و نظم منطقه ای ازهژمونی گرایی تاموازنه سازی، پژوهشگاه علوم انسانی، سال نهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۷،۲۷-۵۲

بررسی اصلاحات در عربستان سعودی
در گفتگو با دکتر حسین آجورلو

علیرضا خسروزاده و مبین عبدی: دانشجویان کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه علامه طباطبائی

برنامه اصلاحات در عربستان سعودی تحت عنوان «رویۀ السعودیۀ ۲۰۳۰» توسط محمد بن سلمان ولیعهد این کشور در سال ۲۰۱۶ به منظور اصلاحات در بخش های اجتماعی و اقتصادی اعلام شد. به همین دلیل، تحریریه خاورمیانه به منظور تعمق بیشتر راجع به برنامه اصلاحات عربستان تصمیم گرفت با دکتر حسین آجورلو مدیر گروه غرب آسیا و شمال آفریقا در موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران که پیشتر کتابی را با نام «چشم‌انداز عربستان سعودی در ۲۰۳۰؛ فراز یا فرود؟» به تحریر درآورده است، مصاحبه کند. متن این گفت‌وگو به شرح زیر می‌باشد:

محمد بن سلمان در سال ۲۰۱۷ از سوی ملک سلمان بن عبدالعزیز پادشاه عربستان به عنوان ولیعهد این کشور منصوب شد. بنظر شما ولیعهدی این شاهزاده جوان چه تأثیری در سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال خاورمیانه داشته است؟

در مورد تأثیر ولایتعهدی شاهزاده محمد بن سلمان بر سیاست خارجی عربستان می‌توان گفت که این تأثیر بیشتر در حوزه رویکرد در سیاست خارجی بوده تا خود سیاست خارجی. سیاست خارجی در زمان محمد بن سلمان در موضوعات کلانی همچون همسویی با آمریکا و غرب، تعارض با محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران و تلاش برای مدیریت بازار نفت همچنان در جهت سیاست خارجی کلاسیک عربستان سعودی و پادشاهان قبلی آن بوده است؛ اما در حوزه رویکرد به سیاست خارجی تأثیرگذاری محمد بن سلمان مشهود است. به‌طوری که رویکرد سیاست خارجی عربستان سعودی در زمان محمد بن سلمان تهاجمی شده و این در حالی است که در دوره‌های قبلی شاهد رویکرد محافظه‌کارانه بوده‌ایم. برای مثال رویکرد سیاست خارجی عربستان در پرونده جمهوری اسلامی ایران از رویکرد تلفیقی از تعامل انتقادی و تقابل سیاسی به رویکرد تقابل امنیتی و حتی نظامی تبدیل شد که صحبت از کشاندن ناامنی به داخل ایران و جنگ با انصارالله یمن در این چارچوب قابل تحلیل می‌باشد. شاهد این مدعا نیز بیانات مقام معظم رهبری در ۲۰ بهمن ۱۳۹۴ است که ایشان می‌فرمایند: «ما با سعودی‌ها در مسائل گوناگون سیاسی اختلافات متعددی داریم؛ اما همیشه می‌گفتیم که آن‌ها در سیاست

خارجی متانت و وقار نشان می‌دهند، ولی چند جوان بی‌تجربه امور آن کشور را در دست گرفته و دارند جنبه توحش را بر جنبه متانت و ظاهرسازی غلبه می‌دهند که این کار قطعاً به ضررشان تمام خواهد شد.»

به نظر شما هدف اصلی ولیعهد عربستان از اصلاحات ۲۰۳۰ چه بوده است؟

هر حرکتی در عرصه حکمرانی دارای زمینه‌ها و عواملی در ابعاد مختلف داخلی و خارجی است. سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی نیز در کشوری که سیاست‌مداران آن شیوه محافظه‌کاری در پیش گرفته بودند، یک تحول اساسی محسوب می‌شود. حال باید دید چه عواملی موجب وارد شدن محمدبن سلمان به این عرصه شده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف: نسخه پیچی غرب برای شریک استراتژیک خود در غرب آسیا

یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی را باید در ورای مرزهای این کشور جستجو کرد. اگرچه به دلیل هزینه کرد عربستان سعودی در ایالات متحده آمریکا برای ایجاد یک چهره مطلوب از این کشور، بخشی از ارکان قدرت و همچنین برخی از اندیشکده‌ها نظر مثبتی به عربستان سعودی دارند ولی در کل چهره عربستان سعودی به‌عنوان یک شریک نامطلوب و تخریب‌کننده وجهه ایالات‌متحده آمریکا در واشنگتن مطرح است و عموم سیاست‌مداران و اندیشکده‌ها نظر مثبتی به این کشور ندارند و معتقدند که هم‌پیمانی عربستان سعودی با ایالات‌متحده آمریکا برای این کشور هزینه‌ساز است.

به همین دلیل یکی از توصیه‌های مقامات کاخ سفید و لابی‌های قدرت در واشنگتن به عربستان سعودی ایجاد اصلاحات در این کشور است و انجام برخی کمک‌ها و تداوم شراکت راهبردی را منوط به این امر کرده‌اند. این توصیه و ارائه نسخه‌ها به انجام اصلاحات برای عربستان سعودی موضوع جدیدی این کشور و منطقه غرب آسیا نیست، طرح خاورمیانه بزرگ که در زمان جورج بوش پسر در سال ۲۰۰۲ مطرح شد نیز بر این موضع تأکید داشت که منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا از مشکلات زیادی هم‌چون گسترش تروریسم رنج می‌برد که بخش عمده آن عدم توسعه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، آموزشی و نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌ها و زنان است. بر این اساس، مقاومت حاکمان کشورهای این منطقه به‌ویژه برخی از هم‌پیمانان غربی در برابر اصلاحات مانع جدی در برابر این توسعه محسوب می‌شود. در این راستا برای اجرای طرح خاورمیانه بزرگ ضمن فشار بر هم‌پیمانان خود برای اجرای اصلاحات، کشورهای غیرهمسو را با تهدید و حتی اقدام نظامی در اجرای این طرح همراه کنند که البته با توجه به شکست اهداف آمریکا در افغانستان و عراق و همچنین تحولات جهان عرب این طرح با چالشی جدی روبرو شد ولی به نظر می‌رسدرها نشده و با اصلاحاتی همچنان نسخه غرب برای غرب آسیا و شمال آفریقا است. شاهد این مدعا نیز مشروط کردن کمک‌های مختلف غربی به کشورهای غرب آسیا برای انجام اصلاحات مورد نظرشان است.

لازم به ذکر است که این توصیه ایالات متحده آمریکا به عربستان سعودی برای تغییر رفتار داخلی، دلسوزی

آمریکا برای مردم عربستان سعودی نیست. بلکه آمریکا منافع خود را در تداوم حاکمیت نظام حاکم بر عربستان سعودی می‌داند، زیرا چشم‌انداز روشنی از آینده سیاسی عربستان سعودی ندارد و به دلیل حضور پرشمار طرفداران اندیشه‌های تکفیری در عربستان سعودی در صورت ایجاد تغییرات سیاسی کنترل نشده ممکن است این کشور از یک بازیگر همکار و شریک آمریکا به دشمن آن تبدیل شود، همان‌طور که انقلاب اسلامی ایران این کار را کرد، به همین دلیل ایالات‌متحده آمریکا اصلاح این نظام را در جهت منافع بلندمدت خود می‌داند.

ب: بحران هویت و مشروعیت: لزوم انجام اصلاحات داخلی

اصلی‌ترین بحران‌های درونی عربستان سعودی، وجود بحران مشروعیت و هویت است که این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که چرا عربستان سعودی با این بحران‌ها مواجه است. پاسخ آن شاید این باشد که عدم تطابق توسعه‌ی سیاسی با ساختار سیاسی، بحران‌آفرین است. عربستان سعودی از نظر سیاسی دارای نظام پادشاهی مطلقه‌ی خاندانی است. جغرافیای انسانی عربستان سعودی از جمعیت (تا حدودی) همسان برخوردار است، زیرا ساکنان آن را قبایل عربی با فرهنگ عشایری و دین اسلام شکل داده‌اند؛ اما بحران این کشور را باید در عدالت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جست‌وجو کرد که ریشه در نوع تعامل نظامی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی حاکم با هویت دارد.

در یک سده‌ی اخیر، نظام عرفی در این کشور بر پایه یک تقسیم کار تعاملی بین دو نهاد سیاست و دین شکل گرفته است؛ به‌طوری که بر اساس این تقسیم‌بندی، نظام سیاسی از آن خاندان آل سعود و نظام دینی و مذهبی از آن خاندان آل شیخ از نوادگان محمد بن عبدالوهاب است که هریک از دو نهاد با پشتوانه‌ی ثروت خدادادی این کشور، درصدد هویت‌سازی به‌منظور حفظ مشروعیت خود بوده‌اند.

تغییر تدریجی هویت عمومی، تطابقی با تغییرات هویت رسمی ندارد؛ به‌طوری که نظام سیاسی و مذهبی همچنان هویت و ساختار خود را حفظ کرده‌اند و خاندان آل سعود به‌عنوان تنظیم‌کننده‌ی ساختار سیاسی این کشور، به دلیل کُند بودن روند چرخش نخبگان، پاسخ‌گوی مشارکت فزاینده‌ی سیاسی طبقات مختلف اجتماع نیست.

این نظام عرفی توانسته بود بر اساس هویت عمومی، قدرت سیاسی و نظامی هیئت حاکمه و حمایت خارجی با پشتوانه‌ی ثروت حاصل از نفت و اماکن مقدس در طول قرن بیستم، پایه‌های قدرت خود را استحکام ببخشد و با توجه به فرهنگ قبایلی حاکم بر این کشور، با توافق و تطمیع سران عشایر و قبایل، قدرت را در این کشور تحکیم ببخشد و زمینه‌ی مناسب برای ترویج هویت مذهبی وهابی را ایجاد کند. بر این اساس، یک نظام سیاسی و مذهبی بسته و تمامیت‌خواه در این کشور ایجاد شد، اما بعد از دهه‌ی هفتاد میلادی، چند عامل همچون گسترش رسانه های کلاسیک و جدید و همچنین گسترش تعامل بین‌المللی، موجب تغییر تدریجی هویت مردم در این کشور شده است. این تغییر تدریجی هویت عمومی، تطابقی با تغییرات هویت رسمی ندارد؛ به‌طوری که نظام سیاسی و مذهبی همچنان هویت و ساختار خود را حفظ کرده‌اند و خاندان آل سعود به‌عنوان تنظیم‌کننده‌ی ساختار سیاسی این کشور، به دلیل کُند بودن روند چرخش نخبگان، پاسخ‌گوی مشارکت فزاینده‌ی سیاسی طبقات مختلف اجتماع نیست که این نیز به دلیل قوانین سنتی این خاندان و فقدان زمینه‌های مناسب برای مشارکت سیاسی است.

خاندان آل شیخ به‌عنوان تنظیم‌کننده‌ی هویت دینی رسمی نیز دارای همان مشکل خاندان آل سعود و عدم پاسخ‌گویی به امور مستحدثه بوده و با مباحث روز همچون سیستم حقوقی روزآمد و حقوق زنان سازگاری ندارد و تسامح مذهبی به‌ویژه برخورد با اقلیت شیعه را افزایش نداده و همین باعث فاصله با هویت عمومی شده است.

بحران هویت زمینه‌ساز بحران مشروعیت است که اگر این بحران جدی شود، هر نظام سیاسی را در خطر سقوط قرار می‌دهد؛ به‌خصوص نظامی که قابلیت کمی در پویایی داشته باشد و نتواند خود را با شرایط مختلف وفق دهد. نظام‌های سیاسی بسته و مطلقه همچون عربستان سعودی از نظر ماهوی، در بحران‌ها، بسیار آسیب‌پذیرند.

با توجه به بحران‌های ذکر شده در فوق و شرایط کنونی عرصه بین‌الملل حفظ این نظام با مشکلات زیادی روبرو است به همین دلیل لزوم انجام اصلاحات داخلی در این کشور احساس می‌شود و مقامات سعودی به‌خصوص محمد بن سلمان موضوع را به‌خوبی درک کرده است.

ج: چالش‌های اقتصادی

یکی از مهم‌ترین مباحث عربستان سعودی که انجام اصلاحات را برای مقامات این کشور ناگزیر کرده است، اقتصاد این کشور می‌باشد که این امر نیز دلایل خود را دارد که مهم‌ترین آن کاهش درآمدهای نفتی است. عربستان سعودی در سال ۲۰۱۷، در حدود ۲۲۳ میلیارد دلار صادرات داشته که بیش از ۹۰ در صد آن را نفت و محصولات پتروشیمی تشکیل می‌داده است. این در حالی می‌باشد که در سال ۲۰۱۲، در حدود ۳۳۹ میلیارد

فقط محصولات نفتی صادر کرده بود و همین‌طور بر اساس اعلام بانک جهانی تولید ناخالص داخلی عربستان سعودی در سال ۲۰۱۷، در حدود ۶۴۶ میلیارد دلار بوده درحالی‌که در سال ۲۰۱۴ در حدود ۷۵۶ میلیارد دلار بوده است. کاهش بیش از صد میلیارد دلاری درآمد نفت برای کشوری همچون عربستان سعودی که هفتادوپنج درصد صادرات این کشور را نفت تشکیل می‌دهد یک شوک اقتصادی محسوب می‌شود.

این در حالی است که این کشور با افزایش جمعیت، افزایش هزینه‌های عمومی در پی تحولات جهان عرب (بالا رفتن یارانه‌های اختصاصی به مردم برای ایجاد رضایت)، افزایش هزینه‌های امنیتی داخلی (به دلیل افزایش فعالیت‌های گروه‌های طرفدار تکفیری و تروریستی)، افزایش هزینه‌های امنیتی و نظامی (به دلیل ماجراجویی در خارج از مرزهای خود به‌ویژه در یمن) و افزایش خریدهای تسلیحاتی (به دلیل رقابت‌های منطقه‌ای به‌خصوص با جمهوری اسلامی ایران)، روبرو بوده است و این امر ایجاد اصلاحات اقتصادی در این کشور را ضروری کرده بود و به همین دلیل بخش عمده این سند را اصلاحات اقتصادی تشکل داده است.

د: تأثیرات پیرامونی

در عرصه سیاسی و اجتماعی تحولات کشورهای پیرامون، تأثیرات زیادی بر یک عرصه داخلی یک کشور می‌گذارد که می‌توان از مفهوم اثر دومینو برای آن استفاده کرد. تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عموماً مانند بازی دومینو به‌صورت زنجیره‌ای ادامه پیدا می‌کنند، برای مثال بروز انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، کل منطقه را تحت تأثیر قرار داد و تبدیل به بحران سیاسی در کشورهای همسایه شد که خروجی آن برخی از اصلاحات سیاسی در این کشورها و یا شکل‌گیری ائتلاف‌ها برای مقابله با آثار آن بود و یا تحولات جهان عرب از کشور تونس آغاز شد و موجب تغییر نظام های مصر، لیبی، یمن و جنگ داخلی در سوریه و عراق و همچنین انجام اصلاحات در اکثر کشورهای عربی از مغرب عربی تا مشرق عربی شد.

عربستان سعودی به دلیل حاکمیت پادشاهی مطلقه آن سال‌های سال تغییر چندانی در شیوه حکومت خود نداده و این در حالی است که کشورهای پیرامون تغییرات زیادی در عرصه سیاسی و اجتماعی خود داده‌اند برای مثال در کشورهای همسایه مانند جمهوری اسلامی ایران، عراق، ترکیه، لبنان و بیشتر کشورهای عربی شمال آفریقا در حال برگزاری انتخابات‌های سیاسی متعدد و همچنین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی هستند و همین‌طور در کشورهای حاشیه خلیج‌فارس همچون کویت، قطر، بحرین، امارات متحده عربی و عمان اگرچه از آزادی‌های سیاسی چندانی خبری نیست ولی از آزادی اجتماعی برخوردارند.

در زمینه اقتصادی هم تأثیرات پیرامونی وجود دارد، برای مثال کشور ترکیه با استفاده از پتانسیل‌های خود در صنعت، حمل‌ونقل و گردشگری توانسته تولید ناخالص داخلی حدود هشت‌صد و شصت میلیارد داشته باشد و یا امارات متحده عربی فقط با صادرات روزانه حدود دو میلیون و شش‌صد هزار بشکه و استفاده از پتانسیل‌های خود در تجارت بین‌الملل و گردشگری تولید ناخالص داخلی در حدود سیصد و پنجاه میلیاردی داشته باشد ولی در مقابل عربستان سعودی با صادرات حدود هفت و نیم میلیون بشکه نفت در روز و پتانسیل عظیم وجود حرمین شریفین فقط شش‌صد و پنجاه میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی داشته باشد. این ارقام نشان دهنده عدم استفاده درست عربستان سعودی از پتانسیل‌های خود همچون گردشگری، صنعت، تجارت بین‌المللی و حمل نقل است که این امر مورد توجه مقامات سعودی قرار خواهد گرفت که باید از این پتانسیل‌ها حداکثر استفاده نمایند.

به دلیل اینکه تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مانند دومینو از قابلیت تسری برخوردار هستند، تحولات ذکر شده در کشورهای پیرامون به داخل عربستان سعودی تسری پیدا کرده و این امر می‌تواند یکی از زمینه‌های تن دادن مقامات عربستان سعودی به اعمال برخی از اصلاحات در بخش‌های اقتصادی و اجتماعی باشد.

ه: کم‌توجهی به مشارکت عمومی

در عربستان سعودی به مردم فرصت داده نشده که در ساختن آینده و تعیین سرنوشت خود حداقل در امور سازندگی، فرهنگی و اجتماعی سهیم و شریک باشند، زیرا تا زمانی که مردم عربستان سعودی احساس نکنند که خود عملا و مستقیما در برنامه و امور جامعه دخالت دارند، مسلماا تعهد کمتری در قبال حیات اجتماعی احساس خواهند کرد. این کشور به دلیل منابع درآمدی و همچنین ترس حاکمان، از مشارکت مردم در امور مختلف جلوگیری می‌کرد ولی با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی امروز این کشور، این کم‌توجهی آسیب‌زا شده است. در عربستان سعودی بین جامعه و دولت فاصله افتاده و جامعه دولت را از خود ندانسته و تمام وظایف خود را واگذار به دولت کرده که این امر موجب ایجاد جامعه منفعل شده و نسلی غیرمسئول را تربیت کرده است.

یکی از زمینه‌های ایجاد تحرک در جامعه عربستان

سعودی، مشارکت عمومی اقشار مختلف جامعه از جمله زن و مرد و حتی نوجوانان، سالخوردگان، روحانیون، تجار، کارمندان و نظامیان در عرصه سازندگی است. مشارکت عمومی به‌خصوص به شکل آگاهانه، خودانگیخته کمک زیادی به اهدافی همچون بقاء و تداوم جامعه هدف دارد و اگر این امر محقق نشد نیازمند مشارکت برانگیخته از سوی دولت می‌باشد.

ممکن است زمینه ارائه سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ تحریک مردم به مشارکت عمومی باشد. چنانچه در این سند نیز تأکید زیادی بر گسترش نقش مردم در ساختن آینده عربستان سعودی شده است و هدف خود را افزایش مشارکت داوطلبانه از یازده هزار نفر در سال به یک میلیون نفر در سال برساند.

ز: نیاز به اسناد بالادستی مدون

هر برنامه صحیحی برای رسیدن به اهداف خود، وابسته به اسناد بالادستی است و امروزه اکثر کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه نیز دارای اسناد بالادستی در قالب‌های میان‌مدت و بلندمدت هستند. ممکن است، نبود همین اسناد بالادستی یکی از زمینه تدوین سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ در عربستان سعودی باشد. عربستان سعودی دارای برنامه‌های اقتصادی متعددی بوده است، از مهم‌ترین این برنامه‌ها می‌توان به برنامه پنج ساله توسعه (که از سال ۱۹۷۰ تاکنون ده دوره تمدید شده است) و همین‌طور صدور سند چشم‌انداز ۲۰۲۵ (در سال ۲۰۰۵ تلاش‌هایی برای تبدیل آن به یک سند بالادستی صورت گرفت ولی به نتیجه خاصی نرسید) اشاره کرد. عربستان سعودی با وجود این اسناد بالادستی فاقد سند بالادستی مدون و سند چشم‌انداز اجرایی مانند سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ بوده است که تمام دستگاه‌های اجرایی برنامه خود را با آن تنظیم و سیاست‌های مناسب اجرایی را در راستای آن عملیاتی کنند و این امر زمینه هدر رفت منابع، موازی کاری و واکنشی بودن اقدامات آن‌ها شده بود. عربستان سعودی نیازمند اسناد بالادستی بود و باید این اسناد به شکل مدون از سوی ارکان تصمیم‌ساز صادر می‌شد.

م: لزوم اصلاحات و بازسازی ساختار و مقررات اداری و اجرایی

یکی از معضلات عربستان سعودی، وجود اشکال مختلف فساد اداری و اقتصادی و همچنین ساختار معیوب اداری و اجرایی در این کشور می‌باشد که منجر به ناکارآمدی آن شده است. از این رو، مقامات عربستان سعودی درک کرده‌اند که برای ایجاد توسعه در این کشور نیاز اساسی به اصلاح نظام اداری و اجرایی ناکارآمد این کشور دارند. با توجه به تمرکز بخش‌های مختلف سند چشم‌انداز ۲۰۳۰، به اصلاح ساختار اداری و اجرایی، به نظر می‌رسد یکی از زمینه‌های ارائه این سند همین امر باشد

همان‌طور که مستحضرید عربستان پس از تحولات جهان عرب که منجر به سقوط رژیم‌های اقتدارگرای شمال آفریقا نظیر مصر و تونس گردید، به اصلاحات اجتماعی دست زد. به نظر شما آیا می‌توان گفت که بیم و هراس آل سعود از سرایت این تحولات به داخل عربستان منجر به ایجاد اصلاحات شده است؟

تحولات جهان عرب در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ تأثیرگذار بر کل جهان عرب و همین‌طور مناطق غرب

آسیا و شمال آفریقا بود و عربستان سعودی نیز از این امر بی‌تأثیر نبود ولی سند ۲۰۳۰ در زمانی ارائه شده که تحولات جهان عرب فروکش کرده بود. به همین دلیل تأثیر عمیقی بر ارائه این سند توسط محمد بن سلمان نداشت. از سوی دیگر با نگاهی به کشورهای تحت تأثیر بهار عربی می‌توان دریافت که مردم این کشورها دارای مشکلات عمیق معیشتی بودند ولی مردم عربستان سعودی دارای چالش‌های این‌چنینی نبودند.

با توجه به جایگاه متزلزل محمد بن سلمان نزد بزرگان آل سعود و بازداشت شمار زیادی از شاهزادگان نظیر محمد بن نایف ولیعهد سابق و احمد بن عبدالعزیز برادر پادشاه، آیا اصلاحات ۲۰۳۰ می‌تواند منجر به تثبیت جایگاه بن سلمان و به حاشیه رفتن مخالفین وی می‌شود؟

تاکنون اصلاحات مرتبط با سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ منجر به تثبیت محمد بن سلمان در داخل و خارج شده است. اما یک نکته اساسی را که باید در نظر گرفت این است که میزان موفقیت و یا عدم موفقیت آن نیز می‌تواند به پاشنه آشیل وی تبدیل شود. البته عوامل دیگری همچون موفقیت در جنگ یمن، مدیریت بحران ناشی از قتل خاشقچی، مدیریت جنگ نفتی و تشدید اختلافات با شاهزادگان قدرتمند نیز می‌تواند این امر را تسریع کند.

یکی از اهداف عربستان در چشم‌انداز ۲۰۳۰ افزایش صادرات غیرنفتی و کاهش تکیه بر درآمدهای نفت است. به نظر شما تحقق این هدف تا چه حد امکان‌پذیر می‌باشد؟

هدف اصلی سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی تنوع‌بخشی به اقتصاد این کشور و کم کردن وابستگی به نفت در اقتصاد این کشور است که لازمه این امر افزایش تولیدات و صادرات غیرنفتی می‌باشد که روند کنونی اقتصاد عربستان سعودی با این امر فاصله زیادی دارد. به‌طوری که حدود هفتادوپنج درصد صادرات این کشور را مواد نفتی و حدود پانزده درصد آن را صادرات محصولات شیمیایی و پتروشیمی تشکیل می‌دهند که آن هم به‌نوعی وابسته به نفت است؛ بنابراین صادرات غیرنفتی این کشور در حدود ده است که بسیار سهم کمی از صادرات این کشور دارد. با توجه به این امر عربستان سعودی با تغییر سبد صادراتی خود از نفت به محصولات غیرنفتی فاصله زیادی دارد.

با توجه به نظام سیاسی عربستان که مبتنی بر سلطنت و حاکمیت خاندان سعودی است، اصلاحات ۲۰۳۰ تا چه حد می‌تواند منجر به توسعه اقتصادی و اجتماعی در این کشور شود؟

به نظر می‌رسد یکی از پَسران‌های اساسی سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی، نادیده گرفتن لزوم اصلاحات سیاسی در کنار و به موازات اصلاحات اقتصادی و اجتماعی است. در کشورهای غرب آسیا دو دیدگاه برای انجام اصلاحات اقتصادی وجود دارد که عبارت‌اند از:

- یک دیدگاه رایج در میان حکومت‌های منطقه غرب آسیا معتقد است که با توجه به ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جوامع غرب آسیا و نقش و تأثیرگذاری دولت و حاکمیت بر تمامی شئون زندگی شهروندان و همچنین تحت کنترل بودن منابع درآمدی توسط حاکمیت، دولت خود می‌تواند مجری و فعال اصلی بحث اصلاحات اقتصادی گردد.
- یک دیدگاه رایج میان کارشناسان سیاسی و اقتصادی نیز معتقد است که با توجه به عدم موفقیت متوالی کشورهای منطقه غرب آسیا در دستیابی به رشد اقتصادی و توسعه پایدار و تداوم وابستگی آن‌ها

به رانت‌ها و شوک‌های خارجی و داخلی و تأثیرگذاری و تعیین‌کنندگی نخبگان حاکم در بدنه سیاسی دولت، اصلاحات سیاسی را مقدمه هرگونه اصلاح ساختار اقتصادی می‌دانند.

با وجود آنکه ضرورت بازبینی و اصلاح سیاست‌های اقتصادی و بخش‌های تجاری و بازرگانی در میان رهبران عربستان سعودی بیش از گذشته احساس می‌گردد، اما موضوع اساسی‌تر ضرورت یافتن یک مفهوم مشترک و قابل اجرا به‌منظور اصلاحات اقتصادی است. این انتقال مستلزم تغییر نگاه به طبیعت روابط بین دولت و بازار و توجه به شرایط اجتماعی عربستان سعودی است و این امر موجب هراس رهبران و نخبگان حاکم بر عربستان سعودی و حتی مؤسسات مالی بین‌المللی از چالش‌ها و نوسانات سیاسی و اجتماعی ناشی از اصلاحات اقتصادی می‌شود.

به نظر می‌رسد مقامات عربستان سعودی تا میزانی مقید خویش را اجرای اصلاحات اقتصادی می‌دانند که بقا و ثبات دولت و حکمرانی ایشان مورد خدشه‌ای وارد نشود. سیاست‌های اصلاح اقتصادی واقعی در هر دولتی زمانی روی می‌دهد که وابستگی دولت به انواع رانت‌های داخلی و خارجی قطع شود و دولت تعیین‌کننده برندگان عرصه رقابت‌های اقتصادی نباشد. فرایند اصلاح سیاست‌های اقتصادی نمی‌تواند فرایندی برگشت‌پذیر، انتخابی و نامطمئن باشد. بدیهی است که موفقیت در اعمال و اجرای سیاست‌های اصلاحی می‌تواند به‌طور بالقوه بستری برای تغییر در حوزه‌های دیگر ایجاد نماید.

موفقیت در شروع و تداوم فرایند اصلاح اقتصادی در عربستان سعودی مستلزم همکاری ساختار سیاسی، نهادهای قضایی، هماهنگی با الگوهای فرهنگی جامعه و نهادهای اجتماعی می‌باشد. این در حالی است که اولویت اصلی خاندان حاکم، حفظ موقعیت اقتصادی و سیاسی خویش بر کشور است. تجربه کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد که اصلاحات اقتصادی بدون اصلاحات در نهادهای دخیل در بازار نمی‌تواند منجر به ایجاد توسعه اقتصادی شود و اصلاحات نهادی نمی‌تواند با مدل اقتصاد دولتی عربستان سعودی عملی گردد. مخالفت‌ها و مانع‌تراشی‌های شاهزادگان قدرتمند و متنفذ که روابط نزدیکی با بدنه سیاسی حکومت دارند و از استمرار حفظ وضع موجود و آرایش سیاسی موجود بهره‌مند می‌شوند، مهم‌ترین مانع بر سر اصلاحات نهادی در عربستان سعودی محسوب می‌شود.

برخی صاحب‌نظران لازمه پیشبرد سیاست‌های اصلاح اقتصادی و حتی مقدمه آن را اصلاحات سیاسی می‌دانند. این صاحب‌نظران، توسعه و رشد شاخص‌های تجاری و اقتصادی در کشورهای اروپای غربی پس از جنگ دوم جهانی را به دلیل ساختار سیاسی دموکراتیک این کشورها می‌دانند و پیشرفت‌های اقتصادی در هند و برخی از کشورهای آمریکای لاتین را با اصلاحات سیاسی در این کشورها در طول دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی مربوط می‌دانند؛ زیرا تجارب اصلاحات اقتصادی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ناکارآمدی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، به‌جز در موارد محدود، بدون توجه به اصلاحات سیاسی را ثابت کرده است.

با توجه به کسری بودجه شدید دولت عربستان و قیمت نازل بهای نفت و برنامه پر خرج ۲۰۳۰، چرا عربستان از جنگ در یمن دست نمی‌کشد؟

با نگاهی به روابط بین‌الملل می‌توان گفت که ما در روابط بین‌الملل یک سری پدیده‌های سیاست اعلی همچون امنیت و یک سری پدیده‌های سیاست سفلی همچون اقتصاد را داریم. درک مقامات عربستانی از موفقیت انصارالله حضور جمهوری اسلامی ایران در شبه‌جزیره عربستان و هم‌مرزی است و این امر مرتبط با امنیت است. به همین دلیل تا زمانی که به مدیریت این بحران امنیتی یا از طریق جنگ یا موازنه قوا دست نیابند، می‌توان گفت این بحران و در شکل جدی‌تر آن جنگ یمن ادامه خواهد داشت.

به‌عنوان آخرین سؤال، از آنجا که چشم‌انداز ۲۰۳۰ در تاریخ عربستان تاکنون مسبوق به سابقه نبوده است و به‌نوعی سنت‌شکنی به حساب می‌آید، مهم‌ترین موانع تحقق آن را در داخل و خارج عربستان چه می‌دانید؟

تحقق اهداف سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی با توجه به شرایط داخلی و بین‌المللی عربستان سعودی با موانع، چالش‌ها و پَسران‌های جدی روبه‌رو می‌باشد که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان این‌گونه بیان کرد: ۱. نادیده‌گیری اصلاحات سیاسی؛ ۲. کاهش نقش ژئوپلیتیک عربستان سعودی و نفت برای ایالات‌متحده آمریکا؛ ۳. واگرایی خانواده حاکم؛ ۴. التهاب و خشم عمومی و تزلزل حاکمیت در برابر آن؛ ۵. نهاد دین و جامعه محافظه‌کار عربستان سعودی؛ ۶. امنیتی بودن عربستان سعودی و پیرامون آن؛ ۷. چالش‌های پیش رو اقتصاد عربستان سعودی؛ ۸. چالش‌های پیشرو گردشگری در عربستان سعودی

تحولات منطقه

دیپلماسی آبی

موقعیت ژئوپلیتیک ترکیه و تاثیر آن بر امنیت پیرامونی

مسلم زالی پور دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه علامه طباطبایی

آب به عنوان یک منبع طبیعی مهم و از جمله ارزش‌های جغرافیایی بسیار بالا در سطح جهان است که به دلیل چهار ویژگی اساسی «کمیاب بودن»، «توزیع ناهمگون»، «غیر قابل جایگزین بودن» و «ماده رقابتی بودن» در بین گروه های انسانی جوامع و کشورها همواره رقابت آفرین و تنش‌زا بوده است. در این ارتباط واژه «هیدروپلیتیک» معنا و مفهوم پیدا می کند که به بررسی ابعاد مکانی و فضایی آب و سیاست در مقیاس های جغرافیایی مختلف می پردازد. منابع طبیعی از جمله آب در خاورمیانه همواره تاثیرات مهمی در منطقه بر جای گذاشته‌اند و ذخایر عظیم نفت و برعکس آن کمبود شدید منابع آب مصرفی، دو عامل عمده تنش‌های فرامنطقه‌ای و درون منطقه‌ای خاورمیانه هستند. نفت، تنش سیاسی بین کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای را موجب می‌شود و کمبود آب اغلب زمینه‌ساز درگیری‌های درون منطقه‌ای است.

ترکیه از جمله کشورهایی است که از منظر منابع آبی به عنوان یک کشور بالادست محسوب می شود. از این رو، پروژه «آناتولی جنوب شرقی» موسوم به گاپ بر اساس طرح اولیه‌ای که به دستور آتاتورک در سال ۱۹۳۶ شکل گرفته بود در سال ۱۹۸۰ آغاز بکار کرد. این پروژه که گفته می‌شود به منظور توسعه اقتصادی و اجتماعی جمعیتی معادل ۹ میلیون نفر است، شامل ۲۲ سد بزرگ و کوچک و ۱۹ نیروگاه برق آبی است که بر روی حوضه آبریز مشترک دجله و فرات احداث می گردد. این در حالی است که کشورهای سوریه، عراق و حتی ایران که در پایین دست این حوضه آبریز قرار دارند، به شدت نگران سیاست های ترکیه در کنترل منابع آب و اثرات این پروژه بر آینده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود هستند.

هیدروپلتیک بررسی سیاست دولت‌ها در مدیریت منابع آب سرزمین‌شان است. در مورد پروژه گاپ، دجله و فرات رودخانه‌های فرامرزی هستند که از سه کشور ترکیه، سوریه و عراق می گذرند و دجله در پایانه خود وارد مرزهای ایران می‌شود. هر دو این رودخانه‌ها از ترکیه سرچشمه می گیرند؛ بطوریکه ۲۸ درصد از مسیر حرکت فرات و ۱۲ درصد از جریان دجله در خاک این کشور جاری است. تصمیم دولت ترکیه به سدسازی عظیم بر روی سرچشمه این دو رودخانه و احداث نیروگاه‌های آبی موجب خواهد شد که سهم بیشتری از آب رودخانه را به کنترل درآورد. در چنین شرایطی می توان گفت که ترکیه با بهره برداری از هیدروپلتیک به عنوان کشور بالادست می تواند هژمون

آبی منطقه را در دست گیرد.

بنا به گفته توماس تاف، مدیر طرح‌های آب‌های خاورمیانه در آمریکا، افزایش جمعیت و حساسیت بحران کم‌آبی در خاورمیانه به حدی است که در ۲۰۰ سال آینده، این منطقه با جمعیتی حدود دویست میلیون نفر از تامین آب مورد نیاز کشاورزی، صنعتی و آشامیدنی خود ناتوان خواهد بود. این در حالی است که طی چهل سال گذشته، میزان منابع قابل احیای آب در خاورمیانه به ۱/۳ کاهش یافته و از سالانه ۳۴۰۰ مترمکعب برای هر نفر در دهه ۶۰ به سالانه ۱۳۰۰ مترمکعب در دهه جاری رسیده است. با عنایت به گزارش بانک جهانی، طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۲۵ سطح ذخایر آب قابل تجدید برای هر نفر در منطقه خاورمیانه از ۳۴۳۰ مترمکعب در سال به ۶۶۷ مترمکعب در سال کاهش خواهد یافت که علت آن به استفاده نادرست از منابع آب و وسعت بیابان‌ها و افزایش جمعیت برمی گردد. این امر، کشورهای منطقه را پایین‌تر از آستانه تحمل فشار بر جمعیت قرار خواهد داد.

در میان کشمکش های سیاسی در جهان و چالش‌های موجود در خصوص نحوه سیاست گذاری در مورد منابع آب مشترک از جمله اختلاف نظرها در خصوص کنوانسیون ۱۹۹۷ سازمان ملل متحد، به نظر می‌رسد ترکیه به دنبال یارگیری در سطح جهانی از میان کشورهای بالادستی مانند افغانستان و اتیوپی است که می توانند شرایط یکسانی را با این کشور داشته باشند. از منظر موقعیت جغرافیایی در منابع آبی مشترک با همسایگان، کشورهای ترکیه، افغانستان و اتیوپی در شرایط مشابهی قرار دارند. شباهت های بسیاری را می‌توان در فعالیت های هیدروپلیتیکی ترکیه در کشورهای بالادستی همچون افغانستان و اتیوپی (بالادست در رودخانه نیل) مشاهده نمود. به نظر می‌رسد که ترکیه در حمایت از طرح های توسعه آبی کشورهایی همچون افغانستان و اتیوپی دو هدف عمده را دنبال می کند. هدف اول ترکیه، ایجاد یک دیسیپلین و گفتمان ویژه در خصوص بهره برداری از آب های مشترک در جهان است که برای این منظور نیاز به شرکایی در سطح جهانی دارد تا بتواند با گفتمان رایج در سطح بین المللی که مصادیق آن در کنوانسیون ۱۹۹۷ سازمان ملل متحد بیان شده است، مقابله نماید. در واقع، ترکیه به دنبال نوعی الگوسازی در این کشورها است و در کنار این موضوع از تقویت دیپلماسی عمومی و قدرت نرم خود از جمله برگزاری مداوم همایش های بین‌المللی در خصوص موضوع آب، بهره لازم را می برد. علاوه بر این، هدف دوم این کشور، تقابل با رقبای دیرینه خود یعنی ایران (در همسایگی افغانستان)، عراق (در حوضه آبریز دجله و فرات) و مصر (از کشورهای حوضه آبریز نیل و در پایین دست اتیوپی) است.

اهمیت استراتژیک آب در مناطق آسیای میانه، خاورمیانه و شمال آفریقا که از منظر ژئوپلیتیکی موقعیت حساس و پیچیده‌ای نیز در سطح جهان دارند، بر هیچ کس پوشیده نیست. این موضوع در شرایط کنونیِ کمبود منابع آب، بحرانی-تر نیز شده است. به نظر می‌رسد که ترکیه به دنبال استفاده از این منبع حیاتی به عنوان ابزاری است تا بتواند با تغییر نقشه هیدروپلیتیک این مناطق بر شرایط ژئواستراتژیک مناطق مزبور تاثیر گذارد و با مطرح نمودن خود در منطقه به عنوان یک هیدروهژمون، در جستجوی

برپا نمودن مجدد پایه های امپراطوری عثمانی باشد.

اکنون پروژه های سدسازی ترکیه به نام گاپ در جنوب شرقی آناتولی و بیست و دو سدی که بر روی رودخانه های دجله و فرات احداث گردیده، سبب چالش آبی ترکیه با ایران، عراق و سوریه شده است. همه این رفتارها سبب شده تا مساله آب در ترکیه از بُعد داخلی به بعد حساسیت منطقه‌ای تغییر حالت یابد. خشک شدن مناطقی از سوریه و عراق و نیز برخی از مناطق ایران و متعاقبا برخاستن گرد و خاک متوالی در ایران این کشور را درگیر خود کرده و سبب جدی تر شدن این چالش در چند سال اخیر گردیده؛ این اختلاف نه تنها به روابط تهران و آنکارا بلکه به روابط بغداد و آنکارا و همچنین دمشق و آنکارا هم کشیده شده است. اما مسئله آب علی رغم اهمیت آن در شرایط کنونی و در سایه وضعیت امنیتی خاورمیانه و مضافا جنگ ها و تنش های متعدد به حاشیه رفته است. در نتیجه اگر شرایط خاورمیانه به حالت عادی بازگردد و جنگ ها و نا امنی ها فروکش کند، یقینا اولویت مسائل منطقه به اهمیت و نقش آب در دیپلماسی و سیاست خارجی این کشورها باز می گردد.

باتوجه به مواردی که پیشتر ذکر شد، اکنون یکی از کشورهایی که می تواند با ایران مساله آبی و تنش دیپلماتیکی در این خصوص پیدا کند، ترکیه است. آن هم در سایه پروژه‌ای مانند گاپ که تاثیرات سوء آن بر محیط زیست ایران روشن و آشکار است.

هیدروپلتیک دجله و فرات به عنوان یکی از قدیمی ترین نزاع های آبی منطقه در کلاس های درس حقوق بین الملل باقی مانده و امروز با وجود میانجی گیری سازمان های بین المللی چون بانک جهانی، اتحادیه اروپا و کشورهای ثالثی چون آمریکا همچنان پروژه گاپ به توسعه خود ادامه می دهد و به نظر می رسد بدون خواست سیاسی دولت ترکیه، هیچ مذاکره‌ای به همکاری و مدیریت مشترک منجر نخواهد شد. اگر ترکیه پروژه گاپ را متوقف نکند، سرنوشت تلخی در انتظار ساکنان بین النهرین خواهد بود. عراق بیشتر از سوریه خسارت خواهد دید. به گزارش یونسکو ۱۰۰ هزار عراقی از سال ۲۰۰۵ به دلیل کمبود آب آواره شده‌اند. در سال ۲۰۰۹ گزارش شد که هفتاد درصد قنات‌ها و کاریزهای منطقه خشک شده‌اند و بیش از ۳۶ هزار عراقی در معرض بی خانمان شدن هستند. سال ۲۰۱۴ که نیروهای داعش کنترل گذرگاه‌های آبی عراق از جمله دجله و فرات را در اختیار داشتند، بیش از ۲۵ میلیون دلار به سازه‌های آبی و پایه‌های اقتصادی کشور خسارت وارد شد و مردم این منطقه فقیرتر شدند.

علاوه بر این، تغییرات اقلیمی و کمبود بارش نیز بر توان کشاورزی منطقه تاثیر گذاشته و وابستگی به آب رودهای فرات و دجله اهمیت شایان یافته است. کمبود آب در منطقه پیوند مستقیمی میان جنبش بهار عربی در سوریه و خشکسالی در این کشور دارد و از دست رفتن فرصت‌های معیشت در روستاها و مهاجرت روستاییان به شهرها دامنه اعتراضات علیه حکومت بشار اسد را گسترش داد.

طوفان شن و ریزگردها در استان‌های غرب و جنوب‌غربی ایران نیز تحت تاثیر خشک شدن تالاب‌ها در عراق به یک بحران جدی در ایران تبدیل شده که کشاورزی، معیشت و سلامت مردم را با خطر جدی مواجه کرده است. برگزاری کنفرانس‌های منطقه‌ای و بین المللی از سوی دولت ایران نیز تاکنون نتوانسته به بهبود شرایط و نجات تالاب هورالعظیم کمکی کند. دیپلماسی ایران، فشار بر دولت‌های عراق و عربستان برای مقابله با ریزگردهاست؛ درحالی که این کشورها خود تحت تاثیر سیاست‌های آبی ترکیه هستند و با طوفان شن دست به گریبانند. دولت اردوغان تاکنون مسئولیتی نسبت به تبعات اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی پروژه گاپ در پایین دست نپذیرفته است و تنها این وعده را به همسایگان می‌دهد که در صورت تکمیل پروژه، آب و برق مورد نیاز همسایگان را به قیمت منصفانه تضمین می کند.

پروژه سدسازی اردوغان این فرصت را به دولت او خواهد داد تا کردهای ساکن در دیاربکر و کرانه فرات را به طور سیستماتیک سرکوب کند. منطقه شرقی ترکیه کردنشین است که با بندکردن آب کشاورزی، مردم محلی به سیاست های دولت وابسته می‌شوند. با صنعتی شدن کشاورزی، احتمالا کشاورزان زیادی دچار خسارت خواهند شد و این دولت است که تصمیم می گیرد خسارت چه کسانی را جبران کند. از این رو پروژه گاپ نه

تنها اهداف منطقه‌ای بلکه سیاست‌های داخلی دولت اردوغان در کنترل کردها را نیز شامل می‌شود. حال باید دید که آیا همسایگان ترکیه می‌توانند این کشور را با اقدامی مشترک از ادامه پروژه گاپ منصرف کنند یا اینکه اردوغان امپراطوری عثمانی را زنده خواهد کرد.

با وجود اینکه کشورهای سوریه و عراق در مسیر رودخانه‌های مزبور قرار دارند، ولی تاکنون هیچ قراردادی برای نحوه استفاده از آب دجله و فرات میان سه کشور فوق به امضا نرسیده است. این حوزه نیز همانند سایر حوزه‌های آبی منطقه با مشکل عدم مدیریت علمی و واقعی روبه‌روست. ساختمان سد عظیم طبقه (الثوره) در سوریه با کمک شوروی در سال ۱۹۷۳ پایان یافت. این سد سوریه را قادر می‌سازد وسعت زمین‌های آبیاری شده خود را دو برابر کند و بخش اعظم الکتریسیته این کشور را تامین نماید اما عراق مدعی است که سوریه و ترکیه که قسمت علیای رود را در خاک خود دارند، سهمی غیرمنصفانه از آب فرات را به خود اختصاص داده‌اند و همچنین اعتقاد دارند که با ازدیاد مقدار نمکی که از طریق پروژه‌های آبیاری سوریه حاصل می‌شود کیفیت آب فرات هم در حال خراب شدن است. در این زمینه از طریق راه حل‌های تکنیکی و مدیریت کارآمد می‌توان به این اختلافات پایان داد، در غیر این صورت این موضوع یک منشأ مهم اصطکاک بین کشورهای منطقه را فراهم می‌کند. سوریه نیز از اینکه در قسمت علیای رود فرات در ترکیه چه اتفاقی افتد، نگران است و حتی این کشور از دولت‌های ثروتمند عرب درخواست کرده که از پرداخت وام به ترکیه برای ساختن سد آتاتورک خودداری کنند تا موافقتنامه‌ای در مورد تقسیم آب رودخانه بین سوریه و ترکیه بسته شود. این حرکت در پاسخ به اقدام دولت ترکیه در اکتبر ۱۹۹۷ بود که کنفرانسی در استانبول تحت عنوان «آب‌های جهان و سرمایه‌گذاری‌های آینده» به منظور جذب سرمایه‌های جدید جهانی برای پروژه عظیم آناتولی برپا شد.

بنابراین با توجه به مطالب گفته شده می‌توان نتیجه گرفت که سیاست‌های آبی ترکیه نه تنها کشورهای پایین دستی خود یعنی عراق و سوریه را دچار مشکلات عدیده کم آبی و خشکسالی خواهد کرد، بلکه سایر کشورهای منطقه از جمله ایران، عربستان و اردن را هم دچار مشکلات زیست محیطی و بیابان زایی خواهد کرد. مسائل داخلی از جمله جنگ، تروریسم و نیز وجود دولت‌های شکننده در منطقه خاورمیانه سبب شده مسائل آبی و زیست‌محیطی خارج از اولویت‌های رهبران و دولت‌های کشورهای منطقه قرار گیرند. این مسئله می‌تواند منجر به گسترش خشکسالی و از بین رفتن کشاورزی در منطقه بین دو رود (بین‌النهرین)، سوریه و مناطق جنوب غربی ایران به خصوص استان خوزستان شود که باعث بوجود آمدن مداوم پدیده ریزگردها در غرب ایران، بیکاری، فقر و بحران مهاجرت در عراق و سوریه از روستاها به شهر، و به کشورهای منطقه و اروپا شده است و خطر احیای مجدد گروه‌های افراطی مثل داعش و القاعده و سایر گروه‌های تروریستی را می‌تواند زنده کند و شرایطی ناامن مانند بحران سوریه را تشدید کند و یا مجددا به وجود آورد.

با دقت در مطالب فوق این فرض مطرح می‌شود که ترکیه در سیاست آبی خود تنها اهداف اقتصادی را دنبال نخواهد کرد و به دلیل بالادستی بودن در حوزه آبریز رودخانه‌های دجله و فرات از آب و پروژه‌های آبی به عنوان اهرمی برای دست یابی به هیدروهژمونی، برتری منطقه‌ای و سیاسی در خاورمیانه استفاده خواهد کرد. ترکیه از طریق پروژه های آبی-اقتصادی در حال احداث در صدد اعمال فشار بر عراق و سوریه و به طور غیر مستقیم بر ایران با به وجود آمدن مشکلات ریزگردها و مسائل محیط زیست استفاده خواهد کرد.

بی‌توجهی به دیپلماسی آب قطعا منجر به مشکلات گسترده ای می‌شود، همانطور که در سوریه، عراق، یمن، سومالی و سایر مناطق مختلف جهان مشکلات ناشی از کمبود آب وجود دارد. با توجه به اینکه دیپلماسی آب مؤلف های مختلفی دارد کشورهای منطقه بخصوص کشورهای ترکیه، سوریه، عراق، و ایران می‌توانند از طریق دیپلماسی اقتصادی، دیپلماسی سازمان‌های مردم نهاد، دیپلماسی رسانه‌ای، دیپلماسی فرهنگی و دیپلماسی زیست محیطی برای حل این مشکل اقدام کنند تا اختلافات به مرحله‌ی استفاده از قدرت نظامی و بحران نکشد و کشورهای منطقه از طریق گفت‌وگوی چندجانبه و همکاری منطقه‌ای رژیم حقوقی «برداشت از آب‌های رودخانه‌ای» را تعیین و به یک سیاست عادلانه تقسیم آب برسند

وفاق، مفهوم گمشده‌یِ این روزهای لیبی

هدی یوسفی: دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه علامه طباطبائی

پس از سقوط قذافی در لیبی، دوران جدیدی در این کشور آغاز شد. نظامیان و شبه نظامیانی که اسلحه به دست گرفته بودند و برای به زیر کشیدن قذافی مبارزه می کردند، تنها نقطه‌ی اشتراک آن‌ها براندازی حکومت او بود. اگرچه قذافی در سال ۲۰۱۱ سقوط کرد اما اسلحه از دست مبارزان زمین نیفتاد، جدال بر سر قدرت آغاز شد، مبارزات گروه‌های داخلی ادامه یافت و لیبی را با یک جنگ داخلی بی پایان روبه‌رو کرد.

اکنون در سال ۲۰۲۰ لیبی با دو دولت و مجلس مجزا اداره می‌شود؛ دولت وفاق ملی به رهبری فائز السراج در پایتخت مستقر است و در شرق لیبی نیز نیروهای تحت فرمان ژنرال حفتر سودای تصرف طرابلس را در سر می پرورانند. شرایط حال حاضر لیبی بیش از هر چیز تداعی کننده نظرات سال های دور برژینسکی درباره‌ی خاورمیانه است. او که معتقد بود تنها نتیجه دموکراسی سازیِ بی‌مقدمه در کشورهای خاورمیانه آشوب خواهد بود، گویا تصور روشنی از این روزهای بحرانیِ پسادیکتاتوری لیبی در ذهن داشته است.

لیبیِ در سال‌های اخیر علاوه بر درگیری های داخلی، میزبان تروریسم هم بوده است. نکته‌ی جالب توجه در بحران لیبی این است که این کشور با وجود چنددستگی و آشوبِ داخلی از آزمون سخت مبارزه با داعش سربلند بیرون آمده و نیروهای وابسته به این جریان افراطی را بطور کامل سرکوب نموده است. بحران حال حاضر لیبی، تنها نتیجه‌ی لشکرکشی دولت شرق و غرب این کشور در مقابلِ یکدیگر نیست، زیرا که اگر مسئله فقط این بود جنگ داخلی باید تاکنون پایان می یافت. معضل فعلی، حضور و دخالت کشورهای خارجی است که هر کدام در لیبی در پیِ دستیابی به منافعِ خود هستند.

نگاهی به انرژی و ژئوپلتیک لیبی

انرژی

لیبی بزرگ‌ترین ذخایر نفت آفریقا را در اختیار دارد، این کشور با دارا بودن ظرفیت حدود ۴۸ میلیارد بشکه به تنهایی ۳ درصد نفت جهان را در اختیار دارد، این در حالی است که به گفته‌ی متخصصان، ذخایر کشف‌نشده لیبی بسیار بیشتر از مقادیرِ ذکر شده است. همچنین لیبی در زمینه‌ی در اختیار داشتنِ منابع گازی در رده‌ی ۲۱ جهان قرار دارد و ظرفیت گاز آن تا سال ۲۰۱۷ حدود دو میلیارد فوت مکعب تخمین زده شده است.

ژئوپولتیک

لیبی، کشوری آفریقایی و هم مرز با دریای مدیترانه

است. شرق مدیترانه که این روزها از آن به‌عنوان هاب تامین کننده‌ی انرژی اروپا یاد می‌شود، برای تمام کشورها از اهمیت ویژه‌ی ژئوپولتیکی و ژئواکونومیکی برخوردار است. روسیه، آمریکا، یونان، مصر، قبرس، ترکیه، ایتالیا، سوریه، امارات و دیگر کشورهای جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا و بسیاری از کشورهای اروپایی بخشی از منافعِ خود را در این ناحیه دنبال می‌کنند.

در لیبی چه می‌گذرد؟

در نوامبر ۲۰۱۹ شاهد آن بودیم که اردوغان رییس جمهور ترکیه اعلام کرد که اگر دولت فائز سراج درخواست کند، نیروهای نظامی ترکیه را برای حمایت از طرابلس به لیبی اعزام خواهد کرد. پیش از آن نیز، سوریه نظامیانی برای حمایت از دولت شرق و ژنرال حفتر به این کشور فرستاده بود. اما این دخالت‌ها ریشه‌ی طولانی تری دارند. از زمانی که انجمن گاز مدیترانه‌ی شرقی (EMGF) با مشارکت یونان، اسرائیل و قبرس شکل گرفت، کشورهایی مانند سوریه و ترکیه که معتقد بودند از مناسبات انرژی کنار گذاشته شده اند، اقداماتی را در جهت ناآرام کردن جو منطقه انجام دادند.

در این میان، ترکیه آشکارا اعلام کرد که مشارکت در پیمان‌های دریایی مربوط به امنیت و انرژی را حقِ خود می‌داند و در پی دستیابی به منافع و اهدافِ خود از نَظامی کردن مسئله ابَایی ندارد. در این راستا اردوغان به صراحت بیان کَرد که: «همان گونه که در سوریه، تروریست‌ها را به حساب پس دادن واداشتیم، اجازه نمی‌دهیم راهزنان دریایی هم آزادانه جولان دهند»

سرانجام، در نوامبر ۲۰۱۹ لیبی و ترکیه دو توافقنامه مرزی دریایی مبتنی بر همکاری‌های امنیتی امضا کردند. ترکیه از این طریق، در پیِ دستیابی به هدفِ دیرینه‌ی خود یعنی استخراج گاز از مدیتَرانه است. لذا تا زمانی که ترکیه در مرزهای لیبی دَارای منافع باشد، از دولت وفاق ملی حمایت خواهد کرد و در این راه از به کارگیری روش نظامی به جای مذاکره نیز ابایی ندارد. در جبهه‌ی مقابل نیز، دولت‌های سوریه، مصر و امارات مدافعان دولت ژنرال حفتر هستند.

علاوه بر حضور نظامی نیروهای سوری، یک گروه نظامی از مصر و امارات نیز برای حمایت از ژانرال حفتر در لیبی حاضر شده‌اند. در این بین، منصرف کردن دولتِ سوریه از حمایت نظامی‌اش ساده‌تر از دیگر کشورها بنظَر می‌آید، چرا که سوریه نیز منافع مشترکی با ترکیه دارد و آن‌چه در پی کسب آن است ایفای نقش در معادلات انرژیِ مدیترانه می‌باشد، به همین دلیل ترکیه می‌تواند با دخالَت دادن سوریه در توافقنامه‌های دریایی منطقه، از تعداد دشمنان خود بکاهد و همزمان در چند جبهه مبارزه نکند

کشورهای درگیر در مسئله‌ی لیبی و مدیترانه همزمان با اشتراک و تضادِ منافع روبرو هستند و همین مسئله، اوضاع را پیچیده می‌کند. مصر و سودان، بعنوانِ همسایگان شرقی و جنوبی لیبی مخالف دخالت‌های نظامیَ ترکیه در این کشور هستند و معتقدند که بهره‌گیری از روش‌های نظامی امنیت منطقه را با چالش مواجه کرده و موجب ایجاد موج جدید تروریسم خواهد شد.

دولت‌های اروپایی نیز نسبت به شرایط موجود در لیبی واکنش نشان داده و بابت حضور نظامی ترکیه در لیبی ابراز نگرانی کرده اند. آن‌ها معتقدند ترکیه عضو ناتو است و به همین دلیل ارتش آن وارد طرابلس نخواهد شد. اتحادیه‌ی عرب نیز در نشست اخیر خود بدون ذکر نام ترکیه، دخالت کشورهای خارجی در لیبی را رد کرده و بر راه‌حل های غیر نظامی و مذاکره برای حل و فصلِ بحران در این کشور تاکید نموده است.

آمریکا نیز با آن که از دولت وفاق ملی حمایت می‌کند، ملزم به جلوگیری از جاه‌طلبی های ترکیه در مدیترانه است. ایالات متحده برای مقابله با ترکیه در سواحل مدیترانه، گزینه‌ای چون قبرس جنوبی را در دست دارد. آمریکا می‌تواند تحریم تسلیحاتی قبرس جنوبی را لغو کرده و تحرکات نظامی دشمن دیرینه‌ی قبرس در مدیترانه (ترکیه) را موازنه‌سازی کند. لکن این گزینه نیز با توجه به آن که قبرس ممکن است بنادر مسلح خود را در اختیار روسیه قرار دهد، تقریبا منتفی است.

فرجام سخن

با وجود مداخله کشورهایی که هر کدام منافع متفاوتی را برای خود در لیبی تعریف کرده اند، بنظر می‌رسد بحران موجود تداوم داشته باشد و با وضعیت کنونی نه ژنرال حفتر موفق به تصرف طرابلس شود و نه دولت طرابلس موفق به حکومت بر شرقِ کشور. گردد. بنابراین، آن‌چه در عراق، سوریه، یمن و اکَنون لیبی در حالِ وقوع است، چرخه‌ی مداومِ خشونت در خاورمیانه است

بررسی حضور نظامی ترکیه در لیبی

علیرضا خسروزاده: دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه علامه طباطبائی

ترکیه و دولت الوفاق لیبی دو قرارداد همکاری در زمینه های نظامی و دریایی در جریان سفر فائزالسراج نخست‌وزیر این دولت به ترکیه و دیدار با رجب طیب اردوغان در نوامبر ۲۰۱۹ به امضا رساندند و این دو توافقنامه در ۲۱ دسامبر همان سال در پارلمان ترکیه تصویب شدند. هرچند جزئیات چندانی درباره مفاد این دو قرارداد ذکر نشده اما مولود چاووش اوغلو وزیر امور خارجه ترکیه درباره قرارداد نظامی با لیبی گفته است: «ماموریت نظامی ترکیه در لیبی به آموزش نیروهای دولت وفاق ملی مربوط می‌شود.»[1] فائزالسراج رییس دولت وفاق لیبی نیز در این باره تصریح کرد: «محتوای همکاری نظامی لیبی و ترکیه شامل آموزش، مبارزه با تروریسم و مهاجرت نامنظم است.»[2] با این حال، این دو توافقنامه و همکاری های دوجانبه ترکیه و دولت الوفاق لیبی نقطه عطف جدیدی در مورد حضور ترکیه در تحولات شمال آفریقا به شمار می‌رود.

لیبی پس از قذافی

تحولات لیبی با سقوط رژیم قذافی در سال ۲۰۱۱ شکل دیگری به خود گرفت و ثبات سیاسی چهل ساله‌ای که در دوران معمر قذافی در لیبی وجود داشت از بین رفت و جای خود را به بی ثباتی سیاسی، هرج و مرج و فقدان حاکمیت یکپارچه داد. اکنون در سال ۲۰۲۰ دو دولت مجزا در لیبی حکومت می کنند. دولت وفاق ملی به مرکزیت طرابلس در غرب این کشور و دولت طبرق در شرق لیبی که سودای تصرف طرابلس و حکومت بر سراسر خاک این کشور را در سر دارد. دولت وفاق ملی مورد تایید سازمان ملل و اکثر کشورها از جمله ترکیه است و دولت شرق نیز که ژنرال خلیفه حفتر چهره شاخص و فرمانده نظامی نیروهای آن به حساب می آید، مورد حمایت عربستان سعودی، مصر، امارات متحده عربی و سوریه است. بنابراین، حمایت ترکیه از دولت وفاق ملی به معنای مقابله با سیاست های عربستان و مصر در قبال لیبی می‌باشد و لیبی به عرصه‌ای برای رقابت های عربستان و ترکیه در شمال آفریقا تبدیل شده است.

دلایل اهمیت لیبی برای ترکیه

ترکیه همیشه همکاری های گسترده اقتصادی با لیبی داشته است و این موضوع به دوران رژیم معمر قذافی برمی گردد. این همکاری‌ها عمدتا در زمینه انرژی و همچنین سرمایه گذاری شرکت‌های ترکیه‌ای در لیبی می‌باشد. با وقوع تحولات بهار عربی و سقوط رژیم قذافی، ترکیه نسبت

به تداوم روابط اقتصادی خود با لیبی احساس نگرانی کرد. از این رو، حمایت از دولت وفاق ملی را وسیله‌ای جهت تامین منافع اقتصادی خود در شمال آفریقا و بازیابی روابط اقتصادی ترکیه با لیبی در دوران قذافی قرار داد. علاوه بر این، موقعیت ژئوپلتیکی لیبی برای ترکیه و همجواری این کشور با سواحل جنوبی مدیترانه، ارتباط دریایی با جنوب اروپا و همسایگی با مصر برای سیاست خارجی ترکیه اهمیت ویژه‌ای دارد. بخصوص اینکه ترکیه از سال ۲۰۰۲ و حکومت حزب عدالت و توسعه تحت تاثیر نظریه عمق استراتژیک که از سوی «احمد داود اوغلو» وزیر امور خارجه سابق این کشور ارائه شد، سیاست خارجی فعال‌تری را نسبت به دوره‌های گذشته در خاورمیانه و مناطق پیرامونی خود در مدیترانه، غرب آسیا و شمال آفریقا اتخاذ کرده است. ترکیه طی سال‌های اخیر با مداخله در امور عراق و سوریه سعی کرده است نقش خود را در غرب آسیا افزایش دهد و به بازیگری تاثیرگذار در منطقه تبدیل شود. در این راستا، ترکیه با حمایت از اخوان-المسلمین مصر و دولت وفاق ملی در لیبی سعی دارد به بازیگری فعال در مدیترانه و شمال آفریقا تبدیل شود.

کریستین براکل تحلیل گر آلمانی و مدیر دفتر بنیاد هاینریش بل در این باره گفته است: «همکاری نظامی با لیبی، نفوذ ترکیه را در سراسر مدیترانه گسترش می‌دهد که برای برخی همسایگان این کشور حساسیت برانگیز است. اردوغان با پیش-روی در لیبی می‌خواهد رقبای منطقه‌ای خود (عربستان و مصر) را که در صدد تلاش برای نفوذ در لیبی هستند به عقب براند. علاوه بر این، ترکیه با مداخله در لیبی برگ برنده‌ای در برابر اتحادیه اروپا دارد.»[۳] با توجه به گفته این تحلیل گر آلمانی، مداخله ترکیه در امور لیبی می‌تواند به ابزاری جهت افزایش قدرت چانه‌زنی ترکیه در برابر اتحادیه اروپا تلقی شود.

تلاش ترکیه برای گسترش نفوذ در مدیترانه

توافقنامه های دوجانبه‌ای که ترکیه و لیبی در نوامبر سال ۲۰۱۹ به امضا رساندند و به تبع آن حضور نظامی ترکیه در خاک لیبی موجب حساسیت کشورهای منطقه به ویژه مصر، یونان و قبرس جنوبی شده است. دولت مصر با ارسال نامه های جداگانه‌ای به دبیر کل سازمان ملل و رییس دوره‌ای شورای امنیت به طور رسمی نسبت به امضای ۲ توافقنامه همکاری میان ترکیه و دولت وفاق لیبی در زمینه دریایی و نظامی اعتراض کرد و از مجامع جهانی خواست که مانع رسمیت یافتن این دو قرارداد شوند. وزیر امور خارجه یونان نیز در واکنش به همکاری ترکیه و دولت وفاق لیبی گفت: «توافقنامه دریایی میان دولت وفاق لیبی و ترکیه خطری برای لیبی و سراسر منطقه به شمار می‌رود»[۴] نیکوس دندیاس وزیر امور خارجه یونان در این باره با سامح شکری وزیر امور خارجه مصر دیدار کرد و دو طرف نسبت به توافقنامه های همکاری میان لیبی و ترکیه تبادل نظر و رایزنی کردند.

با این وجود به نظر می‌رسد که مصر و یونان به عنوان دو کشور مدیترانه‌ای نسبت به افزایش نفوذ ترکیه در مدیترانه نگران هستند. این نگرانی ها عمدتا از تلاش ترکیه طی سال‌های اخیر برای اکتشاف نفت و گاز و شروع عملیات حفاری در شرق مدیترانه و نزدیکی سواحل «جمهوری ترک قبرس شمالی» نشأت می‌گیرد. ترکیه طی سال‌های اخیر چندین کشتی حفاری را به نزدیکی سواحل قبرس شمالی اعزام کرده و در صدد اکتشاف نفت و گاز در این منطقه است. اقدامی که با واکنش تند عبدالفتاح السیسی رییس جمهور مصر مواجه شده و سیسی به اردوغان هشدار داده است که از اقدامات یکجانبه برای نقض حقوق کشورهای حاشیه مدیترانه دست بردارد. ترکیه و مصر مدت هاست که بر سر نحوه بهره‌برداری از منابع فسیلی زیر دریای مدیترانه با یکدیگر اختلاف دارند. مصر در سال ۲۰۱۳ یک قرارداد نفتی و گازی با جمهوری قبرس جنوبی برای انجام اکتشافات به امضا رساند و ترکیه اعلام کرد این توافق را به رسمیت نمی‌شناسد.

تحولات میدانی حضور ترکیه در لیبی

مجلس ترکیه در روز دوم ژانویه ۲۰۲۰ طرح اعزام نیروی نظامی به لیبی را بر اساس توافقنامه نظامی منعقد شده میان دولت ترکیه و دولت وفاق لیبی در فوریه ۲۰۱۹ به تصویب رساند. اردوغان رییس جمهور ترکیه درباره حضور نظامی این کشور در لیبی گفته است: «نیروهای نظامی ترکیه در لیبی مشغول پشتیبانی و آموزش نیروهای فائزالسراج رییس دولت وفاق ملی لیبی هستند.»[۵] فائز السراج نیز همکاری با ترکیه را در چارچوب دفع حملات خلیفه حفتر دانست. در این راستا، مولود چاوش اوغلو وزیر خارجه ترکیه از ضرورت مقابله با خلیفه حفتر سخن گفت

و تصریح کرد: «حفتر راه‌حل نظامی را به راه‌حل سیاسی در این تنش ترجیح می‌دهد و باید این روند (پیش‌روی های حفتر) متوقف شود.»[۶] ابراهیم کالین سخنگوی دفتر ریاست جمهوری ترکیه نیز اعلام کرد که این کشور به حمایت از دولت وفاق ملی لیبی ادامه می‌دهد و گفت: «حفتر باید حملاتش را متوقف کند، در غیر اینصورت اوضاع در مناطق مختلف لیبی تشدید خواهد شد.»[۷]

از سوی دیگر، ژنرال خلیفه حفتر فرمانده نیروهای نظامی دولت شرق لیبی در واکنش به حضور ترکیه در لیبی و توافقنامه همکاری نظامی میان ترکیه و دولت وفاق لیبی، اردوغان را سلطانی دیوانه خواند که آرزوی تسلط مجدد بر یکی از سرزمین های سابق دولت عثمانی را در سر دارد و گفت: «دولت الوفاق به ریاست فائز السراج مذاکرات صلح را متوقف کرد، زیرا از آنکارا و دوهه دستور می گیرد.»[۸] حفتر علاوه بر این گفته است: «اتحادیه اروپا باید در راستای جلوگیری از اعزام تجهیزات نظامی و مزدوران تروریستی از ترکیه نقش آفرینی کند. اگر جامعه جهانی به تعهدات خود عمل نکند و جلوی اشغالگری ترکیه در لیبی را نگیرد، نیروهای مسلح لیبی (دولت طبرق در شرق) برای کلیه گزینه ها آماده هستند.»[۹]

با این حال، مقامات ترکیه و دولت شرق لیبی از خسارت علیه مواضع یکدیگر و تداوم این روند سخن گفته‌اند. روزنامه لیبیایی «لیبین آبزرور» گزارش داد که نیروهای خلیفه حفتر ۳ تن از نیروهای نظامی ترکیه و مترجم آن را در ماه فوریه کشتند. خالد المحجوب از مسئولان ارتش خلیفه حفتر نیز در ماه فوریه گفت که تاکنون ۱۶ نظامی ترکیه به دست این ارتش کشته شده‌اند و به اردوغان هشدار داد که کشته های بیشتری در راه صفوف نظامیان ترکیه است. اردوغان رییس جمهور ترکیه نیز در همان تاریخ اعلام کرد: «ما حدود ۱۰۰ کشته و زخمی از نیروهای خلیفه حفتر بر جای گذاشتیم و به مبارزه علیه نیروهای حفتر ادامه می‌دهیم.»[۱۰] احمد مسماری سخنگوی نیروهای خلیفه حفتر نیز در ماه مارس مدعی شد که اردوغان رییس جمهور ترکیه هر هفته ۳۰۰ تا ۴۰۰ نظامی را به غرب لیبی منتقل می کند و گفت: «ترکیه این نیروها را با هواپیما و کشتی های غیرنظامی به لیبی منتقل می کند. برخی از این کشتی ها حامل پرچم کشورهای مختلف هستند.»

سخن پایانی

همانطور که گفتیم، حضور نظامی ترکیه در لیبی به لحاظ منافع اقتصادی خود و موقعیت ژئوپلتیکی لیبی از یک‌سو و سیاست خارجی فعالی که ترکیه پس از

سال ۲۰۰۲ در قبال خاورمیانه و مناطق پیرامونی‌اش در پیش گرفته است، قابل تحلیل می-باشد. ترکیه روابط اقتصادی نزدیکی با لیبی در دوره قذافی داشت و بازیابی این روابط را می‌توان در زمره منافع اقتصادی ترکیه تلقی کرد. علاوه بر این، تحولات بهار عربی منجر به افزایش رقابت میان بازیگران تاثیرگذار منطقه شد و کشور لیبی نیز پس از قذافی به عرصه رقابت میان عربستان و ترکیه تبدیل شده است و هر یک درصدد تثبیت موقعیت خود در لیبی می‌باشند. افزون بر این، ترکیه طی سال‌های اخیر با شروع عملیات حفاری در نزدیکی قبرس سعی کرده است دامنه نفوذ خود را برای تسلط بر مدیترانه افزایش دهد و حضور نظامی ترکیه در لیبی می‌تواند در راستای اهداف مدیترانه‌ای این کشور حائز اهمیت باشد

منابع:

1)https://www.tasnimnews.com/fa/news/1398/11/02/2187608
2)https://www.aa.com.tr/fa/1744381
3)https://www.borna.news
4)https://www.isna.ir/amp/98100201169
5)https://farsi.euronews.com/amp/2020/01/24/erdogan-merkel-meeting-turkey-urged-europe-no-repeat-same-mistake-libya
6)https://www.yjc.ir/fa/news/7247840
7)https://tasnimnews.com/fa/news/1398/10/03/2167285
8)https://farsi.alarabiya.net/fa/amp/middle-east/2020/02/21
9)https://m.aawsat.com/persian/home/article/2142906/amp
10)https://fa.alalamtv.net/news/4754366

سیاست خارجی عمان پس از سلطان قابوس

مبین عبدی: دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه علامه طباطبایی

سلطان قابوس بن سعید در سال ۱۹۷۰ میلادی در پی یک کودتای آرام و نرم بدون درگیری و خون ریزی به جای سلطان سعید بن تیمور بر مسند قدرت نشست.

در زمان پادشاهی سلطان سعید بر عمان، این کشور اساسا یک کشور منزوی و عقب افتاده در منطقه بود و سلطان سعید معتقد بود که تجدد طلبی مناسب حال عمانیان نیست و با مدرنیته مخالف بود اما پس از روی کار آمدن سلطان قابوس، وی دوران حکومت خود را در جهت بر طرف کردن مشکلات داخلی، پیشرفت اقتصادی و اصلاح روابط خارجی عمان با کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ صرف کرد.

سیاست خارجی هر کشوری ترکیبی از اهدافی است که از منافع ملی و وسائلی که از قدرت ملی توانایی گرفته‌اند می-باشد و منافع ملی و قدرت ملی در عین تعاریف متعددی که از آن‌ها ارائه شده، مفاهیم مبهمی هستند و سیاست خارجی ترکیبی از این دو مفهوم است. بدین ترتیب سیاست خارجی عبارت است از «تعامل اهداف ملی و منابع برای نیل به آن‌ها که مضمون همیشگی کشورداری را تشکیل می‌دهد و سیاست خارجی عرصه ی تعاملات، دیپلماسی و دفاع از منافع ملی است.»

پس از به سلطنت رسیدن سلطان قابوس در عمان متغیرهای موثر در سیاست خارجی از جمله متغیرهای فردی، نقش گرایانه و دیوانسالارانه تغییر کرد. این متغیرها حتی با تحولاتی نظیر شکل گیری انقلاب اسلامی ایران، فروپاشی نظام دو قطبی، پایان جنگ سرد، برهم خوردن نظم جهانی و متغیرهای نظام گرایانه نیز دچار تغییر و تحول شدند، با این وجود تغییرات برای عمان در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین المللی چالش ها، فرصت ها و تهدیدات جدیدی نیز پدیدار گشت.

دوران پادشاهی سلطان قابوس، پایانی بر سیاست خارجی انزوا گرایانه‌ی سلطان سعید و آغاز دوران سیاست دوستی با همه و دشمنی با هیچ کس بود. و اصول سیاست خارجی عمان بر مبنای استقلال، احترام به تمامیت ارضی همسایگان، تعامل با همه‌ی کشورها و همکاری با سازمان ها و ائتلاف های منطقه‌ای و بین المللی در جهت توسعه و تقویت همکاری ها در عرصه‌ی سیاست خارجی در سطح منطقه‌ای و بین المللی بنا نهاده شد.

دیپلماسی هوشمندانه و اصل میانجیگری در حوزه روابط و حقوق بین الملل باعث شد که عمان در منطقه‌ی پر آشوب و چالش برانگیز غرب آسیا دارای جایگاه ویژه‌ای باشد و خود را به عنوان میانجی گر معرفی کند. لذا همیشه در نقش یک

میانجی فعال و بی طرف بین جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا و همزمان بین ایران و عربستان سعودی، اسرائیل و شورای همکاری خلیج فارس و حتی اتحادیه عرب، قطر و مصر به میانجی گری پرداخته است.

سلطان قابوس و افراد موثر در تصمیم سازی در دستگاه سیاست خارجی عمان بر این باور بوده‌اند که الزاما برای رشد و توسعه اقتصادی و رفاهی عمان باید از هر گونه درگیری و تنش در منطقه جلوگیری کرد و همیشه در این مسیر به جهت تامین منافع استراتژیک کشور عمان و منافع منطقه تلاش کرده‌اند. با این حال، سوالی که در این جا مطرح می‌شود این است که اکنون پس از مرگ سلطان قابوس و در زمان سلطنت سلطان «هیثم بن طارق» این استراتژی در سیاست خارجی عمان دنبال می‌شود؟ و آیا عمان نقش میانجی گری و مستقل خود بین کشورهای عربی را دنبال می‌کند یا نهایتا از سیاست‌های سعودی پیروی خواهد کرد؟

پاسخ به این سوالات از دو منظر و جایگاه قابل بحث است. باید توجه داشت که اساس پایه گذاری و ساختار سیاست خارجی و تصمیم سازی در سیاست خارجی عمان یا وابسته به فرد یا وابسته به ساختار و سنت می‌باشد؛ لذا در ادامه دو سناریوی محتمل را مطرح و نتیجه گیری می‌کنیم.

الف: نزدیک شدن به کشورهای عربی

از دیدگاه وابستگی تصمیم سازی و سیاست گذاری خارجی عمان به فرد باید گفت که اگر این طور برداشت شود که زیربنا و پایه‌ی سیاست خارجی عمان معطوف و وابسته به شخص سلطان قابوس بوده است، در این صورت پس از مرگ وی پادشاه جدید بعد از تثبیت قدرت خویش بر مبنای ادارکات و ملاحظات شخصی به سمت تغییر سیاست خارجی عمان حرکت می‌کند. همچنین فشارهای سعودی و اماراتی نیز می‌تواند بر تصمیم گیری پادشاه جدید تاثیر گذار باشد؛ زیرا یکی از موارد عدم همراهی و پیروی عمان از عربستان در شورای همکاری خلیج فارس شخص سلطان قابوس بوده و حال با مرگ وی این موانع نیز برطرف شده است. پس باید در آینده‌ای نه چندان دور شاهد پیوستن عمان به صف متحدین عربی عربستان و تغییر در نقش منطقه‌ای و سیاست خارجی عمان باشیم.

ب: تداوم سیاست بی طرفی و حفظ وضع موجود

از دیدگاه وابستگی تصمیم سازی و سیاست گذاری خارجی عمان به سنت و ساختار باید گفت که اگر اینطور برداشت شود که ساختار و سنتی که سلطان قابوس در سیاست خارجی عمان برجای گذاشته است متکی به شخص و فرد نیست، بلکه تصمیم گیری‌ها و سیاست گذاری

های مهم خارجی ابتدا در خاندان سلطنتی مطرح و سپس تصمیم گیری می‌شود. اضافه بر این، سنت بی طرفی و توازن ناشی از فرهنگ، جغرافیا، مذهب اباضیه و ملاحظات سیاسی است که برای پادشاه کنونی نیز پابرجا می‌باشد. علاوه بر این، سلطان هیثم طی سال های متمادی در وزارت امور خارجه عمان مشغول به فعالیت بوده و به وزیر مشاور در امور خارجی در تنظیم سیاست بی طرفی نیز کمک می‌کرده است و همچنین وی از طراحان اصلی سیاست بی طرفی عمان است. لذا با این شواهد انتظار می‌رود که در ادامه سیاست خارجی عمان تغییرات چندانی را به خود نبیند.

نتیجه گیری

تغییرات بنیادین در سیاست گذاری خارجی عمان نیازمند تغییرات اساسی در افراد تصمیم ساز و موثر در عمان می‌باشد. لذا با توجه به تلاش برای حفظ جایگاه فعلی عمان، ارتقای آن تغییرات در سیاست خارجی عمان یا چرخش به سمت یکی از محورهای منطقه‌ای محتمل به نظر نمی‌رسد، از این رو سلطان جدید عمان هیثم بن طارق در اولین سخنرانی خود پس از انتخاب به عنوان پادشاه عمان اعلام کرد که: «سیاست های خارجی سلطان قابوس به خصوص کمک به حل اختلافات و حمایت از همکاری کشورهای حوزه خلیج فارس را ادامه خواهد داد.» این مطلب نشان دهنده این است که حداقل در آینده‌ی نزدیک حفظ وضع موجود اولویت سیاست خارجی عمان می‌باشد

منابع:

الکسی وایسیلف؛ مشعل های خلیج فارس

جعفری ولدانی، اصغر؛ مسایل ژئوپولیتیکی خلیج فارس

سیسیل کرب؛ سیاست خارجی امریکا در عصر هسته‌ای ۱۹۷۲

ملکی عباس؛ بکارگیری مدل های جدید در سیاست خارجی

روزناجیمز؛ مطالعه‌ی علمی سیاست خارجی، نیویورک ۱۹۷۱

نگاهی به بحران کشمیر

◆ زیبا زمانی: کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه گیلان
◆ اکبر سیوندی پور: کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه گیلان

چکیده

بحران کشمیر یکی از عمیق ترین و در عین حال پایدارترین بحران‌ها در روابط دو کشور هند و پاکستان به شمار می‌رود. این بحران ترکیبی پیچیده از مطالبات ملی - قومی، تفاوت‌های مذهبی، تروریسم، خشونت سازمان یافته، فساد و ترس فراگیری است که از بدو استقلال پاکستان از هند موجب تقابل دو کشور با یکدیگر شد. منطقه مسلمان نشین کشمیر که از لحاظ بُعد منطقه‌ای و دینی، مهم تلقی می‌شود، تاکنون به صلح پایدار نرسیده و اقدامات سازمان‌های بین‌المللی نیز اثرگذار نبوده است. بحران کشمیر در منطقه جنوب آسیا نیم قرن قدمت دارد. در سال ۱۹۴۷ هنگامی که شبه قاره هند تجزیه شد و کشورهای هند و پاکستان پا به عرصه وجود گذاشتند، در مورد کشمیر میان آن‌ها اختلاف بروز کرد. پاکستان هویت دینی و ملی خود را در گرو الحاق کشمیر می‌داند، هند نیز تمامیت ارضی و یکپارچگی خود را در گرو عدم جدایی کشمیر قلمداد می‌کند؛ زیرا در این کشور ایالت‌های مختلفی وجود دارند که تحت تأثیر ناسیونالیسم قومی و مذهبی خواستار جدایی از هند هستند. از این رو واکاوی بحران کشمیر می‌تواند به درک یکی از مهم‌ترین چالش‌های پاکستان در دو حوزه داخلی و خارجی کمک شایانی نماید. این نوشتار در نظر دارد تا ضمن مرور پیشینه تاریخی و سیر تحولات بحران کشمیر، مواردی چون استراتژی و دیدگاه‌های هند و پاکستان در قبال کشمیر و سناریوهای ممکن برای حل این بحران را مورد واکاوی قرار دهد.

مقدمه

معضل کشمیر، مهم‌ترین مسئله در روابط بین هند و پاکستان است؛ تا جایی که می‌توان گفت صلح بین این دو کشور و حل سایر مسائل بستگی به این موضوع دارد. هر یک از طرفین به نوعی ادعای الحاق این منطقه را به کشور خود را دارند، هند بر اساس سند الحاق کشمیر به هند توسط حاکم وقت این منطقه در سال ۱۹۴۷ ادعای خود را توجیه می کند و پاکستان نیز بر اساس اکثریت مسلمان این منطقه خواهان الحاق آن است. این معضل تاکنون چهار بار در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۶۵، ۱۹۷۱ و ۱۹۹۹ باعث بروز جنگ بین آن‌ها شده است. سازمان ملل طی این سال‌ها با صدور قطعنامه‌هایی به درخواست هند با پاکستان سعی در حل این موضوع کرده است، اما متأسفانه پیشرفت چندانی حاصل نشده و هنوز هم این تنش‌ها ادامه دارد (اسمعیلی کرباسی، ۱۳۹۱:۲۷). این دو کشور، از سال ۱۹۸۴ جهت کنترل بر یخچال‌های سیاچین چندین بار با یکدیگر درگیر شدند. هند بر کل ایالت جامو و کشمیر ادعا دارد و حدود ۴۳ درصد از مجموع خاک این ایالت از جمله اکثر خاک بخش جامو، دره کشمیر، لداخ و سیاچین را اداره می کند. دو سوم از ایالت جامو و کشمیر شامل

شهرستان جامو، شهرهای دره کشمیر و مناطق بودیست‌نشین لداخ تحت کنترل هند قرار دارند (Noorani,A.G.۲۰۱۴). پاکستان نیز حدود ۳۷ درصد از مجموع خاک شمال غرب کشمیر، موسوم به کشمیر آزاد و مناطق شرقی گلگیت و بلتستان را اداره می‌کند (عجم، ۱۳۹۶: ۱۷۷).

استراتژی هند و پاکستان در قبال کشمیر

کمشیر برای هر دو کشور هند و پاکستان، حائز اهمیت استراتژیک است؛ زیرا از آن‌جایی که هند یکی از متکثرترین کشورهای جهان را تشکیل می‌دهد، خطر تحریک ناسیونالیسم قومی و مذهبی و تحرکات استقلال خواهی از هند، تهدید بسیار جدی برای تمامیت ارضی این کشور به شمار می‌آید و از سوی دیگر، پاکستان نیز دارای همین نگرانی است و هویت ملی و دینی خود را در گروالحاق کشمیر به خود قلمداد می‌کند. علاوه بر این، کشمیر به لحاظ موقعیت جغرافیایی خود و به لحاظ همجواری با کشورهای چین، روسیه، افغانستان، پاکستان و هند، از نظر دفاعی برای هر دو کشور هند و پاکستان حائز اهمیت فراوانی است. در واقع، کشمیر برای هر دو کشور در زمینه‌های امنیتی، سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی بسیار مهم تلقی می‌شود. در حقیقت، اشتراک مذهبی مردم کشمیر با پاکستان، یکی از مهم‌ترین دلایل ادعا و تلاش این کشور در کسب حاکمیت در کشمیر است. برخی معتقدند که شاید هدف دیگر پاکستان از گشودن جبهه کشمیر، هدایت موج رو به رشد انقلابی و افراط‌گرایی جهادی و شهادت طلبی از داخل کشور به بیرون از مرزها و به کشمیر است که هم دور کردن خطر امنیتی از خود و هم گرفتار نمودن دشمن خود (هند) با این معضل و به چالش کشیدن امنیت آن را در پی دارد. در واقع، پاکستان از گروه‌های جهادی به عنوان بازوی عملیاتی و اهرم فشار خود بر دولت هند استفاده می‌کند تا بتواند کنترل مناطق مورد مناقشه میان دو کشور را به نفع خود به دست گیرد (توحیدی، ۱۳۹۰: ۶).

مسئله کشمیر، برخلاف نظر دولت هند، یک مسئله داخلی نیست؛ بلکه مسئله‌ای است که در ارتباط با پاکستان و حتی با برخی کشورهای دیگر پیوند خورده است. در این راستا، می‌توان به اقدامات برخی از مقامات پاکستانی در تحریک گروه‌های تندرو مخالف دولت هند و تغییر شرایط به ضرر هند اشاره نمود. البته این اقدامات منوط به نوع و میزان مناسبات هند و پاکستان در نوسان است؛ به عنوان مثال، در دوران نخست وزیری پرویز مشرف، با آغاز مذاکرات و تلاش برای حل موانع در روابط میان هند و پاکستان، بهبود روابط تاریخی دو کشور روشن به نظر می‌رسید، اما با وقوع حملات تروریستی در خاک هند و افغانستان و متهم بودن گروه‌های تندروی کشمیری مورد حمایت پاکستان در این وقایع، روابط میان هند و پاکستان رو به تیرگی نهاد.

هند تاکنون میانجیگری طرف سوم در منازعه با پاکستان در مورد کشمیر را رد کرده است. هند معتقد است که برگزاری چندین انتخابات در جامو و کشمیر، حاکی از این امر است که مردم محلی، دولت هند را مورد پذیرش قرار داده‌اند و تمایلی برای پیوستن به پاکستان ندارند. اما در مقابل، پاکستان این ادعای هند را که تفسیری ضمنی از قطعنامه سازمان ملل در سال ۱۹۴۹ می‌باشد را رد کرده و بر لزوم انجام همه‌پرسی در جامو و کشمیر برای کشف تمایل مردم محلی در جهت الحاق به یکی از دو کشور پاکستان یا هند، تأکید می‌ورزد. برخلاف مشکلات داخلی که پاکستان از انتخابات در مارس سال ۲۰۰۸ با آن مواجه است، روند مذاکرات میان هند و پاکستان در حال بهبود است و حل معضل کشمیر از جمله تلاش در جهت گسترش روابط در طول خط کنترل، در جریان می‌باشد (توحیدی، ۱۳۹۰: ۸).

دیدگاه هند

۱. هند ادعا می‌کند که مهاراجه «هاری سینگ» سند الحاق کشمیر را در اکتبر ۱۹۴۷ امضا کرده است و کنترل پادشاهی جامو و کشمیر به هند واگذار شده که توسط قانون استقلال هند و امپراتوری بریتانیا تایید شده است. ۲. هند ادعا می‌کند که پاکستان نیروهای نظامی خود را به عنوان اولین گام در اجرای قطعنامه‌ها از منطقه خارج نکرده است. ۳. هند دولت پاکستان را به حمایت مالی از گروه‌های نظامی در منطقه برای ایجاد بی‌ثباتی و به راه انداختن یک جنگ نیابتی متهم کرده است. ۴. هند معتقد است که پاکستان از طریق رسانه‌ها به گسترش احساسات ضد هندی در میان مردم کشمیر و تغییر عقاید کشمیری‌ها اقدام می‌کند. ۵. بر اساس دیدگاه هندی‌ها، بیشتر مناطق کشمیر پاکستان، به‌ویژه در نواحی شمالی، همچنان از عدم به رسمیت شناختن سیاسی، توسعه اقتصادی و حقوق اساسی رنج می‌برند (بیژن، ۱۳۹۵: ۴).

دیدگاه پاکستان

۱. پاکستان ادعا می‌کند که کشمیر بر اساس تئوری «دو ملت» برای پاکستان بوده است، به دلیل آن که اکثریت آنان مسلمان هستند. ۲. پاکستان استدلال می‌کند که هند با عدم برگزاری یک همه‌پرسی دموکراتیک نشان داده است

که قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل و کمیسیون سازمان ملل متحد در مورد هند و پاکستان را نادیده گرفته است. ۳. پاکستان ادعاهای هند در مورد کشمیر بر اساس سند الحاق را رد کرده و اصرار دارد که مهاراجه (حاکم وقت کشمیر) از حمایت بسیاری از کشمیری‌ها برخوردار نبوده است. همچنین پاکستان مدعی است که مهاراجه کنترل جامو و کشمیر را تحت فشار واگذار کرده، در نتیجه مشروعیت آن را بی‌اعتبار می‌داند. ۴. پاکستان ادعا می‌کند که بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ نیروهای مسلح هند و گروه‌های شبه نظامی ضد شورش، مسئول مرگ ۴۵۰۱ غیر نظامی کشمیری بوده‌اند. ۵. همچنین از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ اسناد زیادی در خصوص ۴۲۴۲ نفر از زنان بین سنین ۷ تا ۷۰ ساله که مورد تجاوز هندی‌ها قرار گرفته‌اند، وجود دارد. اتهامات مشابه نیز توسط برخی از سازمان‌های حقوق بشر ارائه شده است. ۶. پاکستان ادعا می‌کند که قیام مردم کشمیر نشان می‌دهد که دیگر مایل به ماندن تحت حکومت هندی‌ها نیستند. پاکستان مدعی است که یا کشمیر می‌خواهد با پاکستان باشد یا به استقلال برسد.

نگاه پاکستان به مسئله کشمیر یک نگاه قومی-مذهبی است چرا که رهبران پاکستان به دلیل حساسیت‌های داخلی بر این اعتقادند که دو ملت هندو پاکستان از لحاظ مذهبی هیچ تشابهی با یکدیگر ندارند، بنابراین طبیعی است که کشمیر به جهت ترکیب مذهبی آن متعلق به پاکستان باشد. در مقابل، هندوستان یک درک ارزشی از مسئله کشمیر دارد و خواهان استقرار دولتی کاملا عرفی می‌باشد. مقامات هندی معتقدند که تنها در بطن یک هندوستان یکپارچه این امکان برای مردم کشمیر به وجود می‌آید که تحت یک حکومت عرفی به زندگی بپردازند. به بیان دیگر از نگاه دولت‌مردان هندی، جدایی کشمیر از هندوستان در نهایت به سبب دخالت‌های پاکستان، منجر به ایجاد حکومتی دین‌سالار و تحت کنترل افراطیون مذهبی خواهد شد که باعث گستردگی وسیع ناآرامی‌های قومی و مذهبی در هندوستان می‌گردد (بیژن، ۱۳۹۵: ۵).

هفت سناریوی ممکن برای حل بحران کشمیر

۱- حفظ وضع موجود ۲- الحاق کشمیر به پاکستان ۳- الحاق کشمیر به هندوستان ۴- کشمیر مستقل ۵- یک کشمیر مستقل کوچک‌تر ۶- دره کشمیر مستقل ۷- فرمول چناب. از بین این سناریوها، آن که محتمل‌تر به نظر می‌رسد سناریوی پنجم است که یک فرصت نسبی را برای هر یک از بازیگران دخیل در بحران به همراه خواهد داشت و از چالش‌های کمتری نسبت به گزینه‌های دیگر برخوردار است؛ چرا که هر دو بازیگر منطقه‌ای دخیل در بحران قسمتی از قلمرو تحت تسلط خود را از دست می‌دهند اما همچنان حاکم بر قسمتی از کشمیر باقی خواهند ماند و گروه‌های کشمیری نیز به آرزوهای دیرینه خود مبنی بر به وجود آمدن یک کشور مستقل بنام کشمیر می‌رسند (شفیعی، اسکندری، ۱۳۹۰: ۲۱۷).

نتیجه‌گیری

با نگاه به نظرات دو کشور مبنی بر مالکیت بر کشمیر (به این معنی که هند معتقد است چون کشمیر ملک شخصی مهاراجه این سرزمین بوده باید به این کشور واگذار شود؛ از طرفی پاکستان اصرار دارد که چون بیش از ۹۰ درصد مردم کشمیر مسلمان هستند، طبق قرارداد بین دو کشور این سرزمین باید به پاکستان الحاق شود) می‌توان درک کرد که هیچ کدام از دو طرف کوتاه نمی‌آیند و دخالت کشورهای دیگر و سازمان‌های حقوق بشر هم تأثیری در روند پایداری صلح ندارد. در جنگ سیاسی و نظامی بین هند و پاکستان به مردم توجهی نشده است و قربانیان اصلی این جنگ طولانی کشمیر، مردمی هستند که توسط نیروهای امنیتی و شبه‌نظامیان کشته می‌شوند و به حقوق آن‌ها احترام گذاشته نمی‌شود. هند و پاکستان باید متوجه شده باشند که نمی‌توانند به زور مردم یک سرزمین را به صورت مستعمره خود درآورند؛ زیرا مردم کشمیر بارها برای استقلال خود دست به اقداماتی زده‌اند. این دو کشور نباید به خاطر منافع خود بیش از این مناقشات را در این سرزمین دامن بزنند. این دو کشور باید خواست و حق تعیین سرنوشت کشمیری‌ها را محترم بشمارند و به اعاده استقلال این ملت در یک کشمیر متحد کمک کنند. حل مسالمت‌آمیز مساله کشمیر، صلح و بهروزی مردم جنوب آسیا را تضمین خواهد کرد و زمینه لازم را برای توسعه همکاری فراهم خواهد ساخت

منابع:

۱-اسمعیلی کرباسی، فاطمه (۱۳۹۱)، عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی تعارض هند و پاکستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی.

۲-توحیدی، زهرا (۱۳۹۰)، پژوهشکده تحقیقات راهبرد.

۳-شفیعی، نوذر؛ اسکندری، مریم (۱۳۹۰)، بحران کشمیر: ارزیابی سناریوهای حل بحران، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۸.

۴-عارف، بیژن (۱۳۹۵)، بحران کشمیر و آتش زیر خاکستر؛ بررسی دلایل و دیدگاه‌ها، اندیشکده راهبردی تبیین.

۵-عجم، محمد (۱۳۹۶)، منازعه صحرای غربی و کشمیر در پرتو حق تعیین سرنوشت، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال اول، شماره ۱.

6-Noorani, A. G. (2014). [first published in 2013 by Tulika Books], The Kashmir Dispute, 1947-2012, Oxford University Press, ISBN 978-0-19-940018-8

امکان فدرالیسم در غرب آسیا

سعیده اسدی، دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه علامه طباطبایی

فدرالیسم واژه‌ای است از مشتقات کلمه لاتین «foedus» به معنای قول و قراری که در آن طرفین پیمان تعهدآوری را بین خود منعقد می‌کنند. در تعریف فدرالیسم می‌توان به نظرات دکتر عبدالرحمن عالم و دکتر الهه کولایی اشاره کرد. در تعریفی که کولایی از فدرالیسم ارائه می‌دهد، معتقد است که «فدرالیسم نوعی از حکومت می‌باشد که بر اساس روش توزیع و به کار بردن قدرت سیاسی بین حکومت‌های محلی خودمختاری استوار است که در عین حال در جستجوی تعادلی انعطاف‌پذیر میان اجتماع، روش‌ها، منافع و باورهای گوناگون است که از طریق ارتباط همسان و چندگونه و بر اساس توافق میان حکومت-ها ایجاد می‌شود.»

دکتر عبدالرحمن عالم نیز فدرالیسم را این گونه تعریف می‌کند: «اگر اختیارات و اقتدار دولتی بین مرکز و چند بخش محلی تقسیم شده باشد، شکل فدرالی حکومت تاسیس شده است. حکومت فدرال حکومتی است که در آن اختیارات و صلاحیت-های حکومت مرکزی میان حکومت‌های محلی به نحوی تقسیم شده است که هر یک از آن‌ها در حوزه خود مستقل از دیگری است.»

فدرالیسم به دو نوع متمرکز و غیر متمرکز تقسیم می‌شود که در نوع متمرکز، دولت مرکزی یگانه قدرت تصمیم‌گیر و دارای اقتدار سیاسی به شمار می‌رود و در نوع غیر متمرکز، قدرت سیاسی بین حکومت مرکزی و قدرت‌های محلی تقسیم می‌شود. هر کشوری در صورت دارا بودن ساختار موزاییکی و چند هویتی در آن، بطور بالقوه خواستگاه اختلافات و تنش‌های قومی خواهد بود و در صورتی که پدیده دولت - ملت سازی در آن‌جا بطور کامل اتفاق نیفتاده باشد، نه تنها فدرالیسم به مدیریت منازعات کمکی نخواهد کرد، بلکه بالعکس می‌تواند زمینه تشدید منازعات، تقابل دولت مرکزی درقبال غیریت های هویتی - سرزمینی، افزایش توان اقلیت قومی، تولید مناقشات و چالش‌های جدید و زمینه های تجزیه طلبی و جدایی طلبی‌ها را فراهم سازد. پس باید به این مهم اشاره کرد که وجود فدرالیسم در یک کشور نیازمند وجود هویت‌ها و غیریت‌های فرهنگی متکثر، حضور حکومت های محلی قوی و همچنین اعتماد متقابل بین دولت مرکزی و حکومت‌های محلی می‌باشد. اما نباید این مهم را از نظر دور داشت که قوم‌گرایی در یک کشور به ویژه در کشورهای منطقه غرب آسیا می‌تواند زنگ خطری برای انکار وحدت و هویت مشترک در

مرزهای برساخته این منطقه بشمار رود که اساسا به دلیل ضعف دولت های مرکزی در این منطقه پیگیری فدرالیسم به شکست منجر خواهد شد. بنابراین می توان گفت که فدرالیسم نوعی تمرکز زدایی از قدرت و تفویض حاکمیت از سوی دولت مرکزی به دولت های محلی و متکثر می‌باشد؛ که این امر می تواند کارکردی دو وجهی داشته باشد، بطوریکه از سویی زمینه ساز تشدید منازعات قومی و از سوی دیگر می تواند سبب مدیریت منازعات شود. بنابراین با نگاهی به کشورهای غرب آسیا مانند ایران، عراق، افغانستان و ... در می‌یابیم که تشکیل فدرالیسم نه تنها پروژه‌ای در راستای دمکراتیزه کردن حکومت ها نیست، بلکه در بافتی چون خاورمیانه که هنوز فهم مشترکی از برابری حقوق شهروندی از یک‌سو و اعتماد متقابل بین دولت مرکزی و حکومت های محلی از سوی دیگر شکل نگرفته است، تنها می تواند مشکلی بر مشکلات ساختاری موجود بیفزاید و وزنه معایب فدرالیسم را بر مزایای آن سنگین‌تر سازد.

با توجه به مطالب گفته شده ضروری است که به اهم این مزیا و معایب پرداخته شود. از جمله مزایای آن می‌توان به انتخاب مسئولین بومی، تدوین قوانین مطابق با عرف، فرهنگ و هویت خودی، دست و پاگیر نبودن ساختار حکومت، ابتکار عمل و آزادی خاص در حوزه قانون گذاری ها و ساختارهای اقتصادی اشاره کرد و معایب آن نیز عبارت از بالا رفتن هزینه اداره کشور، حداقلی شدن قدرت دولت مرکزی، نداشتن ساختار اقتصادی واحد، وجود قوانین متکثر در ایالت های مختلف، پیچیدگی روندهای قانون گذاری ها به نفع تمام ایالت ها و شهروندان می‌باشد

جایگاه ایران در منطقه

ایران بازیگر بلا منازع منطقه؟

بررسی دیدگاه اندیشکده ها و رسانه های بین المللی درباره نقش ایران در منطقه

علیرضا رضایی: دانشجوی علوم سیاسی دانشگاه گیلان

ایران طی سال‌های اخیر در پی تحولات منطقه جنوب غرب آسیا و نقش آفرینی سیاسی، نظامی و فرهنگی در این منطقه، پس از دو دهه به یک بازیگر مهم منطقه‌ای تبدیل شده است. نقش آفرینی ایران در جنگ یمن، مسائل لبنان، قطر و افغانستان، مبارزه با تروریسم در کشورهای عراق و سوریه، تعامل راهبردی با روسیه در مسئله سوریه و بهره گیری از دیپلماسی فعال منطقه‌ای نتیجه‌ای بر خلاف آن‌چه که غرب برای منطقه متصور بود را رقم زده است. بازیگری موثر و منطقی ایران موضوعی است که اکنون اندیشکده ها و محافل سیاست‌گذاری کشور های غربی و رقبای ایران نظیر عربستان و رژیم اسرائیل ضمن اعتراف به این قدرت بر آن داشته است تا با بررسی دقیق برنامه ترسیمی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، هرچند در موضعی منفعلانه بتوانند در تشخیص و مقابله با تصمیمات تهران برای تعیین سرنوشت تحولات منطقه‌ای موفق باشند. با این حال، برنامه ایران در منطقه طبق تفسیر اندیشکده های غربی و خاورمیانه‌ای دارای چه ویژگی هایی است که اکنون تهران را به چنین بازیگر موثری در منطقه تبدیل کرده؟

اقدامات موثر ایران در مبارزه با تروریسم در عراق یکی از موضوعاتی است که تقریبا همه اندیشکده هایی که قدرت منطقه‌ای ایران را بررسی می کنند به آن پرداخته‌اند.

اندیشکده آمریکایی شورای آتلانتیک در توضیح چگونگی اعمال نفوذ ایران در عراق می‌نویسد: « در دوران مدرن، ایران (با فاصله از سایر حکومت‌های شیعه) قدرتمندترین دولت شیعه در جهان است. به همین دلیل شیعیان مظلوم در کشورهای مختلف برای دریافت کمک در مقابل دولت‌های ظالم خود به ایران چشم امید بسته‌اند. شیعیان بی‌شماری جان خود را به خاطر وجود شبه‌نظامیان سنی در خطر می‌بینند و ایران می‌تواند به گونه‌ای از این شیعیان و از گروه‌های شبه‌نظامی شیعه حمایت کند که هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند. به علاوه، ایران تلاش‌های خود را به گروه های شیعه در عراق محدود نکرد و با احزاب و جنبش‌های سنی و کُرد نیز همکاری کرد. به لطف همین ارتباط ها هم بود که تهران توانست جای پای خود را به عنوان یک میانجی نه تنها میان جناح های مختلف شیعی، بلکه حتی در روند تصمیم‌گیری های دولت عراق محکم کند. تهران برای اثبات حمایت خود دلایل و مثال های قانع کننده‌ای هم دارد. به عنوان مثال، ماه ژوئن سال ۲۰۱۴ زمانی که داعش بخش‌های عمده‌ای از شمال غربی عراق را

تصرف کرده بود، ایران سلاح، پول، مستشار و ژنرال قاسم سلیمانی را فرستاد تا نیروهای دفاعی عراق را تقویت و پیش‌روی های داعش را متوقف کند. ایران و متحدانش این کمک ها را با واکنش آمریکا به پدیده داعش مقایسه می کنند؛ واشنگتن تا زمانی که نوری المالکی از قدرت کناره گیری و داعش اربیل را تهدید نکرده بود، هیچ حمایتی از عراقی ها نکرد.. این مقایسه به عراقی های وحشت‌زده از داعش این درس را داد که فقط ایران است که می توان برای دریافت کمک در زمان نیاز به آن اعتماد کرد.»

این اندیشکده آمریکایی ضمن بیان ناتوانی آمریکا و عربستان برای کاهش نفوذ ایران در عراق، تلاش دشمنان ایران و در راس آن‌ها آمریکا برای مهار ایران را به بازی بوکس با سایه ایران تشبیه کرده و بیان می کند : « آن‌ها سعی می کنند سایه ایران را تا اندازه واقعی این کشور کوچک کنند، اما اغلب، موجودی تخیلی را هدف قرار می دهند که مقابل ضربه‌های ما تأثیرناپذیر است.»

مسئله سوریه و تلاش برخی کشورهای منطقه و غربی برای جابجایی قدرت در این کشور از دیگر مولفه هایی می‌باشد که ایران ضمن بازیگری در آن تحولات را به نفع خود تغییر داده است. همکاری سوریه و ایران برای مبارزه با پیشروی تروریست ها در خاک سوریه و شکست آن‌ها و همچنین کمک سیاسی و نظامی ایران به بشار اسد برای باقی ماندن در قدرت که نتیجه آن طبق خواسته ایران رقم خورد از جمله مواردی است که رسانه ها به آن پرداخته اند. روزنامه پر تیتراژ الرای کویت ضمن تاکید بر اینکه تحولات اخیر سوریه به سود ایران به عنوان بازیگر اصلی در این عرصه رقم خورده، نوشته است: «ایران و روسیه توانستند ایده های خود برای کاهش تنش و درگیری در سوریه را عملی کنند و بیش از ۴۰ هزار تن از نظامیان ارتش سوریه در مناطق متعددی از شرق، جنوب و مرکز این کشور مستقر شده‌اند تا بتوانند کنترل هرچه بیشتری از مساحت جغرافیایی سوریه را در دست گیرند.»

اندیشکده مؤسسه مطالعات امنیت ملی مستقر در فلسطین اشغالی که وابسته به دانشگاه تل آویو است، نفوذ ایران در سوریه را تحت عنوان «ایران - روسیه - سوریه؛ رشته‌ای که به سادگی گسستنی نیست» مورد بررسی قرار داده است. نویسنده این گزارش، اتحاد تهران و دمشق را که پس از انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفت، اتحادی بلندمدت به نسبت سایر اتحادها در خاورمیانه می‌داند و دلایل این اتحاد را نیز اهمیت سوریه برای ایران به عنوان خط مقدم جنگ علیه غرب و تروریسم و همچنین، همکاری دوجانبه این دو کشور برای تقویت حزب‌الله به عنوان سازمانی شیعی با هدف تقویت نفوذ منطقه‌ای ایران در لبنان و جبهه‌ای برای تهدید رژیم صهیونیستی برمی‌شمارد. ضمن این که به اعتقاد نویسنده، ایران و سوریه رویکرد ضدآمریکایی مشترکی نیز دارند. اندیشکده صهیونیستی مؤسسه مطالعات امنیت ملی توضیح می‌دهد که به لطف همکاری نظامی ایران با روسیه در سوریه، جایگاه منطقه‌ای ایران تقویت شده است و اکنون بازیگران مختلف بین‌المللی، ایران را دارای نقشی مثبت در مبارزه علیه داعش و هم‌چنین در تعیین سرنوشت سوریه و عراق می‌دانند.

اتحاد ایران و روسیه موضوع دیگری است که نویسنده اندیشکده موسسه مطالعات امنیت ملی به آن پرداخته است. این نویسنده خاطرنشان می کند که روسیه از سال ۱۹۸۹ به این سو یکی از تأمین کنندگان اصلی تسلیحات برای ایران بوده است. روسیه در دهه ۱۹۹۰ کمک‌های مهمی به برنامه هسته‌ای ایران کرد و عقب‌نشینی نیروهای روس از افغانستان نیز نگرانی‌های ایران درباره اهداف مسکو در خاورمیانه را تا اندازه‌ای کاهش داد. با این وجود، به عقیده نویسنده، فصل تازه روابط این دو کشور از سال ۲۰۱۲ آغاز شد؛ زمانی که نشست‌های سطح بالا میان مقامات دو کشور، حمایت سیاسی روسیه از مواضع ایران، گسترش تعاملات اقتصادی و مذاکرات درباره افزایش کمک‌های روسیه به برنامه هسته‌ای ایران، خبر از تقویت روابط دوجانبه می‌داد. کارشناس اندیشکده مؤسسه مطالعات امنیت ملی نیاز روسیه به ایران برای تعمیق نفوذش در خاورمیانه و نیاز ایران به روسیه برای مقابله با حضور آمریکا در منطقه و هم‌چنین افزایش تنش‌ها میان مسکو و واشنگتن را نیز از دلایل دیگر تقویت روابط میان ایران و روسیه می‌داند.

روابط ایران و ترکیه به عنوان دو کشور همسایه از ابعاد دیگر تحرکات منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است. مؤسسه مطالعات امنیت ملی در گزارش دیگری به موضوع روابط ایران و ترکیه می‌پردازد و روابط این دو کشور را مانند همیشه دچار فراز و نشیب می‌داند و توضیح می‌دهد که این روابط از سال ها پیش تاکنون قابل پیش بینی اما غیر یکنواخت بوده‌اند؛ به گونه‌ای که به رغم وجود رقابتی شدید میان دو کشور، روابط دو جانبه هیچ‌گاه به نقطه بحران نرسیده است. نویسنده این گزارش معتقد است که اشتراک مواضع تهران و آنکارا درباره انتخابات استقلال کردستان عراق و موفقیت ایران و روسیه در تثبیت بشار اسد در قدرت موجب شد که ترکیه به بازنگری در سیاست‌های منطقه‌ای خود وادار شود. علاوه بر این، وی همکاری تهران و آنکارا برای کاستن تحریم های کشورهای عربی علیه قطر و کمک اقتصادی ترکیه به قطر و تامین منافع کوتاه مدت ایران در برابر ائتلاف عربی به رهبری سعودی، اتخاذ مواضع ضد اسرائیلی توسط اردوغان درباره سیاست‌های

رژیم صهیونیستی در قبال نوار غزه در راستای منافع ایران در تضعیف رژیم صهیونیستی و همچنین روابط دو کشور در زمینه های تجاری و انرژی را از عواملی می داند که باعث نزدیکی استراتژیک بیش از پیش تهران و آنکارا شده است.

رسانه آلمانی دویچه‌وله نیز به نقش موثر ایران در مقاومت نیروهای یمنی در برابر تجاوز عربستان سعودی اشاره کرده و از این جنگ به عنوان صحنه رویارویی نیابتی ایران با ائتلاف عربی به سرکردگی عربستان یاد می کند. جنگی که با وجود هزینه های هنگفت از سوی عربستان، به کارگیری مزدورانی از برخی کشورها مانند سودان و خرید جنگ افزارهای مدرن از اروپا و آمریکا نتوانسته است دستاوردی برای ریاض به ارمغان آورد و نیروهای یمنی هر روز قدرتمندتر از گذشته با موشک ها و پهپادهای خود عربستان را مورد تهدید قرار می دهند.

دویچه‌وله، جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) را از دیگر نیروهای موثر مورد حمایت ایران در منطقه می داند که بارها نشان داده از قدرت کافی برای ضربه زدن به اسراییل به عنوان یکی از مهم ترین دشمنان ایران در منطقه برخوردار است. این جنبش با کمک های تکنیکی و مالی ایران توانسته است موشک های خود را ارتقا داده و تل آویو را نیز هدف گیرد. از این رو، همکاری های اخیر حماس و ایران تاکیدی بر حمایت دوجانبه و روابط مستحکم آن‌ها برای مقابله با سیاست های اسراییل به شمار می رود.

دویچه‌وله سپس به حضور فعال ایران در تحولات لبنان از سال‌های نخستین پیروزی انقلاب سخن گفته و از حزب‌الله به عنوان بازوی قوی مدافع ایران در این کشور یاد می کند. این حمایت اما مدیون کمک ها و حمایت های ایران از نیروهای مقاومت لبنان در برابر اسراییل است که سال ها جنوب این کشور در ساحل مدیترانه را اشغال کرده بود. در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ نیز موشک های ارسال شده از ایران برای حزب‌الله به عامل وحشت اسراییل تبدیل شد؛ تا جایی که ارتش این رژیم یک سال بعد از آن اعتراف کرد آن‌چه که آن‌ها با آن مواجه هستند یک گروه شبه نظامی نبوده بلکه یک یگان ویژه آموزش دیده از ارتش ایران است. به گفته دویچه وله، امروز زرادخانه حزب‌الله به قدری غنی است که می توان این گروه را قدرتمندترین بازیگر نظامی غیردولتی در جهان نامید.

رسانه ها و اتاق های فکر خارجی، ایران را به قدرت مسلط منطقه توصیف کرده‌اند که از برنامه نزدیک به واقعیت و متناسب تری نسبت به دیگر رقبایش در منطقه و خارج از منطقه برخوردار است و معترف شده‌اند که محدودیت ها و تقابل کشور های غربی و عربی نه تنها نتوانسته موقعیت ایران را در منطقه تضعیف کند، بلکه این موقعیت متمرکزتر و قدرتمندتر از گذشته شده است. کِنت کاتسمن کارشناس امور ایران در سرویس خدمات کَنگره آمریکا می نویسد: اگر تحریم به معنای تغییر رفتار منطقه‌ای ایران بود، نفوذ این کشور در خاورمیانه باید در فاصله سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶ کاهش می یافت. این درحالی است که رخدادها و روندها عکس این قضیه را نشان می دهند. مقامات دولت ترامپ در سال ۲۰۱۹ مدعی شدند که فشار حداکثری باعث کاهش نفوذ منطقه‌ای ایران شده است. آن‌ها مشخصا به گزارش‌هایی اشاره می کردند که در آن‌ها ادعا می‌شد حزب‌الله لبنان به محدودیت‌های مالی اذعان کرده و خواستار کمک‌های مردمی شده است. اما هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که نشان دهد قابلیت‌ها یا عزم حزب الله برای کمک به بشار اسد تغییر کرده باشد. جایگاه ایران در عراق، یمن و جاهای دیگر در واقعیت تغییر نکرده است

در پاسخ به تقابل ایران و آمریکا در خاورمیانه

آمریکا یا ایران؛ مقصر کیست؟

محمدعلی رحیمی نژاد: دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی

تقابل و حضور ایران در منطقه با رویکرد تدافعی و حمایت از استقلال سیاسی کشورها بدون حضور آمریکا در منطقه بوده است. این موضوع برخلاف راهبرد و خواسته قدرت‌های بزرگ و آمریکا در خاورمیانه می‌باشد و از این رو تمام تلاش خود را برای پیشگیری و ایجاد توازن مورد نظر خود بکار گرفته‌اند. همچنین مولفه‌های هویتی نظیر ملی گرایی و اسلامی در کنار ویژگی‌های جغرافیایی سبب سوق دادن ایران به حضور در منطقه و کسب منافع ملی شده است.

سه منطقه در جهان است که برای ایالات متحده اهمیت استراتژیک دارند و آن‌ها عبارت‌اند از اروپا، شمال شرق آسیا و خلیج فارس؛ وهدف اصلی ایالات متحده این است که به گونه‌ای مطمئن یابد که هیچ کشوری بر هیچ کدام از این مناطق مسلط نگردد؛ چنان که این سلطه‌ها مانعی برای ایالات متحده به عنوان هژمون نیم کرهٔ غربی گردد (Mearsheimer, ۲۰۱۱: ۱۸). به طور کلی ایالات متحده آمریکا باید بر روی این موضوع تمرکز کند که هیچ دولت غالبی در شمال شرقی آسیا، اروپا و خلیج فارس به وجود نیاید و این که ایالات متحده تنها هژمون منطقه‌ای در جهان باقی بماند. (Mearsheimer, ۲۰۱۱: ۳۱) به گفته مرشایمر، بهترین روش این است که برای مقابله با هژمون‌های منطقه‌ای بلندپرواز به قدرت‌های محلی تکیه نماید؛ در غیر اینصورت نیروهای نظامی ایالات متحده را دور از سواحل این مناطق (در ماورای افق این مناطق) نگه دارد. (Mearsheimer, ۲۰۱۱: ۱۸) این بهترین راه برای حصول اطمینان از برتری و تفوق آمریکاست.

پیش از پاسخ به تقابل ایران و آمریکا ذکر برخی ابهامات ایجاد شده درباره حضور منطقه‌ای ایران در کشورهای همسایه و توجه به برخی مفروضات دانش روابط بین‌الملل که در قالب تئوری‌های این رشته ارائه شده است، ضروری می‌باشد.

الف) براساس نظریات روابط بین الملل، نظریه واقع گرایی پارادایم مسلط بر روابط بین الملل طی قرن‌های اخیر بوده است. طبق این نظریه آنارشی بر ساختار جهانی حاکم است و قدرت‌ها برای دستیابی به اهداف خود از تمام ابزارهای موجود بهره می‌برند. همکاری در عرصه روابط بین‌الملل صورت می گیرد و سازمان‌های جهانی ابزارهای قدرت مسلط برای مشروعیت دادن به قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌الملل محسوب می‌شوند.

ب) به استناد تجربیات تاریخی هیچ کدام از قدرت‌های

فعلی و گذشته جهان با اتکا و وابستگی به کشوری دیگر موفق به پیشرفت در عرصه بین الملل نشده‌اند. مصداق بارز این موضوع کشورهای آمریکا، ژاپن، آلمان، چین و روسیه هستند. آمریکا با اخراج نیروهای انگلیس و فرانسه از کشور خود و سپس آمریکای مرکزی موفق به کسب جایگاهی قدرتمند در عرصه جهانی گردید که همچنان تداوم دارد. کشورهای ژاپن و آلمان نیز پس از تحمل سال‌هایی دشوار پس از جنگ‌های جهانی با اتکا به دانش، فناوری و توسعه اقتصادی به قدرت‌های بزرگی البته زیر سایه آمریکا تبدیل شدند.

ج) برخلاف نظریه واقع‌گرایی روابط بین‌الملل که منافع ملی را تنها اصل قابل توجیه برای رفتار خارجی کشورها می‌داند، برخی کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی و کره شمالی نقش ایدئولوژی و گفتمان بر رفتار آن‌ها مهم‌تر از مقوله منافع ملی بوده است.

د) براساس منطق روابط بین قدرت‌های بزرگ و تسلط هژمونی آمریکا بویژه پس از جنگ سرد، پیشگیری از ظهور قدرت‌های مسلط در مناطق مختلف امری لازم و ضروری است. در همین راستا ایجاد اختلاف و رقابت میان کشورهای منطقه‌ای یکی از راهبردهای اصلی جهت ایجاد موازنه و پیشبرد اهداف آمریکا به حساب می‌آید. مصداق این موضوع رقابت های هند و چین، اتحادیه اروپا و روسیه، برزیل و آرژانتین و همچنین ایران و عربستان در دوران فعلی هستند.

دلیل حضور ایران برگرفته از مولفه‌های دینی، هویتی و معادلات قدرت در کشورهای منطقه است. مولفه‌های دینی شامل مصادیقی چون کمک به مظلومان و مستضعفان و حمایت از آن‌ها می‌باشد که صراحتا در قانون اساسی و برنامه‌های کلان جمهوری اسلامی ایران آمده است.

براساس مولفه‌های هویتیِ باستان گرایی، توجه به سنت ملی و افتخار به گذشته بخش لاینفک هویت ایرانیان را شامل می‌شود. بر همین اساس، کمک به همسایگان و تلاش برای تبدیل به قدرت برتر در منطقه خود امری طبیعی است. توجه به مولفه هویت ملی بیانگر تلاش ایرانیان بدون توجه به حکمرانی فردی خاص جهت دستیابی به جایگاه برتر منطقه با محوریت خردگرایی و اتکا به فرهنگ خود خواهد بود.

طبق معادلات قدرت در منطقه غرب آسیا، تلاش قدرت‌های غربی در سال‌های بعد از انقلاب، تلاش برای تبدیل رژیم صهیونیستی برای کسب قدرت مسلط در خاورمیانه بوده است. بر این اساس، رژیم صهیونیستی به عنوان یک متحد راهبردی کنترل امورات منطقه و همکاری با قدرت‌های بزرگ جهت تثبیت هژمونی آمریکا را برعهده خواهد داشت. حضور ایران در کشورهای همسایه در شرایط عدم آگاهی کشورهایی از قبیل عربستان و سایر کشورهای اسلامی منطقه در واقع بازدارنده تحقق منافع آمریکا و بهره برداری منابع انرژی و استعمار نوین است که جهانی‌سازی مطلوب خود را دنبال می‌کند.

منطقه غرب آسیا در صورت سکوت و عدم فعالیت ایران به منطقه‌ای هموار به سرکردگی اسرائیل تبدیل خواهد شد. شاید امروز برای ایران دارای زیانی نباشد اما در بلند مدت موجب از بین رفتن کشور یا تن دادن به خواسته‌های غرب خواهد شد. همچنین مناسبات دوره مدرن به مانند دوران سنتی مجزا نیست، کوچک‌ترین رویداد و اتفاقی بر آینده سایر کشورها تاثیر داشته و وابستگی‌های متقابل را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بطور خلاصه می‌توان گفت در این صورت هر کشوری یا به عنوان یک کشور متکی به خود، قدرتمند و تاثیرگذار در عرصه بین الملل شناخته خواهد شد یا به‌صورت منزوی و بدون تاثیرگذاری بر سایر رویدادها قلمداد می‌شود.

لازم به ذکر است که حضور در منطقه تاثیر مثبت بر اقتصاد کشور و کشورهای منطقه دارد. تجربه آمریکا از حضور در جنگ جهانی دوم برای به دست آوردن منافع اقتصادی پس از آن بود که تا امروز از ثمرات آن بهره می‌برد. هیچ کشوری در شرایط وابستگی‌های اقتصادی و طرح مزیت نسبی نمی‌تواند بدون ارتباط و تبادل با سایر کشورها موفقیت‌های مستمری داشته باشد. حضور در عراق و سوریه، ایران را به سواحل مدیترانه رسانده است. علاوه بر این، حضور ایران در منطقه باعث ایجاد همگرایی اسلامی و منطقه‌ای، مقابله با فرهنگ غرب، کم اثر کردن تحریم‌ها، ایجاد منافع اقتصادی و شکل‌گیری هژمونی قدرت ایران در منطقه است.

حضور ایران در منطقه مطابق با رئالیسم تدافعی

براساس نظریه واقع‌گرایی، حضور ایران در منطقه برگرفته از اصل منافع ملی و رئالیسم تدافعی در مواجهه با رئالیسم تهاجمی آمریکا است. بر این اساس، حضور ایران در راستای پیشگیری از تمامیت خواهی آمریکا و دفاع از کشور می‌باشد. بنابراین، نگاهی به اصول رئالیسم تدافعی و تهاجمی بیانگر دلایل حضور ایران و آمریکا در منطقه است.

نظریه رئالیسم تهاجمیِ مرشایمر بر این مفروض بنیادین تأکید دارد که اساساً سیاست بین الملل تلاشی

در جهت افزایش قدرت نسبی دولت ها است و دولت ها تا زمانی که تبدیل به یک قدرت هژمون نشده‌اند از این تلاش دست نمی کشند. از نظر مرشایمر این رفتار از بیم و هراس وضعیت آنارشیک نظام بین الملل نشأت می گیرد و به میل و خواست بقا ضرورت می بخشد و موجب پی گیری رفتار تهاجمی از سوی دولت ها می شود (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۵).

پنج گزاره مهم رئالیسم تهاجمی به ترتیب زیر هستند:

۱) نظام بین الملل اقتدار گریز است

۲) دولت ها توانایی آفندی دارند

۳) دولت ها هرگز نمی توانند مطمئن باشند که هدف حمله قرار نخواهند گرفت

۴) دولت ها جویای بقا هستند

۵) دولت ها خردمندند (چرنوف، ۱۳۸۸، ۱۱۰-۱۰۹).

آمریکا برای ایجاد موازنه و عدم شکل گیری قدرت مسلط و هژمون اقدام به در پیش گرفتن راهبرد های زیر کرده است: ۱. ایجاد و برقراری موازنه ۲.احاله مسئولیت ۳.ساکت سازی ۴.دنباله روی.

بدین جهت، آمریکا ضرورتا می‌بایست به عنوان یک کشور خواهان وضع موجود، اولویت و ارجحیت های خود را به اتخاذ چنین استراتژی هایی در عرصه سیاست جهانی قرار دهد. در واقع، در صورت تبدیل شدن یک قدرت به هژمون جهانی، رقابت های امنیتی ناشی از محیط آنارشیک پایان یافته و امنیت مطلق برای هژمون فراهم می‌شود و به همین دلیل به یک قدرت حافظ وضع موجود مبدل می گردد. (حسینی لایینی، ۱۳۸۴: ۱۶۲).

اهداف آمریکا از حضور در منطقه را براساس گزاره‌های رئالیسم تهاجمی و واقعیت سال‌های اخیر می توان کسب حداکثری قدرت و ثروت در خاورمیانه دانست. اما رفتار ایران در سوی مقابل مبتنی بر رئالیسم تدافعی شکل گرفته است. واقع گرایان تدافعی، جنگ را ناشی از نیروهای غیرعقلایی یک جامعه می دانند. رئالیست های دفاعی مانند کنت والتز و جوزف گریکو معتقدند که دولت‌ها امنیت را هدف اصلی می‌دانند و بنابراین به دنبال آن میزان از قدرت هستند که بقای آنان را تضمین نماید. طبق این دیدگاه، دولت ها بازیگران دفاعی هستند.

تدافعی‌ها بر این باور هستند که مخاصمه در برخی شرایط اجتناب‌ناپذیر است. زیرا دولت‌های متجاوز و توسعه‌طلبی وجود دارند که نظم جهانی را به چالش می کشند و نیز برخی از کشورها تنها در راستای تعقیب منافع ملی خود ممکن است درگیری با دیگر کشورها را اجتناب‌ناپذیر کنند. تأکید استفن والت بر اهمیت «موازنه تهدید» به‌جای موازنه قدرت است. تهدید در نگاه او عبارت است از: « ترکیبی از قدرت تهاجمی دولت، توانمندی‌های نظامی، نزدیکی جغرافیایی و نیات تجاوزکارانه احتمالی آن.» پس صرف قدرت مهم نیست و سایر عوامل نیز مهم‌اند. به‌عبارت دیگر آن‌چه در روابط میان دولت‌ها حائز اهمیت می‌باشد، برداشت آن‌ها از یکدیگر به‌عنوان تهدید است. (نه صرف میزان قدرت هر یک از آن‌ها) از سویی دیگر امنیت در شرایطی در نظام افزایش خواهد یافت که ایجاد موازنه به هنجار بدل شده و ایدئولوژی تأثیر زیادی نداشته باشد. دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی دست به موازنه می‌زنند که تهدید فوری نسبت به موجودیت یا منافع آن‌ها به‌حساب آیند. (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۲۵)

رئالیست‌های تدافعی نیز به رابطه میان آنارشی و استلزامات نظام بین‌الملل از یک سو و رفتار دولت‌ها از سوی دیگر توجه دارند اما این رابطه را پیچیده‌تر می‌بینند. برخلاف واقع گرایی تهاجمی، فرض واقع گرایی تدافعی این است که آنارشی بین‌المللی معمولا خوش‌خیم است؛ یعنی امنیت چندان نایاب نیست. در نتیجه دولت‌هایی که این واقعیت را درمی‌یابند رفتاری تهاجمی نخواهند داشت و تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آن‌ها وجود دارد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند و این واکنش نیز اغلب در سطح ایجاد موازنه و بازداشتن تهدیدگر است و تنها در شرایطی که معضل امنیت خیلی جدی شود، واکنش های سخت تری به شکل بروز تعارضات رخ خواهد نمود. به عبارت دیگر، دولت‌ها زمانی اقدام به گسترش نفوذ و افزایش قدرت خود می کنند که احساس نا امنی کنند. بر این اساس حضور دولت در خارج از مرزهای ملی فقط در شرایط تصور ناامنی صورت می گیرد.

با مرور دو نظریه رئالیسم تهاجمی و تدافعی متوجه رفتار ایران براساس مقوله دفاع از خود و در شرایط اجبار هستیم. ناامنی در اطراف کشور به واسطه حضور نظامی آمریکا، اشغال کشورهای همسایه و امکان شرایط اشغال نظامی ایران به بهانه دموکراسی، تروریست و... ایران را وادار به حضور در منطقه برای پیشگیری از جنگ در درون مرزهای خود کرده است. از سوی دیگر رفتار آمریکا براساس تمامیت خواهی و ابقای هژمونی خود بوده است.

حضور در منطقه ضمانت بقای ایران

به لحاظ راهبردی و استراتژیک، بقا اولین نیاز کشورها تلقی می‌شود و در سایه آن آزادی، رشد، رفاه، توسعه، عدالت و... معنا می‌یابد. حضور ایران در منطقه برای تامین امنیت خود در وهله اول و کمک به کشورهای

همسوی اسلامی منطقه در وهله بعد است. به هر میزان که هزینه انجام شده باشد، در برابر حفظ موجودیت کشور و عدم تجزیه و سایر نقشه‌های شوم مبلغی ناچیز هستند. علاوه بر این، هزینه‌های ایجاد شده با برقراری صلح و گرفتن امتیازات اقتصادی مشابه تجربه آمریکا پس از جنگ دوم جهانی در قبال ساخت اروپا قابل جبران هستند. تاکنون نیز حجم بالای صادرات ایران در سال‌های اخیر به عراق و افغانستان بوده است.

لازم به ذکر است که جنس دشمنی ایران و آمریکا ماهیت تمدنی و گفتمانی دارد. به عبارت دیگر آمریکا از پیشرفت اقتصادی، نظامی و سیاسی ایران هراس بسیار کمتری نسبت به اندیشه انقلابی دارد. گفتمان انقلابی برگرفته از مبانی دینی و توحید محوری عامل تقابل ایران و آمریکا در عرصه بین الملل است. فوکو انقلاب ایران را بازگشت به دوران دین، اخلاق و معنویت می‌داند. امری که باعث تقابل با مشی سکولاریستی دوران مدرن گردیده است.

علاوه بر مسائل دینی، هزینه ایران یک سرمایه گذاری بلندمدت شبیه ورود آوارگان افغانستان به کشور در زمان حمله شوروی یا شیعیان عراق در دوران جنگ است که نهایتا باعث نفوذ بیشتر در منطقه گردید. در مقوله ایجاد امنیت هر هزینه جای تامل و نیاز است و در مقام مقایسه نیز هزینه‌های ایران در کشورهای منطقه بسیار کم‌تر از کشورهای غربی برای تسلط بر خاورمیانه بوده است.

هزینه ناچیز ایران نسبت به سایر کشورها

ایران در بالاترین تخمین‌های موسسات وابسته به آمریکا، سالانه ۱۶ میلیارد دلار در مجموع برای امنیت و مصارف دفاعی خود هزینه می‌کند. این رقم ۴۰ برابر کم‌تر از هزینه‌های نظامی اعلام شده آمریکا می‌باشد. همچنین در مقایسه با کشورهای منطقه نیز کل هزینه‌های ایران در این حوزه حدوداً یک پنجم عربستان سعودی است.

با درنظرگرفتن و مقایسه تمام فاکتورهای موثر اعم از درآمدسرانه یک کشور و صادرات و واردات آن و نهایتاً میزان باری که هزینه‌های امنیتی و نظامی بر روی دوش اقتصاد یک کشور می‌گذارد، بررسی‌های موسسات وابسته به پنتاگون نشان می‌دهد که هزینه‌های دفاعی و امنیتی ایران کم‌ترین بار را در بین کشورهای منطقه بر دوش اقتصاد کشور گذاشته است. از این نظر، عمان و عربستان با هزینه‌های کلان نظامی در مقایسه با حجم و قدرت اقتصادی کشورشان، بیشترین بار را به دوش اقتصاد خود می‌گذارند و پس از آن‌ها عراق، اسرائیل، کویت و بحرین قرار دارند. ایران و قطر از این منظر که مهم‌ترین فاکتور در این تحقیق هستند، در قعر جدول قرار دارند و به عبارتی دیگر کم‌ترین فشار را به اقتصادشان وارد می‌کنند.

تقابل و حضور ایران در منطقه با رویکرد تدافعی و حمایت از استقلال سیاسی کشورها بدون حضور آمریکا در منطقه بوده است. این موضوع برخلاف راهبرد و خواسته قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا در خاورمیانه می‌باشد و تمام تلاش خود را برای پیشگیری و ایجاد توازن مورد نظر خود بکار گرفته‌اند. همچین مولفه‌های هویت ملی گرایی و اسلامی در کنار ویژگی‌های جغرافیایی کشور ایران را به حضور در منطقه و کسب منافع ملی سوق می‌دهد

نقدی بر دکترین امنیت منطقه‌ای دولت دوازدهم

◆ هادی حق‌پرست: کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب
◆ زهرا خدابین: دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات روسیه دانشگاه تهران

سند چشم انداز ۱۴۰۴ در مورد دکترین امنیت منطقه‌ای دولت دوازدهم می‌گوید که ایران باید تا سال ۱۴۰۴ در جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه آسیای جنوب غربی قرار گیرد اما در ۱۲ تیرماه ۱۳۹۶ دکتر حسن روحانی رییس-جمهور ایران دکترین امنیت منطقه‌ای خود را این گونه عنوان کرد: «باید به جای قوی‌ترین کشور منطقه، در پی قوی ترین شدن منطقه خود باشیم». محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه نیز در دومین کنفرانس امنیتی تهران این آموزه را چنین شرح داد که: «تلاش برای ایجاد منطقه قوی‌تر به جای برتری جویی و حذف دیگر کنشگران ریشه در نگاه راهبردی جمهوری اسلامی ایران به منطقه پیرامونی خود دارد و به معنی پذیرش اصل تامین منافع جمعی در منطقه خلیج فارس و تامین قاعده برد-برد در سطح این منطقه است. اگرچه رقابت بین کشورها در مسیر توسعه اقتصادی-اجتماعی و نیل به سطح بالاتری از رفاه و آسایش برای شهروندان امری ناپسند نیست، اما تلاش سلطه جویانه توسط هریک از کشورهای منطقه برای حذف رقبا و تبدیل شدن به قدرت فائقه و سلطه گر از منظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک عاملی تنش‌زا بوده و موجب ایجاد موانع اساسی بر سر راه توسعه ملی کشورها خواهد بود.» ظریف در نشست امنیتی تهران بر مفاهیم «منطقه قوی‌تر» و «امنیت شبکه‌ای» تاکید کرد که از آن به عنوان دو اصل رهنامه امنیت منطقه‌ای دولت نیز یاد شده است.

به نظر می‌رسد که این دکترین نگاهی مذاکره‌ای و دیپلماتیک به تامین امنیت دارد و می‌بایست مورد نقد و بررسی قرار گیرد که در ادامه به این مهم تلاش می‌کنیم:

۱. این دکترین الگوبرداری شده از اتحادیه اروپا است؛ البته بدون توجه کافی به تاریخ، فرهنگ و بسترهای موجود در اروپا برای این اتحاد؛ چرا که اعتبار یک اتحاد (البته نه کاملا همیشه) حول نقش تقریبی آن در قدرت «یک» دولت و موازنه قوا میان دولت‌های رقیب شکل می‌گیرد. مانند نقش محوری اسپانیا و پرتغال، انگلستان و هلند و در نهایت آلمان و فرانسه در مقاطع مختلف تاریخ اروپا که متناسب با منافع و نیازهای امنیتی شان شرکای خود را تغییر دادند. یا مانند نقش و تلاش ناموفق ایران در ۴ دهه گذشته برای تاسیس سازمان همکای اکو با همسایگان و کشورهای منطقه که البته به دلیل نبود بسترهای لازم چندان موفق نبوده است. با این وجود چگونه می‌توان از اتحاد در حوزه امنیت منطقه قوی‌تر و امنیت شبکه‌ای سخن گفت؟

۲. ما برای پیش برد و شکل دهی به این ایده و تبدیل آن به گفتمان در قدم نخست نیاز به اعتبار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داریم. اعتبار به معنای پیشرو بودن است، نه برتر بودن. در «نومنطقه گرایی» البته نگاه بالا به پایین وجود ندارد، اما برای منطقه قوی‌تر داشتن نیازمند آن هستیم که یک کشور پیشرو در حوزه های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مدل اجرا شده و

مطلوبی داشته باشد تا سایر کشورها بتوانند از آن الگوبرداری کنند و همگی به یک سمت و سو رفته و همگرایی ایجاد نمایند. وجود یک کشور قدرتمند در منطقه که توان اجرایی و عملیاتی دارد و از اعتبار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز برخوردار است، می تواند به عنوان یک میانجی گر در اختلافات ورود کند، باعث حل و فصل مسائل شود، از پراکندگی قدرت جلوگیری نماید و به ایجاد تمرکز در قدرت منطقه مبادرت ورزد. پس دولت باید بر اساس همان روند حرکت به سوی قدرت اول منطقه پیش برود تا در این صورت سایر کشورها به خط و مشی ما اعتماد کنند. نومنطقه گرایی اگر چه یک پدیده از بالا به پایین و در سایه مداخله ابرقدرت ها نیست، اما بر اساس یک اراده و نیاز خودجوش جمعی و منطقه ای و با حمایت و پیشروی یک یا چند کشور شکل می گیرد. برای منطقه ای چون خاورمیانه که بسیار با این موقعیت فاصله دارد، لازم است تا در گام نخست نگرش و اولویت دولت ها دگرگون شود و سپس مذاکره و گفت و گو جای تنش و خشونت را بگیرد. در این رابطه نقش دولت های بزرگ منطقه مانند عربستان، ایران و ترکیه بسیار کلیدی است و مادامی که آن ها در حال رقابت و منازعه هستند و نگرش های امنیتی و عقیدتی متعارض و اولویت های غیراقتصادی، غیررفاهی و غیرتوسعه ای در دستور کار قرار دارند، نمی توان امیدی به برداشتن گام های اولیه برای ایجاد جامعه امن منطقه ای در یکی از چهار منطقه بوم راهبردی جهانی داشت (کرمی، ۱۳۹۶).

۳. نقش محوری داشتن، یعنی تعیین و تبیین ارزش، ساختار و مدلی که در کشور یا کشورهایی انجام شده باشد و دیگران از آن تبعیت کنند. امروز ارزش های اروپای غربی ملاک و معیار اتحادیه اروپا، ناتو و همچنین کشورهایی است که درخواست عضویت در ناتو را دارند. ارزش های اتحادیه اروپا به خصوص در مسائل فرهنگی، ارزش های لهستان یا بوسنی نیست، بلکه بر اساس ارزش های فرهنگی قدرت های اروپای غربی چون انگلستان و فرانسه است. در منطقه خاورمیانه نیز امروز ایران و عربستان بر سر همین ارزش گذاری رقابت دارند.

۴. دکترین دولت دوازدهم در حوزه امنیت منطقه ای بر اساس نظریات نو منطقه گرایی طرح شده است و نومنطقه گرایی به معنای حرکت از چنددستگی و پراکندگی به همگرایی می باشد. این روند ابتدا به زمینه های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بیشتر از امنیتی نیاز دارد. کشورهای اروپایی ابتدا به جامعه اروپایی و سپس طی فرآیندی به اتحادیه اروپا تبدیل شدند. یکی از مورخین که از اعتبار بین المللی برخوردار است، پیشنهاد کرد که صلح طولانی در اروپا بین ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴ را می توان از طریق دیدگاه مشترک دولت مردان معروف تبیین کرد، دولت مردانی که با توجه به جنگ های ناپلئونی دریافتند که آن ها دشمن یکدیگر هستند اما جنگ موجب تهدید ثبات رژیم، بقای ملت و امپراتوری آن ها می شود (Nineteenth century). منطقه گرایی حاصل جهانی شدن و کاهش فضای دوقطبی و هژمونی است و از حوزه توسعه تجارت آغاز و به حوزه های فرهنگی و در نهایت به حوزه امنیتی ختم می شود.

۵. واقع گرایان پیش بینی می کنند قرابت های ایدئولوژیکی و تعهدات قراردادی تابع منطق قدرت و منفعت هستند. همکاری بین دولت ها منوط به موفقیت آن ها در رقابت برای کسب قدرت است. تداوم اتحادها به وضعیت متغیر و روابط قدرت میان دولت ها وابسته است. ساختار آنارشیک نظام بین الملل بعد از جنگ سرد دولت ها را ملزم می کند که برای تضمین منافع اساسی خود به دنبال قدرت باشند و سایر ارزش ها را در اولویت بندی قرار دهند. از این رو، هر دولت به منافع خود متکی است. دولت-ملت ها به مثابه نظام خودیار تلقی می شوند. بر این اساس می بینیم که انگلستان با وجود همه ظرفیت ها و بسترهای موجود در اتحادیه اروپا از این اتحادیه خارج می شود، چرا که فکر می کند منافع خود را از این طریق بهتر تامین می-کند و همچنان قدرت برتر را دارد. همچنین آلمان با وجود آنکه عضو اتحادیه اروپاست، تلاش می کند در رقابت با انگلستان و فرانسه کرسی دائم شورای امنیت را به دست آورد. لذا وقتی متحدین اعتمادپذیر نیستند و این احتمال وجود دارد که هر یک به اتحاد دیگری ملحق شوند، پس متجاوز نه به طور کامل به شرکای خود اتکا می کند و نه می تواند مطمئن باشد دولت هایی که تاکنون بی طرف بوده اند، وارد اعتلافی علیه آن ها نمی شوند (ادوارد کلودزیج، ۱۳۹۰).

۶. کارشناس و مدیری که در تهران مسئله امنیت ملی را بررسی می کند منبع تهدیدات علیه کشور خود را واشنگتن یا تل-آویل می بینند. اما آیا کسی که در اسلام آباد، دوحه و ریاض نیز به امنیت ملی خود می اندیشد در این زمینه با ایران هم نظر است؟ پس چطور ممکن است که منافع و تهدیدات امنیتی ما مشترک باشند؟ استراتژی و منافع بازیگران منطقه خاورمیانه به دلیل عدم ثبات سیاسی و اجتماعی، از پیش تعیین شده و مسلم نیست. لذا در منطقه ای که آنارشی قدرت به گفته «بری بوزان» نابالغ می باشد و محدودیت و مبانی ساختارها با گسستگی مواجه است، امنیت به وسیله تاثیر مثبت منافع مشترک و منسجم شکل نمی گیرد، بلکه بر اساس همان رقابت هاست که حفظ می شود

منابع:

ظریف، محمدجواد (۱۳۹۶). نشست تخصصی کنفرانس امنیتی تهران

کرمی، جهانگیر (۱۳۹۶). جامعه امن منطقه ای و مسیرهای آن، تهران: ویژه نامه نوروز ایران.

ادوارد کلودزیج (۱۳۹۰). امنیت و روابط بین الملل، ترجمه نادر پورآخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ادوارد ای. آزر - چونگ این مون (۱۳۸۰). امنیت ملی در جهان سوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Nineteenth century system: balance of power or political equilibrium? Reviw of international studies 15:135-53

جبهه مقاومت معادله قدرت در منطقه را تغییر داده است

بررسی جایگاه ایران در خاورمیانه در گفتگو با دکتر علاءالدین بروجردی رییس اسبق کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی

◆ مبین عبدی، علی سلطانی فرو امیرپرورش:
دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه علامه طباطبائی

منطقه خاورمیانه نقش کلیدی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد و معضلات این منطقه از قبیل جنگ های داخلی، دولت های شکننده، مداخله کشورهای غربی و از همه مهم تر مسئله فلسطین و اشغالگری اسرائیل هیچ گاه از نظر تحلیل گران و تصمیم گیران سیاست خارجی کشورمان دور نبوده است. به همین دلیل تحریریه خاورمیانه تصمیم گرفت در مصاحبه‌ای با دکتر علاءالدین بروجردی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی دوره های هشتم، نهم و دهم مجلس شورای اسلامی به بررسی جایگاه ایران در تحولات خاورمیانه نظیر بحران سوریه و روابط ایران با عربستان، روسیه و قطر بپردازد. متن این گفت‌وگو به شرح زیر است:

با توجه به تنشی که بین ایران و اسرائیل در سوریه ایجاد شده و پایگاه های ایران که گاه و بی گاه توسط رژیم صهیونیستی بمباران می شود، بنظر شما آینده حضور ایران در سوریه به چه صورت خواهد بود؟

-قبل از پاسخ به سوال شما باید بگویم که ما برای رژیم صهیونیستی هیچ گونه مشروعیت و موجودیت قانونی در جغرافیای سیاسی امروز دنیا قائل نیستیم. مستحضرید که رژیم صهیونیستی رژیم پوشالی غاصبی است که این سرزمین ها را هفتاد سال قبل با زورِ سلاح، کشتار و تطمیع توسط انگلیس اشغال کرد و این رژیم جعلی را بوجود آورد. بنابراین، سیاست ما (و شاید تنها کشوری باشیم که با این صراحت موضع گیری می کنیم) مقابله جدی و همه جانبه با این رژیم غاصب است که میلیون ها مسلمان را از فلسطین از خانه و کاشانه خود بیرون رانده و صدها هزار نفر را به شهادت رسانده و هنوز هم این جنایت ها را با حمایت های همه جانبه آمریکا ادامه می دهد. بنابراین، سیاست خارجی ما کلا مشخص است و حضور ما در سوریه با دعوت رسمی دولت سوریه است. در صورتی که حضور رژیم صهیونیستی در سوریه که در قسمت جولان حضور پیدا کرده یک حضور غیرقانونی، نامشروع و اشغالگرانه است و حتما باید سرزمین های عربی سوریه و بقیه کشورهای منطقه را آزاد کند. حتی مصوبات شورای امنیت سازمان ملل نیز اشعار به این مسئله دارد. بنابراین، ما حتما به حضور خود بر اساس دعوت رسمی دولت سوریه در آینده نیز ادامه خواهیم داد و رژیم صهیونیستی نیز به هر میزان که بخواهد اقدام عملیاتی کند، پاسخ های متناسب با اقدامات خودش را حتما دریافت می کند و طبیعتا راه به جایی نخواهد برد. بنظر من از تاریخ تولد نامشروع رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ تا سال ۲۰۰۰ که برای اولین بار حزب‌الله لبنان به عنوان محور مهم مقاومت و

جبهه مقاومت موفق شد سرزمین های اشغالی جنوب لبنان را آزاد کند، معادله قدرت در منطقه خاورمیانه تغییر کرد. یعنی تا سال ۲۰۰۰ آن ها به هر کشوری که حمله میکردند، زمین اشغال میکردند و ارتش های کشورهای عربی را شکست می دادند. چه اردن و چه مصر و چه سوریه که هم مرز با رژیم اشغالی قدس هستند. اما از سال ۲۰۰۰ که با استراتژی و سیاست راهبردی جمهوری اسلامی ایران جبهه مقاومت شکل گرفت، این پیروزی ها مبدل به شکست شد. یعنی در سال ۲۰۰۰ مجبور شدند سرزمین های اشغالی جنوب لبنان را آزاد کنند. در ۲۰۰۶ شکست بسیار مفتضحانه‌ای را از حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه دریافت کردند. در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴ شکست های بعدی آن ها بود. امروز جبهه مقاومت در واقع موازنه قدرت را کاملا تغییر داده و نه فقط حریف رژیم صهیونیستی است، بلکه به صهیونیست ها کم کم باید آماده شوند و به کشورهایی که از هفتاد سال قبل آمده اند برگردند و سرزمین های اشغالی فلسطین به طور کامل آزاد شود.

باتوجه به چالش های موجود بین ایران و عربستان سعودی، آینده رابطه ایران و عربستان را چگونه ارزیابی می کنید و موانع حاضر بر عدم عادی سازی روابط را چه می دانید؟

مشکل اساسی در رابطه با عربستان این است که عربستان، عربستان نیست. یعنی حاکمیت مستقلی که بتواند خودش تصمیم بگیرد ندارد. از ابتدای ریاست جمهوری آقای دکتر روحانی حداقل چندین بار پیشنهاد عادی سازی روابط داده شد. که این پیشنهادات هم در مصاحبه رییس جمهور و هم وزیر امورخارجه چندین بار مطرح شد. متنهی چون عربستان عربستان نیست، عربستان آمریکاست و از سیاست های آمریکا در منطقه تبعیت می کند و استقلال سیاسی ندارد که خودش بتواند تصمیم گیری کند و متاسفانه تبدیل به هم-پیمان رژیم صهیونیستی شده و این شاید مهم‌ترین عاملی باشد که اجازه نمی‌دهد روابط ایران و عربستان وضعیت عادی خودش را پیدا کند. دوم اینکه بر اساس همین سیاست های تحمیلی عربستان چهار سال است کشتار وحشیانه ای را در یمن با تشکیل یک پیمان منطقه ای نظامی و با کمک آمریکا و انگلیس انجام می دهد. که تا به حال بر اساس آمار حدود ۲۵۰ هزار یا مستقیم با سلاح به شهادت رسیده اند یا در نتیجه عوارض جنگ، بیماری وبا و مشکلات ناشی از تحریم و گرسنگی که هزاران نوزاد یمنی جان خود را به این وسیله از دست داده اند. بنابراین، عربستان مجری سیاست های ضد اسلامی و اسلام ستیزانه آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه است و فقط بحث ایران نیست.

طبیعتا در چنین کشوری در چنین فضایی هم به آن اجازه نمی‌دهند و هم اینکه شرایط با استمرار این سیاست ها علیه جهان اسلام شرایطی نیست که بتواند بین دو کشور رابطه عادی برقرار کند.

یعنی مادامی که عربستان وابسته به رژیم صهیونیستی و آمریکاست، به هیچ وجه قرار نیست که روابط ایران و عربستان عادی شود؟

عرض کردم که ما در واقع خودمان پیام عادی سازی رابطه را با توجه به اینکه عادی بودن رابطه بین کشورهای اسلامی را یک حرکت ضد آمریکایی می دانیم و این حرکت را آغاز کرده ایم اما پاسخی از طرف عربستان به دلایلی که عرض کردم که استقلال سیاسی ندارد دریافت نشده که بخواهیم وارد این مرحله شویم.

باتوجه به اینکه روسیه نیز در خلال جنگ سوریه وارد جنگ شد و تاحدودی به جبهه مقاومت کمک کرد، دلیل حضور روسیه در منطقه خاورمیانه چیست و چه منافعی را دنبال می کند؟

اولا روسیه به نوعی از قبل از بحران سوریه رابطه بسیار نزدیک و پیمان دراز مدتی با سوریه داشته است و شاید بر اساس همین پیمان نیز در خاک سوریه پایگاه نظامی دارد و چون آمریکایی ها بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی عملا با توجه به سیاست انحصار گرایانه خودشان عرصه را بر روسیه در کشورهای متعدد منطقه تنگ کردند. بنابراین، تنها نقطه‌ای که برای روسیه باقی مانده، سوریه است که بتواند حضوری را در منطقه داشته باشد و بقیه کشورهای منطقه اکثرا میزبان پایگاه های آمریکا هستند و آمریکایی ها در آن جا حضور و نفوذ دارند. بنابراین، برای خود روسیه کاملا موضوعیت دارد که حضور داشته باشد و این جنگ تحمیلی به سوریه نیز موجب شد که این انگیزه به روسیه تقویت شود. در خلال جنگ سوریه، ایران همکاری سه جانبه داشت و همچنین اتاق عملیات مشترک بین ما و روسیه و سوریه و عراق داشتیم و به همین دلیل این همکاری های چهارجانبه تاثیر فراوانی در شکست توطئه آمریکا، داعش و دیگر گروهک های تروریستی و آزادسازی سرزمین های اشغالی داشت.

در این شرایط آینده ارتباط ما با روسیه در منطقه به چه صورت خواهد بود؟

سیاست ما داشتن بهترین رابطه با روسیه است و از این سیاست نیز سود فراوانی برده‌ایم. اگر روس ها نبودند امروز نیروگاه اتمی را نداشتیم، چون آلمان ها آمدند و رها کردند

و رفتند چون آن ها نیز متاثر از سیاست های آمریکا هستند. بنابراین، در بسیاری از عرصه ها چه فناوری های نوین، چه نظامی و چه اقتصادی یک نیاز متقابل بین ایران و روسیه وجود دارد و داشتن بهترین رابطه با روسیه قطعا یک سیاست جدی جمهوری اسلامی ایران است.

با توجه به صحبت هایی که مطرح کردید، بنظر شما چه راه حلی برای ایران با توجه به تحریم های شدید آمریکا و قرارگرفتن نام سپاه پاسداران در لیست تحریم ها و عدم توانایی روسیه، چین و اتحادیه اروپا برای کمک به حل مسئله برجام وجود دارد؟

-بنظر من تصمیم برجام در مقطع خودش تصمیمی هوشمندانه و مبتنی بر منافع ملی ما بود. به دلیل اینکه ما گرفتار شش قطعنامه شورای امنیت بودیم و تحریم ها نیز ماهیت جهانی داشت و فقط تحریم آمریکا نبود.به همین دلیل هم هیچ کشوری حاضر به همکاری با ما نبود. خب با این توافق ما موفق شدیم در واقع این شش قطعنامه را کن لم یکن کنیم و همینطور از فصل ۷منشور خارج شویم و در واقع تحریم ها متوقف شود و آن ها بپذیرند که تحریم ها را بردارند و یک فضای بسیار خوبی ایجاد شد اما آمریکایی ها احساس کردند که در این بازی برنده نبوده اند، سیاست آمریکایی ها در همه جای دنیا این است که آنجا که منافع ملی آن ها تامین نمی شود، منافع هیچ کس نباید تامین شود. به همین دلیل نیز بازی را برهم زدند و از برجام خارج شدند. به این خروج هم بسنده نکردند و به اروپایی ها فشار آوردند که با ایران کار نکنند و این سیاست آن ها نیز ادامه دارد. خب تا آن جا که در واقع منافع ما اقتضا می کرد، در مدت رفع تحریم ها توانستیم نیازهای خود را برطرف کنیم. منتهی با یک بازی جدیدی مواجه شدیم که متناسب با آن بازی و به یک تعبیر یک جنگ اقتصادی، سیاسی، بین المللی، فرهنگی، اطلاعاتی و همه جانبه مواجه هستیم(چون جنگ فقط نظامی نیست) و محور این جنگ نیز آمریکا و رژیم صهیونیستی است و از همه توان خودشان و هم پیمانانشان برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران دارند استفاده می -کنند.ما متناسب با این آرایش جدید جنگی آمریکا حتما باید آرایش بگیریم.

با توجه به تجارب حمله آمریکا به افغانستان و عراق برخی تحلیلگران معتقدند که احتمال حمله آمریکا به ایران نیست. جنابعالی چقدر این احتمال حمله آمریکا را جدی می دانید؟

من فکر می کنم تا قبل از جنگ ۳۳ روزه که آمریکایی ها و رژیم صهیونیستی طراحی کرده بودند تا توانمندی ایران را بیازمایند، چون به خوبی می دانند که حزب الله لبنان یعنی جمهوری اسلامی ایران و این هم پیمان خوب ما علی رغم اینکه تشکیلاتی کاملا مستقل با ملیت لبنانی است و در دولت و مجلس لبنان حضور دارد، با وجود این هم پیمان جدی ما است و آمریکایی ها هیچ فکر نمی کردند که آن تصمیم مهمی که اتخاذ کرده بودند که با یک جنگ کوتاه بتوانند پرونده حزب الله را ببندند به یک شکست مفتضحانه تاریخی برای رژیم صهیونیستی تبدیل شود. و آنقدر این شکست مهم بود که آن ها مثلا تانک های «مرکاوا» که تانک بسیار نمونه ای در جنگ ها و ساخت رژیم صهیونیستی است تعدادی زیادی از صدها نمونه از این تانک ها منهدم شود و همچنین دو ناوچه رژیم صهیونیستی به زیر آب غرق شد و وضعیت به گونه ای شد که بیش از یک تا دو میلیون نفر از شهرک نشینان صهیونیستی در حال مهاجرت از این شهرک ها بودند و زندگی در آن جا مختل شده بود و نگران یک فروپاشی در آن جا بودند. من معتقدم که با تجربه ای که آن ها در جنگ ۳۳ روزه به دست آوردند و شکست خوردند، آن ها به هیچ وجه حتی در محاسبات نظامی شان جرات این که به ایران حمله کنند را ندارند. میدانند که اگر ناوهای آمریکا از خلیج فارس هم فرار کنند و به اقیانوس بروند، از تیر رس موشک های ما دور نخواهند بود. می دانند که توانمندی امروز ایران با دوران جنگ قابل مقایسه نیست و ده ها برابر به دلیل

امکانات و تجهیزات قدرتمندتر هستیم. بنابراین، من فکر می کنم که احتمال حمله آمریکا به ایران در حد صفر است.

باتوجه به نزدیکی روابط ایران و قطر، بنظر شما جمهوری اسلامی ایران به چه میزان می تواند از ظرفیت های این کشور در رابطه با خودش استفاده کند؟

ما سومین کشوری هستیم که در جغرافیای سیاسی دنیا تعداد همسایگان مان بالاست و تعداد ۱۵ همسایه داریم و داشتن بهترین رابطه با همسایه ها بهترین سیاست در سیاست گذاری خارجی کشور است. به هیچ وجه نباید رابطه بدی با همسایگان مان داشته باشیم، بنابراین، رابطه خوب سیاست ما است و بنظرم در این سیاست نمره ما نمره ضعیفی است. باید با خیلی از کشورها رابطه بهتری داشته باشیم. رابطه اقتصادی ما با پاکستان خیلی بهتر از وضعیت موجود باشد، علی رغم همه آفت هایی که پشت سر این روابط وجود دارد ولی باید بتوانیم با هنر دیپلماسی روابط خود را خیلی خوب کنیم. قطر یکی از این کشورهایی است که ما بر اساس اصول انقلاب اسلامی و اسلامی بعد از اینکه عربستان علی رغم اینکه هم پیمان قطر در شورای همکاری خلیج فارس بودف این کشور را تحریم کرد و جبهه ای علیه قطر با امارات، مصر و بحرین تشکیل داد و ما صراحتا به قطر اعلام کردیم که درهای ایران به روی شما باز است و بازارها و تجربیات ما در دوران تحریم در اختیار شماست. در واقع، اجازه ندادیم که آمریکا در این اختلاف افکنی در منطقه موفق شود. ما حتی با کویت که در طول دروان جنگ به صدام کمک های میلیاردی می کرد از در دوستی وارد شدیم، بعد از اینکه جنگ ما به پایان رسید و صدام به کویت حمله کرد، خیلی ها فکر می کردند که ما از کویت انتقام بگیریم و طرف صدام بگیریم اما به سرعت به کویتی ها پیغام دادیم که «تجاوز تجاوز است، چه علیه ما و چه علیه همسایه ما» و ما در کنار شما هستیم و این کار را عملیاتی کردیم. بنظر من از این فرصت ها در حال حاضر شاید حدود ۵۰ درصد دارد استفاده می شود و ما باید حتما بصورت صددرصد بخصوص در این دوران توطئه های احمقانه ترامپ استفاده کنیم.

بنظر شما قطر چه ظرفیت هایی برای ما دارد که بتوانیم از این ظرفیت ها استفاده کنیم؟

توجه داشته باشید که هر کشوری در دنیا حداقل یک رای در مجمع عمومی سازمان ملل دارد، ضمن اینکه قطر کشوری کم جمعیت و دارای منابع فسیلی به ویژه گاز است و ثروت عظیمی را در اختیار دارد. بنابراین، ما می توانیم هم در امر تجارت خارجی و هم سرمایه-گذاری مشترک و امور سیاسی، بین المللی و همکاری های دوجانبه در زمینه اقتصادی و تجاری حداکثر استفاده را انجام دهیم. در حال حاضر کارهای زیادی هم صورت گرفته اما کافی نیست.

باتوجه به اینکه آمریکا به دنبال این است که طرح معامله قرن به وقوع بپیوندد، بنظر شما نحوه مقابله جمهوری اسلامی ایران با این طرح آمریکایی که قصد دارد جبهه مقاومت را تضعیف کند چیست؟

-این سیاست جدیدی نیست. رژیم صهیونیستی و آمریکا چند ده ساله که از زمان پیدایش جبهه مقاومت دارند این کار را انجام می دهند و خروجی این سیاست گذاری امریکا و اقدام در این زمینه تقویت روزمره جبهه مقاومت و تتضعیف جبهه مقابل که آمریکاست می باشد. به همین دلیل آمریکا بعد از هفت سال تحمیل جنگ به سوریه برای تضعیف جبهه مقاومت شکست خورد و سرمایه گذاری ده ها میلیاردی آن ها از بین رفت و موفق نشدند داعشی را که بوجود آورده بودند در آن جا حاکم کنند و معادله قدرت را در سوریه به نفع رژیم صهیونیستی و به ضرر جبهه مقاومت تغییر دهند. بنابراین، عملا با توجه به حمایت همه جانبه جمهوری اسلامی ایران از جبهه مقاومت، امروز جبهه مقاومت قدرتمندانه در برابر سیاست های آمریکا و رژیم صهیونیستی ایستاده و موفق است.

۱۱- به عنوان آخرین سوال، نظر ما درباره تحولات اخیر شمال آفریقا که بین لیبی، سودان و الجزایر اتفاق افتاده و عدم موضع گیری دقیقی که از سوی جمهوری اسلامی ایران صورت نگرفته، بنظر شما در آینده مشکل ساز نخواهد شد؟

-سیاست ما دخالت در امور داخلی کشورها نیست و سیاستی منطقی است. منتهی قطعا سیاست ما این است که با توطئه های آمریکا در منطقه مقابله کنیم. امروز لیبی محصول عملکرد ناتو در این کشور است که تحت عنوان مبارزه با دیکتاتوری قذافی ورود کردند و امروز بعد از گذشت سال ها بلاتکلیفی در این کشور حاکم است. بنابراین، اوضاع نامساعد لیبی نشان می دهد که به چه میزان آمریکایی ها حتی در پیاده کردن سیاست های خودشان هم ضعیف هستند و همان وضعیتی رسیدند که در عراق و افغانستان پیدا کردند و خروجی آن نیز شکست بود. ما قطعا مخالفت خود را صریحا با این سیاست ها اعلام می کنیم و اگر این کشورها متقاضی باشند همانطور که ما در سوریه و عراق ورود پیدا کردیم، حتما این کار را خواهیم کرد ولی به هیچ وجه علاقه مند نیستیم در امور داخلی کشورها دخالتی داشته باشیم و رابطه ما با الجزایر رابطه بسیار دوستانه و خوبی است ولی طبیعتا نسبت به سرنوشت هر کشوری خود ملت ها هستند که باید تصمیم گیری کنند

کتابخانه خاورمیانه

معرفی کتابهای جدید الانتشار در زمینه خاورمیانه

سجاد شیرمحمدی: کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

کتاب «**سیاست منطقه‌ای ایران در بستر زمان**» نوشته دکتر کیهان برزگر دانشیار روابط بین‌الملل واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی توسط مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه در تابستان ۱۳۹۸ منتشر شد.

سایت خبری تابناک طی گزارشی در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۹۸ در تشریح این کتاب نوشته است: « محدوده زمانی مطالب این کتاب بین سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۷ یعنی در زمان دولت‌های اول و دوم حسن روحانی است. در این زمان، دو موضوع توافق هسته‌ای برجام و سیاست منطقه‌ای ایران محور اصلی تنظیم روابط منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. با روی کار آمدن ترامپ در آمریکا و خروج وی از برجام، زمینه‌های مثبت ایجاد شده در روابط ایران و غرب عمدتا تحت تاثیر سیاست های عربستان سعودی و اسرائیل به یکباره فرو ریخت و موضوعات امنیت ملی از جمله تمرکز غرب بر مهار نقش منطقه‌ای و محدودیت های موشکی ایران، جهت سیاست خارجی کشورمان را به سمت تقویت ابزارهای بازدارندگی به شکل سخت و نرم در منطقه متمرکز کرد.»

کتاب «سیاست منطقه‌ای ایران در بستر زمان» شامل مجموعه‌ای از مقالات کوتاه می‌باشد که طی سال‌های اخیر توسط کیهان برزگر به نگارش در آمده است.

کتاب «**زندگی زیر پرچم داعش**» با ترجمه وحید خضاب توسط نشر شهید کاظمی در پاییز ۱۳۹۸ منتشر شد. این کتاب مشتمل بر ۳ بخش می‌باشد و بخش اول آن خاطرات فردی به نام سامر است که در شهر رقه سوریه زندگی می کند و از مخالفین رژیم اسد می‌باشد. نویسنده در این کتاب به مبارزات سامر علیه نظام بشار اسد و همچنین مقاومت او در برابر داعش و سقوط شهر رقته اشاره کرده است.

بخش دوم این کتاب به بیان خاطرات یکی از خبرنگاران بی‌بی‌سی در هنگام درگیری میان کردهای سوریه و داعش پرداخته است که موجب کشته شدن شمار زیادی از کردها شده بود.

بخش سوم کتاب زندگی زیر پرچم داعش به مصاحبه با دو نفر از اعضای داعش اختصاص دارد و گفت‌وگویی را راجع به اقدامات داعش انجام داده است.

کتاب **«اخوان المسلمین چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟»** نوشته سید هادی خسروشاهی از سوی موسسه بوستان کتاب قم در تابستان ۱۳۹۸ منتشر شد. این کتاب شامل مجموعه مقالاتی است که نویسنده آن طی سال‌های اخیر درباره افکار، عقاید و تاریخ اخوان‌المسلمین و رهبران آن نوشته و مشتمل بر ۱۲ بخش می‌باشد: ۱. نگاهی به میراث فکری حسن البناء ۲. قرآن قانون اساسی ما ۳. دیدگاه‌های اخوان المسلمین درباره مسائل داخلی و خارجی مصر ۴. اشاره‌ای به تاریخچه جمعیت اخوان-المسلمین ۵. اهداف و برنامه‌های اصلی اخوان‌المسلمین ۶. اخوان‌المسلمین در دوران جمهوری مصر ۷. اخوان‌المسلمین و احزاب مصر ۸. رهبری اخوان‌المسلمین ۹. گفت‌وگوی تاریخی با حسین‌الشافعی معاون جمال عبدالناصر ۱۰. زینب الغزالی و جمعیت اخوات‌المسلمات ۱۱. اخوان‌المسلمین و مسئله فلسطین و مفتی قدس ۱۲. کتاب و مولف دین در دولت در اندیشه حسن البناء.

بخش نخست این کتاب در برگیرنده آثار و اندیشه های حسن البناء اندیشمند مصری و تاثیر نظریات سیاسی، اجتماعی و دینی او در جهان اسلام است. بخش دوم نیز مقاله‌ای از شیخ الهضیبی از رهبران اخوان‌المسلمین است که نویسنده کتاب آن را با عنوان «قرآن، قانون اساسی ما» در سال ۱۳۴۲ ترجمه و منتشر کرده است. در بخش سوم کتاب، ترجمه نامه شیخ «محمد حامد ابونصر» سومین رهبر اخوان‌المسلمین در فوریه ۱۹۸۶ خطاب به حسنی مبارک رییس جمهور اسبق مصر آمده است که درباره دیدگاه های اخوان‌المسلمین در مورد مسائل داخلی و خارجی مصر می‌باشد. نویسنده در بخش چهارم به تاریخچه جمعیت اخوان‌المسلمین، اندیشه های حسن البناء و سید قطب و نحوه تعامل اخوان‌المسلمین با دولت پرداخته است. بخش پنجم نیز معطوف به معرفی شاخه های اصلی اخوان‌المسلمین می‌باشد و بخش ششم نیز وضعیت اخوان-المسلمین در دوران جمال عبدالناصر، انور سادات و حسنی مبارک را توضیح داده است. نویسنده در بخش های بعدی کتاب به بررسی احزاب مصر، رهبران اخوان‌المسلمین در طول تاریخ این جریان و نگرش اخوان‌المسلمین به مسئله فلسطین پرداخته است.

در هنگام ویرایش مطالب فصلنامه خاورمیانه مطلع شدیم که حجت‌الاسلام و المسلمین سید هادی خسروشاهی نویسنده این کتاب در تاریخ ۸ اسفند ۱۳۹۸ در اثر ابتلا به بیماری کرونا دار فانی را وداع گفته است. روحش شاد.

کتاب **«سفر به پایتخت داعش»** نوشته هادی یحمد و ترجمه دکتر رضا ناظمیان استاد گروه آموزشی زبان و ادبیات

عربی دانشگاه علامه طباطبایی و ابوالفضل کریمی توسط انتشارات کتاب صبح منتشر شد.

این کتاب با نام «**کنت فی‌الرقه**» توسط هادی یحمد نویسنده تونسی در سال ۲۰۱۷ به چاپ رسید و شرح خاطرات جوان دورگه آلمانی - تونسی به نام محمد الفاهم می‌باشد که سال ۲۰۱۵ به داعش پیوسته است. محمدفاهم در این کتاب خاطرات خود از نحوه مهاجرت از تونس و رسیدن به سوریه از طریق ترکیه و زندگی سربازان داعش را به هادی یحمد شرح داده است.

وب‌سایت موسسه «خانه کتاب» در تشریح کتاب «سفر به پایتخت داعش» نوشته است: «محمد الفاهم سال ۱۹۹۰ در دورتموند آلمان متولد شد و خانواده وی از آلمان به تونس مهاجرت کردند. وی در ۲۲ سالگی و برای تحقق رویاهای کودکی خود و برای کمک به تشکیل دولت خلافت اسلامی با شوق زیادی از تونس راهی استانبول و از آن‌جا عازم «تل ابیض» در مرز سوریه و ترکیه می‌شود و با لقب ابوزکریا به هم‌رزمانش معرفی می‌گردد. محمد الفاهم در این کتاب، تصویری روشن و مستند از مشاهدات و انتظارات خود از ورود به سرزمین های اسلامی ارائه می‌کند. همچنین اعتقادات و باورهای داعش، ساختار تشکیلاتی و رفتارهای سازمانی آن، چگونگی انتقال جنگجویان به شام، نحوه زندگی مردم در مناطق تحت اشغال، عوامل جذب و دفع جوانان به داعش و تکنیک ها و تاکتیک های رزمی داعش در این کتاب بررسی شده است.»

کتاب «**عربستان زیر ذره‌بین**» نوشته کارن الیوت‌هاوس و ترجمه مرجانه مسعودی توسط انتشارات امیدرهاوی منتشر شد. این کتاب مشتمل بر ۱۵ فصل توسط کارن الیوت هاوس خبرنگار سیاسی وال‌استریت ژورنال درباره گذشته، ساکنان، مذهب و انحرافات در عربستان سعودی نوشته شده است. به گفته الیوت‌هاوس، تمرکز اصلی وی در این کتاب به زندگی مردم عربستان و چگونگی شکل‌گیری آن زیر سلطه‌ی سنت، مذهب و قوانین دولتی و قومیتی است و حاصل پنج سال تحقیق و پژوهش او درباره عربستان می‌باشد.

روزنامه اطلاعات در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۹۷ در گزارشی راجع به نویسنده کتاب «عربستان زیر ذره‌بین» نوشته است: « کارن الیوت‌هاوس پس از بازنشستگی از حرفه خبرنگاری در سال ۲۰۰۶ به عربستان سفر می‌کند و زمان زیادی را در شهرها و روستاهای عربستان می‌گذراند و با شاهزادگان، فقرا، طبقه متوسط، نوگرایان، محافظه‌کاران، رهبران و پیشوایان دینی، سالخوردگان، جوانان، زنان و مردان بسیاری مصاحبه می‌کند.»

کتاب «**بررسی مقایسه‌ای جایگاه ایران و عربستان در خاورمیانه جدید**» نوشته رضا میرزاده توسط انتشارات ماه‌نار در بهمن ۱۳۹۸ منتشر شد. این اثر که به بررسی جایگاه ایران و عربستان در خاورمیانه جدید پرداخته است، در فصل اول به چارچوب نظری تاریخی موضوع پرداخته و اساس بررسی خود را نظریه « تک-چند قطبی» هانتیگتون قرار داده است. نویسنده کتاب در فصل دوم نیز نظام منطقه‌ای خاورمیانه و توازن قوا در ابعاد سیاسی، منطقه‌ای، هویتی و دولت های پیرامونی غیر عرب را بررسی و تحلیل کرده و در فصل سوم آن جایگاه ایران و عربستان در خاورمیانه و چشم‌انداز آینده آن در رقابت منطقه‌ای و جهانی را مورد واکاوی قرار داده است.

یافته‌های این اثر، آنارشی حاکم بر نظام بین‌الملل را باعث نا امنی شدید و مبارزه گسترده بر سر قدرت در خاورمیانه می‌داند و خاورمیانه را مرکز ثقل این آنارشی حاکم بر نظام بین‌الملل قلمداد می کند که دولت ها در این مرکز ثقل به حدود و ثغور مرزها و رتبه یکدیگر معترض هستند.

کتاب «**خاورمیانه جدید**» نوشته جیمز ال. گلوین استاد تاریخ دانشگاه کالیفرنیا و ترجمه دکتر مهدی زیبایی عضو هیئت علمی علوم‌سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین توسط انتشارات این دانشگاه مشتمل بر ۶ فصل منتشر شد.

فصل اول با عنوان «پیش از طوفان: خاورمیانه از ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۱» به بیان توضیحاتی درباره چیستی خاورمیانه، شکل نظام-های دولت در این منطقه و خصوصیات مشترک آن‌ها، تاثیر استخراج نفت بر خاورمیانه و مداخله قدرت‌های بزرگ در چگونگی تقویت قدرت‌های استبدادی منطقه پرداخته است.

نویسنده در فصل دوم کتاب تحت عنوان «نا آرامی های عربی و پیامدهای آن» چگونگی شروع نا آرامی‌ها در تونس و مصر را شرح داده و دلایل خشونت آمیز بودن این نا آرامی‌ها در لیبی و یمن را توضیح داده و سپس علت تاثیر پذیری نسبتا محدود آن بر پادشاهی های عربی را ذکر کرده است.

فصل سوم کتاب با عنوان «وضعیت پیچیده سوریه» به تحولات سوریه تمرکز کرده و مسائلی نظیر چگونگی شروع نا آرامی‌ها در این کشور، تفاوت آن با نا آرامی‌های مصر و تونس، میزان مداخله خارجی در طولانی شدن بحران سوریه و تاثیر تحولات سوریه بر همسایگان این کشور را مورد بررسی قرار داده است.

فصل چهارم کتاب «خاورمیانه جدید» تحت عنوان « ظهور و سقوط دولت اسلامی عراق و سوریه» می‌باشد و نحوه شکل-گیری و گسترش داعش و تاثیر آن بر خاورمیانه

کتاب «**برآمدن ترکیه اردوغان**» نوشته نشه‌جان بالکان، ارول بالکان و احمد اونجو و ترجمه آیدین اخوان اقدم توسط انتشارات آگاه منتشر گردید. این کتاب مجموعه‌ای از نوشته‌هایی است که به نئولیبرالیسم و برآمدن سرمایه اسلام‌گرا از زوایای متفاوت نگاه کرده‌اند.

این اثر، انباشت سرمایه اسلام‌گرا، ارتباط آن با سیاست‌های نئولیبرال و شکل‌گیری ساخت طبقاتی جدید در ترکیه را به شکلی جدی مورد تحقیق قرار داده است و تلاش دارد برآمدن اردوغان و حزب عدالت و توسعه را در هفت نوشتار بررسی کند. این ۷ نوشتار عبارت‌اند از: «۱.نگاهی به اسلام‌گرایان در جهان ۲.اسلام‌گرایی، حزب عدالت و توسعه، جنگ درون بورژوازی ۳.شکاف عمیق در بورژوازی بزرگ ترکیه ۴.بورژوازی بزرگ اسلام‌گرا در ترکیه ۵.سرمایه اسلامی ۶.باز تولید طبقه متوسط اسلامی ۷.رسانه و اشتقاق لائیک/اسلامی در طبقه حاکم ترکیه.»

در نوشتار نخست، آرای اسلام‌گرایانی چون المودودی، سید قطب و امام خمینی مورد بررسی قرار گرفته و نوشتار دوم نیز به بررسی وضعیت اسلام‌گراها، علل کودتا بر ضد نجم‌الدین اربکان در سال ۱۹۹۷ و نهایتا ظهور اردوغان پرداخته است. نویسنده کتاب در نوشتار سوم و چهارم وضعیت بورژوازی در ترکیه و چگونگی پیدایش سرمایه‌داری اسلامی را شرح داده و در نوشتار پنجم نیز مراحل متفاوت انباشت سرمایه‌داری در تکیه را بیان کرده است و در نوشتار ششم باز تولید طبقه متوسط را شرح می‌دهد.

کتاب برآمدن ترکیه اردوغان با این جملات به پایان می‌رسد: «کوتاه سخن آن که ایدئولوژی کاپیتالیست-اسلام‌گرا واقعیتی موجود در ترکیه امروز است. این ایدئولوژی در مقابل آن چه که می‌توان آن را عکس‌العمل قدرتمند لائیک خواند، از طریق بازسازی خود بر اساس شیوه انباشت نئولیبرالیستی توانسته است موجودیت خود را ادامه داده و تثبیت کند. نمونه ترکیه نشان می‌دهد که اسلام در راه کسب قدرت سیاسی می‌تواند در هماهنگی کامل ایدئولوژیک با سرمایه‌داری قرار گیرد. جدال رسانه‌ای اسلام‌گرایان و لائیک در ترکیه با منتفی کردن هرگونه موضع انتقادی نسبت به نابرابری روزافزون در نظام سرمایه-داری، ستون ایدئولوژیک سرمایه‌داری یعنی تقدس اصل مالکیت خصوصی را از هرگزندی دور داشته است.»

را شرح داده است. فصل پنجم نیز با عنوان «روابط بین‌المللی خاورمیانه جدید: حامیان، نمایندگان و جریان‌های مستقل» به استراتژی خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا در دوره اوباما توجه کرده و استراتژی اوباما نسبت به متحدان آمریکا در منطقه و نسبت به ایران را بررسی نموده و سپس نقش نفت در منطقه، ریشه رقابت‌های ایران و عربستان و نقش ترکیه در خاورمیانه جدید را واکاوی کرده است.

فصل پایانی این کتاب با عنوان « امنیت انسانی در خاورمیانه جدید» به تاثیر مشکلاتی نظیر فشارهای جمعیتی، کاهش منابع آب، تغییرات آب و هوایی، بحران آوارگی و فقر بر خاورمیانه پرداخته و مسائلی مانند وضعیت زنان و آموزش را در خاورمیانه بررسی کرده است.

فصلنامه علمی تخصصی
خاورمیانه
The Middle East

با خاورمیانه
همراه باشید